

امیر خسرو دہلوی

مجنون و لیلی

آکادمی علوم اتحاد شوروی  
انستیتیوی ملل آسیا

سلسلہ آثار ادبی  
ملل خاقر

متون

سری بزرگ

۷

دائرة انتشارات "دانش"

آکادمی علوم  
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

انستیتیوی خاورشناسی

امیر خسرو دهلوی

مجنون ویلی

متن علمی و انتقادی و مقدمه از

طاہر احمد اعلیٰ محرم اوف

مکو ۱۹۶۸



مصحح متن علمی و انتقادی

آشردر علی و علی علی اصغر زاده



## مقدمه

امیر خسرو دهلوی (۱۲۵۳-۱۳۲۵) بزرگترین نماینده ادبیات فارسی زبان هند و نخستین تداوم‌دهندهٔ مکتب ادبی شاعر شهیر آذربایجان حکیم نظامی گنجوی (۱۱۴۱-۱۲۰۹) می‌باشد. خمسه امیر خسرو که بر اساس موضوع مثنویهای نظامی نوشته شده یکی از نوادر آثار ادبی شرق است. متأسفانه آثار امیر خسرو بخط خود شاعر تاکنون در دست نیست و در جمیع از منابع و آثار تدقیقی نیز در باره وجود چنین نسخه‌ای اطلاع داده نمی‌شود. لیکن نسخ خطی آثار این شاعر که از قرن ۱۴ باینطرف بوسیله کاتبان مختلف استنساخ گردیده در کتابخانه‌ها و موزه‌های مشهور جهان موجود است. مقایسه نسخه‌های مختلفی که در دست ما بوده است نشان می‌دهد که در کلیه این آثار نواقص ناشی از سهل انگاری کاتبان تحریف‌ها، علاوه‌ها و بالاخره تفاوت‌های فاحش در متن‌ها وجود دارد. بهمین دلیل نیاز مبرم بترتیب متن علمی و انتقادی آثار شاعر احساس می‌گردد.

محققین شرقی و خاورشناسان باختر و شوروی در بارهٔ حیات و آثار شاعر بطور کلی و یا دربارهٔ بعضی آثارش بطور خاص مطالعاتی بعمل آورده‌اند ولی تدقیقات مزبور تمام آثار گرانمایه شاعر را دربر نمی‌گیرد و تا کنون برخی از تالیفات این شاعر زیر دست، مخصوصاً منظومه «مجنون و لیلی» که در میان آثار خلاقه وی مقام شامخی دارا است چنانکه باید مورد تدقیق قرار نگرفته و متن علمی و انتقادی آن نیز ترتیب داده نشده است.

متن علمی و انتقادی منظومه «مجنون و لیلی» که اینک تقدیم می‌شود جزئی از کارهایی است که بمنظور رفع این نقیصه صورت گرفته است.

«مجنون و لیلی» سومین منظومه «خمسه» امیر خسرو است که شاعر در سال ۱۲۹۹ نوشته و از لحاظ ارزش هنری و فکری ویژگی و فشرده‌گی موضوع و سلاست و روانی بیان نخستین و یکی از بهترین منظومه‌هاست که تحت تاثیر «لیلی و مجنون» نظامی بوجود آمده است.

متن علمی و انتقادی «مجنون و لیلی» از روی نسخ خطی ذیل و یک نسخه چاپی تهیه گردیده و برای هر نسخه ترتیب حروف ابجد نامگذاری و با علائم شرطی زیر نشان داده شده است:

۱- نسخه خطی انسیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی  
(شهر تاشکند) نمره ثبت ۱۰۱۱-۲۱۷۹، حرف «آ».

این نسخه «خمس» امیر خسرو دهلوی است در باره آن میتوان از فهرست نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی که با اشتراک و تحت نظر پروفیسور آ. آ. سیدوف ترتیب داده شده اطلاعاتی بدست آورد (۱).

منظومه «مجنون و لیلی» در این نسخه از ورق ۱۳۱ آغاز و بد ورق ۱۵۹ خاتمه می‌یابد. متن اثر در داخل کادری شامل چهار ستون نوشته شده و در هر صفحه ۵۰ بیت موجود است. شیوه خط آن اختلاطی از نسخ و ثلث میباشد. اسب کاتب و تاریخ کتابت منظومه ذکر نشده است لیکن در آخر مثنویهای دیگر که قبل از «مجنون و لیلی» ویا بعد از آن قرار گرفته تاریخ ختم کتابت و نام کاتب ذکر شده (۲) و نشان میدهد که چهار منظومه «خمس» در بین مثنویهای مارس و مد سال ۱۳۵۵ میلادی استنساخ شده است. میتوان استنتاج نمود که «مجنون و لیلی» نیز در همین سال رونویسی شده است.

این نسخه نسبت به نسخ دیگری که در دسترس ما بوده (و بطور کلی در باره آنها اطلاع حاصل نموده‌ایم) قدیمترین و کم نقصترین نسخ میباشد. بهمین دلیل ما نسخه مزبور را هنگام ترتیب متن علمی و انتقادی نسخه اصلی قرار داده‌ایم. در این نسخه ۳۱ سرسخن و جمیع ابیات تکرار شده ۲۶۰۷ بیت وجود دارد.

مشخصات این نسخه بشرح ذیل است:

۱- در آن بجای حروف فارسی «پ، چ، ژ، گ» حروف غریبی «ب، ج، ز، گ» نوشته شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی حروف فارسی بکار برده شده است.

۲- حروف «که» و «کی» در این نسخه فقط بشکل «که» استعمال شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی شکل تحریر «که» بهمین نحو حفظ گردیده است.

۳- تبدیل کسره اضافی به «ی» پس از کلمات مختوم به «الف» غالباً بصورت همزه (هوا، ندا، نوا، آواها) نشان داده شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی همین شیوه را نگاهداشته‌ایم.

۴- در اکثر موارد کلمات-آنکه، آنچه، چنانکه، هرچه بشکل قدیم خود-آنک، آنچ، چنانک، هرچ نوشته شده که ما نیز این کلمات را بهمین طرز املا در متن بدون تغییر آورده‌ایم.

(۱) - «Собрание восточных рукописей АН Узбекской ССР», т. II, Ташкент, 1954.

(از این پس مجموعه نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان ازبکستان) 125-119-стр.

(۲) - طبق نظریه پروفیسور آ. آ. سیدوف «شیرین و خسرو»، «آئینه اسکندری» و «مثنوی همیشه» بوسیله شاعر مشهور حافظشیرازی نسخه برداری شده است. رجوع شود به: مجموعه نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان ازبکستان، صفحه ۱۱۹.

- ۵- بعضی کلمات نقطه‌دار در نسخه خطی بدون نقطه نوشته شده اند. این کلمات در متن تصحیح گردیده است.
- ۶- هر جا در نسخه خطی «ذال» بکار برده شده است که اکنون در زبان فارسی «دال» تلفظ میشود ما این کلمه را با تلفظ کنونی آن در متن علمی و انتقادی بکار برده ایم.
- ۷- هر جا در بین نسخ اختلافی در املاي کلمات وجود داشته است ما شکل نزدیک بدوران خود شاعر را در متن علمی و انتقادی حفظ کرده ایم.
- ۸- در نسخه خطی در زیر حروف «ی» دو نقطه (ي) و در زیر «س» سه نقطه (پس) گذاشته شده است که در ترتیب متن علمی و انتقادی نقطه‌ها حذف گردیده است.

۲- نسخه خطی موزه ادبیات آذربایجان بنام نظامی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی، نمره ثبت ۰۲ یا حرف «ب»

این نسخه شامل «خمس» امیر خسرو دهلوی و «خمس» نظامی در یک جلد است. م. س. سلطائف نامزد علوم فیلولوژی قبل از ما در باره این نسخه اظهار عقیده کرده است. وی قدمت این نسخه را حد اقل ۲۰۰ سال و حد اکثر ۴۰۰ سال قبل تخمین زده است (۳). در آخر نسخه خطی در اوراق شماره ۶۹۸-ب-۷۰۰ قصیده‌ای وجود دارد که از ابیات ذیل آن میتوان سراینده قصیده و کاتب نسخه و تاریخ استنساخ آن را تعیین نمود:

از دعای دولتش تاریخ را کرده حساب \* تا مهندس پیشه بیرون آرد از هنجار خویش  
مطلعی دیگر بگو داودیا بهر غزل \* تا نمایی شاعرانرا صنعت اشعار خویش

چنانکه از دو بیت فوق مستفاد میشود نام سراینده قصیده «داودی» و کاتب نیز خود او بوده است زیرا متن نسخه و قصیده با یک خط نوشته شده است. عبارت «دعای دولتش» نیز پس از استخراج حساب ابجد تاریخ استنساخ نسخه سال ۸۲۵ هجری (۱۴۲۱-۱۴۲۲ میلادی) به دست می آید. یکی از عوامل دیگری که دلیل انتساب این نسخه بقرون ۱۵ میباشد املا و شیوه خط آنست. در این نسخه نیز مانند نسخه خطی «آ» قواعد املاي معمول قبل از قرن ۱۵ بکار رفته است. قطع نسخه ۲۸×۱۸ سانتیمتر، مشتمل بر ۷۰۰ ورق میباشد. متن «خمس» نظامی در وسط صفحه در داخل کادر و متن «خمس» امیر خسرو در حاشیه بوسیله کاتب واحدی بخط نستعلیق با مرکب سیاه روی کاغذ زرد شفاف نگاشته شده است. نسخه خوب مانده است. در هر یک از صفحات آن ۱۹ بیت از متون «خمس» نظامی و ۱۸ بیت از اشعار امیر خسرو دهلوی جای داده شده است.

متن در داخل کادر طلائی و لاجوردی رنگه جای داده شده است و نخستین صفحه آن مذهب و منشوش بنقوش نباتی و هندسی بوده با ترجیحی بسیار ممتاز تزیین یافته است. در گوشه های حاشیه صفحات اغلب گل و شاخ و برگ تصویر شده است. سر آغاز منظومه های نظامی کنجوی با سفید آب روی چهار گوشه ای نوشته شده است در متن آنها طلائی رنگ و دارای نقش و نگار میباشد.

سرسخن های منظومه عمویا با خط زرین و سرسخن های «اقبال نامه» و دیگر منظومه های «خمس» امیر خسرو در حاشیه قرار گرفته با شجرف نگاشته شده است. نام عربی از منظومه های امیر خسرو در ابتدای آنها با سفید آب در داخل لوزی ای مذهب و منقش نوشته شده. منظومه «مجنون و لیلی» حاوی ۳۰ سرسخن و ۲۵۸۹ بیت میباشد. این نسخه خطی از لحاظ درستی و صحت متن نزدیک به نسخه خطی «آ» میباشد و پس از این نسخه نامتربین نسخه محسوب گردیده و تفاوت های موجود در آن بعد از نسخه اصلی ذکر گردیده است.

### ۳- نسخه خطی موزه بریتانیا (لندن) (۴) با حرف «ج»

این نسخه شامل «کلیات» امیر خسرو است. ما در باره این نسخه اطلاع جامعی نداریم زیرا چون از این «کلیات» تنها عکس منظومه «مجنون و لیلی» در دسترس ما بوده است نمیتوانیم در باره این نسخه اطلاعات جامعی بدهیم. در این کتاب متن دیوان امیر خسرو در وسط صفحه در دو ستون و مثنویهای او در حاشیه بخط نستعلیق نوشته شده است. منظومه «مجنون و لیلی» در این نسخه شامل ۸۰ ورق و هر صفحه حاوی ۱۷ بیت میباشد و از آن چند بیت حذف شده. مقدار زیادی ابیات مکرر و اضافی نیز در آن دیده میشود. در این نسخه خطی دو قطعه میناتور، ۳۲ سرسخن وجود دارد و با مجموع اشعار اضافی و مکرر شامل ۲۵۶۷ بیت و یک مصرع میباشد. در خاتمه منظومه تاریخ استتساخ شرح ذیل آورده شده است:

تمت هذا المجنون لیلی فی تاریخ شهر صفر سنه اثنی عشرین و تسعمائه من هجرة النبویه (این منظومه «مجنون لیلی» را در تاریخ ماه صفر سال ۹۲۲ هجرت نبوی (۵) پایان دادیم.)

(۴) — Cl. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, vol. II, IX

کلیات امیر خسرو. مجنون و لیلی. Fol. 233 b;

(۵) — مطابق با مارس ۱۵۱۶ میلادی

۴- نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف شدرین (۶)  
با حرف «د»

این نسخه نیز «کلیات» امیر خسرو دهلویست که مجموعاً حاوی ۸۹۹ ورق است. اندازه آن ۱۸ × ۲۵ سانتیمتر بوده و کتاب بخوبی حفاظت شده است. از هفتاد و نهم مدوری که بر روی نخستین صفحه کتاب وجود دارد معلوم میشود که متعلق به کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. کتاب روی کاغذ نازک و شفاف با مرکب سیاه و بشیوه نستعلیق نوشته شده جلد آن چرمی و با نقوش جالب تزئین یافته است.

«کلیات» حاوی آثار ذیل میباشد: ه قسمت دیوان شاعر، خمسه، غزلیات، قرآن السعدین، نه سپهر، خضرخان (۷) و فتح الفتوح (۷). دیوان و غزلیات در وسط صفحات در داخل چهار چوبی سیاه رنگ در دو ستون و مثنویها در حاشیه اوراق نوشته شده اند. منظومه «مجنون» و «لیلی» در اوراق ۲۱۹ب-۲۹۴ب گنجانیده و بنام «کتاب لیلی و مجنون» نامیده شده است. هر صفحه شامل هجده بیت است.

اسم منظومه با سفید آب در داخل کادری لوزی شکل که زمینه آن آبی رنگ و منقوش میباشد نوشته شده است. سرسخن‌ها گاه با یک رنگ (مثلاً کاملاً با آب طلا) و گاه با چند رنگ (مثلاً خط اول با رنگ قرمز تند، خط دوم با آب طلا، خط سوم با رنگ قرمز، خط چهارم با رنگ آبی) نوشته شده است. تناوب رنگها در سرسخن‌های مختلف عوض میشود.

در خاتمه منظومه در ورق ۲۹۴ تاریخ استتساخ بشرح ذیل آورده شده است: «تمت هذا الكتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غره ذی حجه سنه ثلاث عشرین و تسعمایه» (این کتاب موسوم به «مجنون لیلی» در تاریخ اول ذی حجه سال ۹۲۳ هجری (۸) خاتمه پذیرفت). منظومه دارای ۳۲ سرسخن و ۲۵۸۶ بیت است که مقداری از ابیات آن ناقص بوده و بعضی اشتباهات در آن دیده میشود.

۵- نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف شدرین (۹)  
با حرف «ه»

این نسخه هم شامل «کلیات» امیر خسرو دهلویست. اندازه آن ۱۸ × ۲۸ سانتیمتر کاغذش ابریشمی و جلدش چرمی سیاه رنگ ضخیم و مزین یا نقش و نگار است. نسخه شامل ۷۸۵ ورق

(۶) B. Dorn, *Catalogue des manuscrits et xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Petersburg*, 1852, № 386 (از این پس ب. دُرن بکار برده میشود)

(۷) - عناوین آثار مزبور طبق نسخه خطی همچنان نگاه داشته شده

(۸) - مطابق با ۱۵ دسامبر ۱۵۱۷ میلادی

(۹) - ب. دُرن، ۳۸۷

میباشد که هم به ترتیب صفحه و هم به ترتیب ورق دوبار نمره گذاری شده است. « کلیات » بخط نستعلیق با مرکب سیاه و بخط کاتب واحدی نوشته شده است. متن دیوان‌های شاعر در دو ستون در داخل کادری سیاه رنگ و خمسه و سایر مشنویهایش در حاشیه نوشته شده است.

در نخستین صفحه « کلیات » شرح ذیر بچشم میخورد:

صاحبه خلیل<sup>۱</sup> الله الحسینی بتاریخ سه شنبه غره شهر شوال ۹۹۱: (۱۰) مطابق با روز چهارشنبه در باغ کوشک موضع تفت من اعمال دارالعباده یزد که از شهرت احتیاج تعریف نیست مرقوم قلم شکسته شد.

علاوه بر این بر روی سپر مدور کوچکی نام «خلیل الله غلام شاه حمزه خوانده میشود و در جای دیگر عبارتی نوشته شده است که تعلق کتاب را به کتابخانه مقبره شیخ صلی‌الدین اردبیلی نشان میدهد.

منظومه «مجنون ولیلی» دارای ۳۳ سرسخن و شامل ۳۵۵ بیت و یک مصرع میباشد در این نسخه اغلام مشاهده میگردد.

#### ۶- نسخه خطی کتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی

نمره ثبت M. 248/11543 با حرف «و»

این نسخه «خمسه» امیر خسرو دهلوی و مجموعاً شامل ۲۴۳ ورق میباشد. جلدش چرمی سیاه رنگ است که بر روی آن نقش و نگاری زیبا دیده میشود. اندازه آن ۱۸,۵ × ۲۸,۵ سانتیمتر، شاغوش زرد رنگ و شفاف و ضخیم میباشد. «خمسه» بخط خوانای نستعلیق با مرکب سیاه نوشته شده و هر صفحه دارای ۳۶ بیت است. اسم ناسخ و تاریخ استنساخ «خمسه» در آخرین ورق (۲۴۳) شرح زیر ذکر شده است:

افی تاریخ شهر رجب المرجب سنه خمس ثمانین تسعمائه ۹۸۵ (۱۱) نتهه الفقیر خلیل بن درویش محمد الجاسی.

متن «خمسه» در داخل شادری دو رنگ (یکی طلایی و دیگری لاجوردی) نوشته شده است. در وسط هر یک از اوراق ۲۳ و ۳۴ پنج بیت در دو ستون نوشته شده و حاشیه عمیق حنجات و اوراقی که در آنها سرسخن‌های منظومه‌ها وجود دارد با نقش و نگار نرژین یافته و مذهب شده‌اند.

(۱۰) - مطابق با ۱۸ اکتبر سال ۱۵۸۳ میلادی

(۱۱) - مطابق با سپتامبر ۱۵۷۷ میلادی

کلیه سرسخن‌های منظومه «مطلع الانوار» و سرسختنهای منظومه «آئینه اسکندری» از ورق اول تا ورق ب ۲۲۷ در داخل کادر سیاه با مرکب سرخ نوشته شده است. در سایر مستویهای «حصه» همان کادر سیاه موجود است اما متن عناوین نوشته نشده و محل آن خالی است. متن منظومه «مجنون و لیلی» تا اندازه‌ای نزدیک به متنی است که در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف دانشگاه علی‌گره هندوستان بچاپ رسیده است. تعداد بیتها ۲۴۷۴ و برای عناوین منظومه ۳۵ جای خالی گذارده شده است.

۷- نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد بنا به سائیکوف شدرین (۱۲)  
با حرف «ز»

این نسخه تنها شامل منظومه «مجنون و لیلی» میباشد. اندازه آن  $۲۶ \times ۱۸$  سانتیمتر و کاغذش ضخیم است. اثر با خط نستعلیق و مرکب سیاه و نام آن در سر آغاز با سفید اب نوشته شده است. سرسخن‌های موجود در منظومه با رنگهای کوناگون: طلائی، سرخ و لاجوردی نوشته شده است. جلد نسخه نازک اما محکم است و هر دو طرف آن زرکوبی و خالهایی پارنگهای کوناگون بر آن نقش شده است متن منظومه در ۳۴ ورق گنجائیده شده است. در هر صفحه کادری با چهار خط برنگهای مختلف کشیده شده و پچهار ستون تقسیم گردیده و در آن ۲۸ بیت نوشته شده است. رنگ کاغذ این نسخه در هر ورق متفاوت بوده گاهی سرخ، گاهی لاجوردی، گاه سبز و بعضاً خاکستری و زرد میباشد و هر صفحه آن زر افشان است. این نسخه شامل ۵ میناتور، ۲۶ عنوان و ۲۱۷۳ بیت است. روی دو صفحه اول و آخر منظومه اشکال مختلف حیوانات و پرندگان و نباتات بنحوی بسیار جالب نقاشی شده است. در نخستین صفحه کتاب مهر مدوری زده‌اند که روی آن عبارت «وقف آستانه متبرکه صفیه» خوانده میشود. زور این مهر چند سطر بشرح ذیل وجود دارد:

«وقف نمود این کتابرا کلب آستانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عباس الصفوی بر آستانه متبرکه شاه صفی الرحمة که هرکه خواهد بخواند مشروط آنکه از آن آستانه بیرون نبرند و هرکس بیرون برد شریک خون حضرت امام حسین علیه السلام باشد ۱۰۲۲»

تاریخ استتساخ نسخه معلوم نیست لیکن با استناد بتاریخ وقف ۱۰۲۲ هجری (مطابق با ۱۶۱۳ میلادی) میتوان گفت که اثر قبل از سال مزبور استتساخ شده است. در خاتمه اثر اسم کاتب منظومه باین شرح آورده شده است: «ومت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی».



## مقدمه

در این نسخه گاهی چند بیت در صفحات مختلف، گاهی متن يك و یا چند صفحه حذف شده و در آن بعضی اشتباهات مشاهده میشود. این نسخه با وجود برخی نواقص از این لحاظ که بعضی کلمات نا مفهوم و دشوار موجود در سایر نسخه‌ها را صحیح نوشته است جالب توجه میباشد.

### ۸- نسخه چاپی دانشگاه شهر علی گره هندوستان با حرف «ح»

منظومه «مجنون و لیلی» امیر خسرو دهلوی سه بار در هندوستان بچاپ رسیده است. یکی به سال ۱۲۴۴ هجری (۱۸۲۸ میلادی) در کلکته، دیگری در سال ۱۲۸۶ (۱۸۶۹) در لوکناو، سومی به سال ۱۹۱۷ در شهر علی گره. قسمت سومی از آثار امیر خسرو من جمله مثنویها «خمس» به صورت کتاب عیجده در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۷ در علی گره بچاپ رسیده است. ما در ترتیب متن علمی و انتقادی از منظومه «مجنون و لیلی» چاپ علی گره نیز استفاده کرده‌ایم (۱۳). این کتاب شامل ۳۳ سرسخن و ۲۶۱۲ بیت میباشد و از طرف مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی معلم دانشگاه اسلامی علی گره برای چاپ تهیه و به سعی و اهتمام محمد مقتدی خان شروانی منتشر شده است. محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی مقدمه بسوسطی نیز بزبان اردو بر این اثر نوشته است. زحمت وی در تصحیح و تدقیق متن منظومه و همچنین تحریر مقدمه آن بمنظور آشنا ساختن خوانندگان اردو زبان با فکر و مضمون اثر بعنوان نخستین گام در این راه مورد تقدیر میباشد. لیکن ما نیز مانند غ. ی. علی یف خاورشناس شوروی عقیده داریم که «نسخه چاپی علی گره «خمس» امیر خسرو دهلوی را نمیتوان قناعت بخش محسوب داشت» (۱۴).

چنانکه در مقدمه مزبور ذکر گردیده متن منظومه تنها از روی چند نسخه خطی موجود در هندوستان ترتیب داده شده است. متأسفانه خصوصیات نسخ خطی مورد استفاده برای ترتیب متن مزبور در مقدمه ذکر نشده است. گاهی در برابر مصراعها در حواشی کتاب اختلافات نسخ ذکر شده است اما ترتیب دهنده متن ذکر نمی کند که این اختلافات بکدام نسخه مربوط میباشد. در متن منظومه يك رشته اشتباهات وجود دارد که محتاج به تصحیح میباشد. این نسخه با وجود داشتن نواقص و کمبودهایی در ترتیب متن علمی و انتقادی برای قرائت و روشن ساختن بعضی کلمات نا مفهوم و دشوار نسخ خطی مورد استفاده ما قرار گرفته است.

(۱۳) - مثنوی «مجنون و لیلی» حضرت امیر خسرو دهلوی به تصحیح و تنقید جناب مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی با اهتمام محمد مقتدی خان شروانی، علی گره، ۱۹۱۷.  
(۱۴) - رجوع شود به مقدمه غضنفر علی یف، بر متن انتقادی «شیرین و خسرو» امیر خسرو دهلوی، مسکو، ۱۹۶۱، ص ۵.



ما با مقایسه این نسخ و نشان دادن تفاوت و تغییرات موجود در آنها کوشش نمودیم تا در حدود امکان نسخه‌های ترتیب دهیم که به متن اصلی نزدیکتر باشد و سعی کردیم تا: اولاً: ابیات و مصراعهایی را که خطاطان در سوانح استنساخ از قلم افداخته بودند یافته و به متن علاوه نماییم.

ثانیاً: ابیات و مصراعهایی که بعداً وارد متن نموده اند جدا کرده و شکل صحیح تلفظ و قرائت کلمات و اصطلاحاتی را که تحریف شده است بیابیم.

ثالثاً: محل اصلی ابیاتی را که به پیوستگی تکرری سکنه وارد می‌آورد درست تعیین نماییم. رابعاً: با ذکر تفاوت موجود در بعضی از کلمات (حتی در مواردی که خود کلمه فاقد معناست) خواسته‌ایم توجه خوانندگان و محققین فن را به اختلاف آن کلمات در نسخه‌های مختلف جلب نماییم.

در ترتیب متن قواعد ذیل در نظر گرفته شده است:

۱- هر موضوعی که بطور مجزا دارای سر لوحه می‌باشد عینحده نمره گذاری و پس از پنج بیت نمره مربوطه نوشته شده است.

۲- مصراع یکم در بیت یا حرف «آ» و مصراع دوم آن با حرف «ب» نشان داده شده است.

۳- در گشت‌اندادن موارد اختلاف نسخ قدمت تاریخی آنها رعایت شده است.

۴- در ذکر اختلافات متن‌ها علامت «:» بمعنای «برابر است» نگار برده شده است. مثلاً:

کلمه «سیاه» در مصراع آ، بیت ۱۴۱، صفحه ۲۹ (۱۵) در نسخه «ه» بصورت «ستاره» نوشته شده است. با این اختلاف را به شکل ذیل نقل کرده ایم: آ ۴۱- سیاه: ه- ستاره.

۵- اگر اختلاف مربوط به یک بیت کامل (و یا یک مصراع) بوده شماره آن بیت و علامت آن در مصراع ذکر و سپس همان بیت یا مصراع عیناً نقل شده است. مثلاً: مصراع «آ» بیت شماره ۱۵

صفحه ۳۳ متن علمی و انتقادی که در نسخه «ه» یکی متفاوت است بشرح ذیل نقل شده است:

آ ۱۵ ه: پنداشت که همت معانی.

۶- در صورتیکه اختلافات نسخ واضح به کلماتی باشد که شباهت ظاهری دارند در ذکر

اختلافات متن شماره بیت، علامت شرطی مصراع و علامت شرطی نسخه اول و عین کلمه و سپس علامت شرطی نسخه دیگر کلمه پنجم موجود در این نسخه آورده می‌شود. مثلاً: در مصراع «آ»

بیت شماره ۲۵ صفحه ۱۱ کلمات «چشم هشتم» در نسخه‌ها بصورت مختلف آورده شده است. این اختلافات نسخ بشرح ذیل نشان داده شده است: آ ۲۵- آج ۲ ز: چشم دهه به چشم بده.

۷- در صورتیکه در متن علمی و انتقادی در ابیات و یا مصراعها اختلافات مربوط به کلماتی

(۱۵)- به صفحات مربوطه در متن علمی و انتقادی مراجعه شود

باشد که شباهت ظاهری ندارند. در ذکر اختلافات متن شماره بیت، علامت شرطی مصراع و کلمه مورد اختلاف و نسخه مربوطه و عین کلمه آورده شده است. مثلاً: کلمه «طاعت» که در مصراع «ب» بیت شماره ۳۷ صفحه ۱۲ موجود است و در نسخه دیگر کلمه شبیه بآن وجود ندارد بصورت ذیل نقل شده است: ب ۳۷- طاعت: ۵- رحمت.

۸- اگر در مصراعی دو کلمه عین هم و یا ظاهر شبیه بهم وجود داشته باشد همراه با کلمه‌ای که اختلاف نسخه را نشان میدهد کلمه پهلوی (جانوتر و یا عقب‌تر) آن نیز ذکر شده است. مثلاً: متن مصراع ب، بیت ۴، صفحه ۱۲۲ بدین شکل است: عر خسته که بسته بود می جست. بجای کلمه «جسته» در بعضی از نسخه‌ها کلمات دیگری آورده شده است که اختلافات موجود بصورت ذیل نقل گردیده است: ب؛ ب؛ زنده بود، ج د ه و ح؛ رسته بود. ۹- اگر در نسخه‌ها کلمه واحدی بشکلهای مختلف نوشته شده باشد پس از ذکر علامت شرطی آن نسخه و کلمه موجود در آن ویرگول «،» گذاشته شده و سپس اختلافات موجود در نسخ دیگر بهمین ترتیب ذکر شده است. مثلاً: اختلافات موجود در کلمه «تحریم» مصراع ب، بیت شماره ۱۰ صفحه ۱۸ بصورت ذیل نقل شده است: ب ۱۰- تحریم: ج د زح- تحریمه، ه: تحریر، و: احرام.

۱۰- اگر در نسخه‌ها چند اختلاف در متن وجود داشته باشد اختلاف موجود در هر نسخه با علامت «؛» از یکدیگر مجزا شده است. مثلاً: کلمه «زدیده» مصراع ب، بیت شماره ۷۴ صفحه ۷۸ در نسخه‌های د، ه، و، و کلمه «میریخت» در نسخه‌های آ، ب، ج، ز بصورت‌های مختلف نقل شده است که ما آنرا بشکل ذیل آورده ایم: ب ۷۴ د ه و؛ بدید؛ آب ج ز؛ بگریخت.

۱۱- در صورتیکه شماره ردیف بیت‌ها یا مصراعها با شماره ردیف متنی که ما ترتیب داده ایم مطابقت نداشته باشد نخست شماره ردیف بیت یا مصراع متن (متنی که ما آنرا بصورت اصلی پذیرفته ایم) آورده شده سپس علامت «برابر است» و پس از آن علامت شرطی نسخه ذکر گردیده و در دنبال آن ترتیب ابیات یا مصراعها در نسخه دیگر نقل شده است. مثلاً: در نسخه ح، ترتیب ابیات شماره ۳۱ و ۳۲ (صفحه ۲۸) بهم خورد است ما آنرا بشکل ذیل نشان داده ایم: ۳۱، ۳۲- ح- ۳۱، ۳۲ یا در نسخه «ه» مصراعهای بیت شماره ۳۲ (صفحه ۲۸) مقدم موخر نوشته شده است این اختلاف بشکل ذیل آورده شده است: ب ۳۲، آ ۳۲: ۵- آ ۳۲، ب ۳۲.

۱۲- علامت (\*) بطور کلی در مواردی که در سرسخن‌ها اختلافی وجود داشته و یا مصراع و بیتی اضافی در متن گنجانیده شده و یا برای توضیح مطالب بکار برده شده است.

۱۳- برای نشان دادن اختلافات موجود در سرسخن‌ها بترتیب ذیل عمل شده است:

آ- در صورتیکه قبل و یا بعد از قسمت مورد اختلاف سه نقطه (۰۰۰) بکار برده شده باشد دلیل بر آنست که کلمات سرسخن‌ها تا آنجا و یا از آن پس با متن اصلی انتقادی مطابقت دارد.

ب- در صورتیکه در متن سرسخن‌ها اختلاف وجود داشته باشد علاوه بر کلمه مورد اختلاف يك و يا چند کلمه ديگر نيز در جلو و يا عقب کلمه مزبور آورده ميشود تا بتوان آثرا پآساني پيدا کرد.

\* \* \*

ما وظیفه خود ميدانيم از آکادميسين عبد الکریم علی زاده که هنگام ترتيب متن علمی و انتقادی يك رشته را عنمائيهای سودمند داده‌اند، از رهبر علمی خود اژدر علی اصغر زاده که اثر زير نظر ایشان برای چاپ آماده شده است و همچنين علی مینائی، اکرم جعفر و هدايت حائمی که بما در اين موارد کمک‌های ذقيمتی کرده اند صميمانه تشکر نماييم.

طاهر بحرء اوف

# مجنون ویلی

## باسم الملك الوهاب\*

ای داده بدل خزینه راز	عقل از تو شده خزینه پرداز
ای دیده گشای دوربینان	سرمایه ده تهی نشینان
ای تو به بهین صفت سزاوار	نام تو گره گشای هر کار
ای بنده نواز بندگی دوست	زان توجهان زمغرتا پوست
۵ ای بیش ز دانش خردمند	فرمان تو نطق را زبان بند
ای سرتو بسته وهم را گوش	در معرفت تو عقل بیهوش

\* آ: سر سخن بجا کوفی نوشته شده است. ب: مجنون و لیلی، ج: ناخواناست.

د: کتاب لیلی و مجنون، ه و: حذف شده

ز: کتاب مجنون لیلی امیر خسروی دهلوی قدس الله تعالی سره،

ح: بسم الله الرحمن الرحيم این قصه که از احسن القصص نمونه ایست بنام مجنون لیلی

داغ کرده شد و ثنای باری تعویذ صحتش ساخته آمد تا بیمار آن دل را مدام از

خواندن آن صلاح قلب حاصل شود انشاء الله تعالی و اهاب الصحة.

۲۰۳: ج ۱-۲، ۳۰۲ آه: بهمین ۴، ۵: ح ۴-۵، ۵۰۴

آه و: بنده کسای

آه ۴- زان: ه- راز: ج: یا پوست

آه و: زدایس

آه ۶- وهم را: ز- عقل را

ای کرده زنجب خانه راز	بر آدمیان در سخن باز
ای بازکن در معانی	پر ما بکلید آسمانی
ای حکمت تو بامر مطلق	عالم زد و حرف کرده مشتق
۱۰ ای قدرت تو بچیره دستی	از نیست پدید کرده هستی
ای جلوه گر بهار خندان	بینا کن چشم هوشمندان
ای صانع جسم و خالق روح	مرهم نه سینهاء مجروح
ای جان بچسبد فکنده تو	هر کس که بجز تو بنده تو
ای چار بساط و هفت پرده	بر هفت عروس وقف کرده
۱۵ ای نورده چراغ عالم	مردم کن آدمی و آدم

۹، ۱۱، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ : ج د ز - ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ : ح - ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ : آ ز : نامه  
 ۹ - با مر : ج - بعقل - و در زیر همین کلمه - با مر - افزوده شده  
 ۱۰ - هو : بدو حرف گشته ؛ ج : ز گشته  
 آ ز : بخیر  
 آ آ ب : جلوه کن ، هو : جلوه ده آ آ ج د : مستمندان  
 آ آ ج : روح  
 آ ب : مرحومه  
 آ آ - و : آ و - خفته  
 آ آ - وقف : ج د و ز - عقد  
 آ آ - و : ز - ز

عالم ز تو شد بحکمت آباد	حکمت ز تو یافت آدمی زاد
هست از تو شده جهان فانی	ور نیست کنیش هم توانی
در کارتو آسمان زبونی	وز کلک تو کون کاف و نونی
کونین که از صفت برونست	بالا و فروش کاف و نونست
۲۰ تقدیر تو چرخ بر زمین کرد	جز تو که تواند اینچنین کرد *
دعوی گری سپهر پر پیچ	در محکمه قضاء تو هیچ
کرده قلم تو حرفزانی	در تخته مرگ و زندگانی
حرف تو بنامه الهی	بیرون ز سپیدی و سیاهی

۱۶: ج د ز - بعد از بیت شماره ۱۹ نوشته شده

۱۷: ج دوز: گرنیست کنیش هم تودانی؛ ه: ار؛ هم توانی: ب- می توانی؛

ح: هم تودانی

۱۸- وز: د- در؛ ز: در کلک تو کون کاف نونی؛ کلک: ب ه و- ملک

۱۹ ه: بلاش فزون و کاف و نون است

\* ج دوزح: بودی تونه چرخ و نه (ح: نی) زمین بود جز تو که تواند

(ز: غیر از تو که یارد) اینچنین بود - افزوده شده

۲۱ ز: دعوی کردی

۲۲- تو حرفزانی: ه- از حروف رانی

۲۳ ب ح: بر تخته؛ و: ه- خنفته

۲۳ ه: ز نامه

۲۳- ز: ج د- خنفته

اندیشه	بهر بلندی و پست	بگذشت و نزد بدامنت دست
۲۵ گردست منت رسد بدامن	هرچ از تو گمان برم بچونی	پس فرق چه باشد از تو تا من
با حکم تو گاه کار سازی	زین عقل ترا شناخت نتوان	آن من بوم و تو زان برونی
زین سان که کمنداست کوتاه	زین بیش جنبه تاخت نتوان	منصوبه عقل جمله بازی
۳. پس در ره تو ز تیزهوشی	برکنگراهات کرا بود راه	بیهوده بود سخن فروشی
آن به که ز نیم سر خرد را	اقرار کنیم عجز خود را	
با تو نه سخن رفیع سازیم	نادانی خود شفیع سازیم	

۲۴ ز: زهر ۲۴ ح: بدامنت نزد  
 ۲۵: ب - حذف شده ۲۵ - تا: و - با  
 ۲۶ ج: د: نه چونی، آ: بچونی  
 ۲۶ ب: من آن؛ ه: آن من بودم تو زان فرونی؛  
 بوم و تو زان: ز - بودم تو زو  
 ۲۸ ح: زان بیش جنبه تاخت نتوان  
 ۲۹ - برکنگراهات: ج ده زح - برکنگرتو؛ کرا: و - کجا  
 ۳۰، ۳۱: و - حذف شده  
 ۳۰ ح: به تیز  
 ۳۱، ۳۲: ز - حذف شده آ ۳۱ ج: زبیم  
 ۳۲ - نه: ج ده - حذف شده



داننده تویی بهره رازست      سازنده تویی بهره سازست  
 از بودنی آنچه بود دارد      از تو رقم وجود دارد  
 ۳۵ و آنچه از عدمست نامش آن نیز      از حکمت تست مانده ناچیز  
 بود همه از تو گشته موجود      حکم تو روان بود و نابود  
 چون حکم تو گردد آشکارا      کس را بچرا و چون چه یارا

۳۳ و : سازند تویی بهره سازست

۳۴ د : بودن      ۳۵، ۳۶ : ز - حذف شده

۳۵ ج : وان جز عدم است نامشان نبر ،

د : وان جرعه مست نامشان نبر ،

و : آنچه از عدمست نام آن نیز ،      از : ح - حذف شده

۳۵ ج : از حکم تو مانده است ناچیز ،

د : از حکم تو پست مانده بی چیز ،

۳۶، ۳۷ : ج د - ۳۶، ۳۷

۳۶ ج د : نبود همه را چو بود موجود ،

ه : بوده همه گشته از تو موجود ؛

ب و ح : گشته از تو

۳۶ ج : روا

۳۷ - حکم : ج د ز - علم ؛

تو : ب - حذف شده

۳۷ ج د ز : کس را چه بود (ز : نبود) مجال یارا

باریکنی حکمتت که داند و یگز کن مکن تو نکته راند  
 هر ذره که درهواش تابست از صنع تو در وی آفتابست  
 ۴۴ از امر تو شد کفایت اندوز منشور شب و جریده روز  
 و ز تربیت تو یافت ایام پیرایه صبح و زیور شام  
 از صنع تو گشت گوهرین چهر یاقوت مه و زبرجد مهر  
 کردی بازل تمام کاری کز هیچ کست نبود یاری  
 عاجز نه از اساس هر ساز تا یار طلب کنی و انباز  
 ۴۵ شرکت نبرد بملک راهی خاصه که بملک چون توشاهی  
 قادر تویی آن دگر که باشد منعم تویی آن دگر چه باشد

۳۸: ج د ز - بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته

۳۸ - نکته راند : و - زنده ماند

۳۹ - درهواش : ه - باهواش ، و : درهواي ، ح : ازهواش

۳۹ - تو دروی : ز - بودکر ؛ دروی : ج د - کرده

۴۱ ج د ز : از

۴۲ و : از صبح تو گشته ۴۲ - مه : ز - زر

۴۴ ه : عاجز اساس دهر ناساز

۴۵ و : نبود

۴۶ : ز - حذف شده

۴۶ آ و : چه باشند

۴۶ و : که باشند ؛ آ : باشند

جز تو که نهد بجیب امید  
 کاری که خرد صلاح آن جست  
 قفل همه را کلید بر تو  
 ۵۰ لطف تو انیس مستمندان  
 گر لطف کنی و گر کنی قهر  
 ای خاک بران سری کز اخلاص  
 همواره در تو جای من باد  
 در یوزه مفسان جاوید  
 موقوف بکار سازی تست  
 پنهان همه پدید بر تو  
 قهر تو هلاک زورمندان  
 در هر دو بود ز رحمت بهر  
 برخاک عبادت نشد خاص  
 توفیق تو رهنمای من باد

۴۷: ج د - بعد از بیت شماره ۵۰ نوشته شده

۴۷ - جاوید: ج د ه - نوید ۴۸، ۴۹: ز - حذف شده

۴۸ - صلاح: ج د - بگرد

۴۹ و: عقل همه را کلید از تو: ه: از تو

۴۹ ج د: سان همه را برید بر تو،

و: پنهان همه را پدید از تو: ب: ز همه: آ: بدید

۵۰ - تو: ج - حذف شده

۵۱ - بود ز رحمت: ه - صلاح تو بود؛

ز رحمت: ج - رحمت،

دو: ز رحمت، ز: ز رحمت

۵۲ ز: کر

۵۳ - من باد: ز - فریاد

۵۴ - من باد: ز - فریاد

## مناجات حضرت شاهبختی و نجات \*

ای عذر پذیر عذر خواهان	عفو تو شفیع پرگناهان
خسرو که کمینه بنده تست	در هر چه فتد فکنده تست
آنرا که تو افکنی بهرزیت	برداشتنش ببازوی کیست
هم رحمت تو بود که پیوست	افکنده خویش را دهد دست
۵ دستی که فتاد نفس خود رای	در مطرح سیل بی سرو پای
بردار ز خاک ره که پستم	از دست رها مکن که مستم

\* و : حذف شده ،

ز : ... واهب هستی و نجات ،

ح : مناجات بدرگاه الهی

آح : برگناهان

۲- فتد : ه - بود

۴- بود : ز - بدو

۴ج ده وز : افتاده ؛ ن : دهی

۵ : ز - حذف شده

۵ و : دستی که فتاد بی سرو پای ؛ ح : دستی که

۵- سیل ؛ ه - سیر ؛ بی سرو پای : و - باد پیمای

۶ح : پستم

۶ و : مستم

۶ه : هستم ،

هر چند تن گناه پرورد  
 با این همه گریزی این خاک  
 نزدیک خودم ده آنچنان نور  
 ۱۰ از یاد خودم کن آنچنان شاد  
 جایم رسان کز اوج اخلاص  
 در گلشن قدس کن نهالم  
 گنجم که تو کرده نثارش  
 هم تو بکرم نگاه دارش

در حضرت قرب نیست در خورد  
 نقصان چه بود بهالم پاک  
 کز خود ابد الابد شوم دور  
 کز هستی خود نیایم یاد  
 دیوم بفرشتگی شود خاص  
 مگذار بکلخن و بالم  
 هم تو بکرم نگاه دارش

۷ و : تنی

۸ - پذیری : د - نریزی ؛ این خاک : و - ای پاک ، ز : آن خاک

۹ - پاک : و - خاک

۹ : ه - حذف شده

۹ و ح : نزدیک خودم بخوان وان (ح : بدان) نور ،

ز : نزدیک خود آنچنان دهم نور ؛

آ : این چنان

آ ج و ز : از یاد خود آن چنان کنم شاد

۱۱ - کز : ج - ز

۱۱ - دیوم : ب - داوم

۱۳ و : بگذار

۱۳ و : گنجی

۱۳ - تو : ه - خود

دزد ارچه درین خرابه کم نیست  
 ۱۵ این داده نگاه دار با من  
 آن بخش که از توام دهد یاد  
 گر ترکی از منی دهانم  
 شکر تو که بهر کام توزیست  
 تا جان بودم امیدوارم  
 ۲. خواهم بستایش تو بودن  
 چون بدرقه عون تست غم نیست  
 ناداده نثار کن بدامن  
 وان ده که براه تو توان داد  
 بگشای بشکر آن زبانم  
 مفتاح خزینها روزیست  
 کز شکر تو دل تهی ندارم  
 من خود چه توانمت ستودن

آ ۱۴: درد ؛ ح: در گرچه درین خزانه ؛ ز: خزینه

۱۴- عون: ه- عذر

آ ۱۵- این: و- با ؛ داده: ه- دار ۱۵- ناداده: ه- نادار

آ ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹: ه- ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹: ز- حذف شده

آ ۱۶- توام: ج- د- کرم

آ ۱۶ ج: وان ده که ترا توان سودشاد ،

د: وان ده که توان شود ترا داد ،

ه: وان ده که توانمش بتوداد ،

و: آن ده که برای تو توان داد ؛ ح: آن ده

آ ۱۷- تر: ه- تو

آ ۱۸- تو: ج- حذف شده ؛ ح: تو بهر که

آ ۱۸ ب و: خزانهای

آ ۱۹ ج: امیدوارم

هم تو دل پاک ده زبان هم	در مدحت خویش و بلک جان هم
تا گوید ذکر تو بتمیز	تنها نه زبان که جان و دل نیز
به گرندی بهیچ سانم	آن جان که بخویش زنده مانم
جانم ده از خزینه بیش	کم زنده بتو کند نه از خویش
۲۵ آن چشم دهم که بیش بیند	عفو تو و جرم خویش بیند
آن پرده گشا که بار یابم	در پرده صلاح کار یابم
توفیق دهم ولی بکاری	کز فضل تو باشدش شماری
دل شاد کن از امید بیشم	نومید برون مران ز خویشم

- ۲۱- ده زبان هم: و- دهم زبانم؛ ه: زبانم
- ۲۲- و: ب ج د زح- حذف شده؛ و بلک جان هم: ه و- ملک (و: بلکه) جانم
- ۲۳- بتمیز: ز- زهر چیز ۲۳، ۲۴، ۲۵: ز- حذف شده
- ۲۳ د: بدی
- ۲۴ و: خزانه خویش؛ ج د: خویش
- ۲۴ ج د: کند تو
- ۲۵ آ ج د ز: چشم دهم، ب: چشم بد
- ۲۶ ل: باز
- ۲۷ آ ب ج د ه: توفیق دهم
- ۲۷ ب و: باشم
- ۲۸ ز: دلشاد؛ ح: دلشاد کن از امید خویشم؛ و: خویشم
- ۲۸ و: زیبیم، ح: زیبیم

تقدیم جز از امید بردست	پیدا است که نیست از همه هست
بگشای خزینها مقصود	۲۰ افلاس بین و از سر جود
آخر نه که بنده ام برین در	گیرم که نه ام بلطف درخور
رحمت کن بندگان بد کیست	گر رحمت تست بر نکوزیست
هم تو بگرم نگر درین خاک	چون زان توئیم پاک و ناپاک
نیک و بد من نبشته تست	آخر نه کلم سرشته تست
گر نامه سیه بود مگیرم	۲۵ چون من رقم از تومی پذیرم
طاعت مطلب که بی نیازی	جرم منگر که چاره سازی
از طاعت چون منی چه خیزد	گر عون تو رحمتی نریزد
نا کرده و کرده باز پرسی	فردا که ز بنده راز پرسی
شرمنده مکن بیاز جستم	چون میدانی بکار سستم

۲۹- از: و- زان. ۲۹ ب ج و: تقدیم بجز امید (و: مراد) در دست؛ ح: بجز امید؛ ه: در دست  
 ۳۰ ب و: خزانهای؛ مقصود: ه- موجود  
 ۳۱ ب ج د ه و ز ح: نیم. ۳۱ ه: بدین  
 ۳۲- زان توئیم: و- آن توئیم؛ ب ه: توام؛ ج: پاک و ناپاک. ۳۳ ج د: توأم؛ و: برین  
 ۳۴ ه: سرشته  
 ۳۵- چون: د- گر ۳۵- بود: د- بوم  
 ۳۶- مطلب: ج د ز- منگر ۳۶-۴۴ ه: ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۴- ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۰، ۴۱، ۴۴- ه  
 ۳۷- عون: ز- عفو، ح: فضل؛ ه: پذیرد، و: بریزد. ۳۷- طاعت: ه- رحمت  
 ۳۹: ز- خزانده ۳۹ ج د: میدانی چون ۳۹ و: بکن؛ ه: بیاز



۴. از رحمت خویش کن درم باز  
 در صدر نعیم ده نشستم  
 عفو تو که مشعلیست پر نور  
 روشن کن از آن نمط رهم را  
 خاکی تن من درین شب داج  
 ۴۵. زان گونه بخویش ده پناهم  
 زینسان که امیدوارم از تو  
 کان دم که دمم زتن برآید  
 در حلهٔ قدس بخش جایم  
 آن راه نما بمن نهانی  
 ۵۰. در قربت حضرت مقدس  
 بی آنک ز کرده پرسیم باز  
 منشور نجات نه بدستم  
 از ظلمت راه من مکن دور  
 کاری بسحر شبانگهم را  
 از طاعت خود رسان بمرعاج  
 کز گنج تو خواهم آنچه خواهم  
 خواهش بجز این ندارم از تو  
 بانام تو جان من برآید  
 تابا تو بجانب تو آیم  
 کاندر تو رسم دگر تو دانی  
 پیغمبر پاک رهبرم بس

۴۰- درم: ه- رهم  
 ۴۱- ب ج دوز: ده  
 ۴۲- عفو تو که: ه- گرعفو تو  
 ۴۳- نمط رهم را: ه- غلط رهم پا: ز- نمط ۴۴- خاکی: و- جان و، زح: خاک  
 ۴۵- پناهم: ه- نجات ۴۵: ه- نبویش بر رحمت براتم: گنج: ح- فضل  
 ۴۶- زینسان: ج دز- زین در  
 ۴۷- دم: ب- رمق: دم زتن: ه- تنم زدم  
 ۴۸- حذف شده: قدس: ج- غیب  
 ۴۹- حذف شده: ز: بمن نما ۴۹- تو دانی: ه- برایم  
 ۵۰- در: ه- از: ج دد: قدس

نَعْتِ خَاتَمِ انْبِيَاءِ كِه لَوْحِ مَحْفُوظِ نَلِّينِ  
 رَاسْتِينِ اوست و کلامِ اللهِ نَقْشِ نَلِّينِ او  
 زَيْنِ اللهِ خَاتَمِ اُمُورِنَا بَايَادِيه \*

شاه رسل و شفيع مرسل	خورشيد سپين و نور اول
هم نوره چراغ بينش	هم چشم و چراغ آفرينش
شاهنشاه تخت آسماني	خواننده تختة نهاني
سلطان ممالک رسالت	طغرای صحيفه جلالت
محبوبه گشای پرده غيب	گنجور خزینها لاریب

آ... خواتم امورنا باياديه ،

ب : ... نقش او زين الله ... ،

ج : نعت مکی مکين که لوح محفوظ نلین راستین اوست اوست و کلام الله ... ،

د : نعت مکی مکين که لوح محفوظ نلین راستین اوست و کلام الله نقش نلین او ،

ه : نعت مکی مکين که ملیک لوح محفوظ نلین راستین اوست و سند کلام الله ... ،

و : حذف شده

ز : فی نعت حضرت مکی مکين که لوح محفوظ ... ،

ح : ... نقش مبین او زين الله خواتم ...

آ - مرسل : ج د - محشر

ه آ : مجموعه گشای ؛ ه ب و : خزانهای

پروانه رسان ظلمت و نور      و ز نور و دخان نبشته منشور  
 سرکوب مخالفان ابتر      تن پوش برهنگان محشر  
 گنج کن و کیمیا عالم      پیش از همه پیشوا عالم  
 در مکتب کاف و نون شب و روز      و ز جمله رسل دو حرفی آموز  
 ۱۰ یاسین زدهانش در فشانده      طاهاش وان یکاد خوانده  
 نون والقلمش ز حق تعالی      چتری ز برستون بالا  
 مه میم شود بچرخ و نون هم      یعنی که ز بحر حسن او نم

ک و : پرواز رسان

ت و : و ز نور دجان ؛ و دخان : ه - دمی

آ ج د ز : سرپوش

۸ - گنج کن و : و ح - گنجینه ؛ و : ه - حذف شده

۹ : ز - حذف شده

۹ - و ز جمله : آب - ز جمله ، و : در حمد ؛ ه ح : زان (ح : ز) جمله رسل دو حرفی آموز ؛ ج د : حرف

آ ح : یس ز ؛ ز : زلباش ؛ آب : و این

آ - نون : آ - ن

آ ج : چتری ز بری ستون والا ، دو : چتر ز برستون والا

ه : چتری زده برستون والا ؛ ب ز ح : والا

۱۲ : ز - حذف شده

آ ه : بریم شده ، و : حامیم شود ؛ و : ح - حذف شده

آ ج د : ز بحر حسن او هم ؛ آ : او هم ، و ز : اویم ، ه : او هم

کَلک از صفتش زبان بریده	نُه بحر ز کَلک او چکیده
نامش بسریرِ پادشاهی	توقیع سپیدی و سیاهی
۱۵ جاروب زنان بارگاهش	از پَر فرشته رفته راهش
شمشیر سیاستش سرانداز	شمشیر زبانش گوهرانداز
شرعش بدو کون بازخورده	هر دو بدو تیغ ضبط کرده
لشکرش آسمان غلامش	تعویذ کلاه کرده نامش
خورشید بنیلگون عماری	دربان درش بپرده داری
۲۰ ذیل کفنش زفتها دور	خاک قدمش بیدها نور
بسته کمر آسمان بکارش	انجم همه جاء و شان بارش
برکنگره کشیده فتراک	کانجا نرسد کمنداد راک

۱۴- بسریر: ج د ز - بنشان

۱۵، ۱۶: ز - حذف شده

۱۵ آ: از بر

۱۶- انداز: ب - راز

۱۷: ز - حذف شده

۱۷ ه: بازخوانده

۲۰- ذیل کفنش: ه- دیک کفنش، و: ذیل کرمش؛ زفتها دور: ج - بپرده نور

۲۱ و: کارش

۲۱ آ: راهش

۲۲- برکنگره: ج د- برکنگره؛ فتراک: ه - افلاک

## در طیران آن سیمِغ قاف قران سوی سوان مازاع باطاوس سده یدالله ظلها علینا \*

فرخنده شبی که آن جهانگیر	از نطح زمین شد آسمان گیر
طیاره زحجره بر قمر تاخت	زین نه سوی آن نه دگر تاخت
برخواست ز خوابگاه این دیز	در مرقد چرخ شد سبک سیر
از سدره رسید مرغ والا	خواندش بنوید حق تعالی
ه آورد جنبیت فلک گام	فردوس نورد و ررف آشام

ب: در طیران سیمِغ قاف قران سوی مازاع سده ... ،

ج ده: در طواف سیمِغ قاف قران سوی مازاع سده یدالله ظلها علینا ،

و: حذف شده

ز: طیران کردن شاهباز قاب قوسین بر براق رفتار از کسافت زمین بر اوج اعلا علیین و از کرد

نعلین عرش فرسای تاج فرق فرقدان کردن و از آبان سرافراز داشتن ،

ح: در طیران سیمِغ ... ید ظلها الینا

آو: این آو: در نطح

آو: بر کر؛ د: بافت. ه: زین سوی نه آن دگر همی ساخت؛ آن نه: و- آسمان؛ د: بافت

آج ده: برخواست؛ و: ز خوابگاه - سیر: ب- سر

ب: تعالا

ه: جنبیه

ه- و: ه- حذف شده؛ ررف: و- فرق، ز: فرصت، ح: فرقد

داد از نطق جنیبه داری	شاه را بجنیبه شهسواری
آن شاهسوار آسمان گرد	آهنگ بگشت آسمان کرد
اول ز سرای امهانی	شد محرم کعبه یمانی
پس داد زابروی مقوس	محراب بقبله مقدس
۱۰ در قبله شد و بقعه بنشست	تحریم بقبله سما بست
برداشت ازین خرابه محمل	در منزل ماه کرد منزل
زانجا بطریق تاجداری	بنشست بدوین عماری
زانجای بسر بلندی بخت	شد تخت نشین سیمین تخت
زانجا که رسید بر چهارم	شد خواجه ان خجسته طارم

آز: شاهسوار آسمان ۷- بگشت: و- بقصد

آا: ز برای: ب ج ده: امهانی آاب: امانی، ج ده وز: نهانی

آو: قبله

آا- وبقعه بنشست: ب- زعمده نست: بعده: ج- بعذر: ه: بقبله شد و برابر بنشست

آا- تحریم: ج د زح- تحریمه، ه: تحریر، و: احرام

آا ه و ح: کرده ۱۳، ۱۲: و- ۱۲، ۱۳

آاج: نامداری

آاآ: بدو مین، ج ده ح: بدو مین، و: بسیمین

آاج ه: ز سر، د: ز همه: ز: ز سر بلندی تخت

آاب: سومین، ج ده ه: سیومین، و: دو مین، ز: سومین، ح: سوئمین

آا: و- از تلم افتاده و جایز خالی مانده ۱۴- که: ج د ز- چو ۱۴ ه: این

۱۵ زانجا چو زبرکشید رایت  
 زانجا چو بلند بارگه گشت  
 زانجا چو نمود بیشتر جهد  
 زانجا چو شد آن طرف روانه  
 زانجا چو پرید بر نهم بام  
 ۲۰ بازار جهت گذاشت برجای  
 سرزان سوی کاینات بر کرد  
 بست از دو دوال بند نعلین  
 دید آنچه عبارتش نسجد  
 شد والی پنجمین ولایت  
 شهباز ششم شکارگه گشت  
 شد مهدی خاص هفتمین مهد  
 شد خازن هشتمین خزانه  
 و آزاد شد از شکنج نه دام  
 بنهاد بنطع بی جهت پای  
 ملک ازل و ابد نظر کرد  
 شهبند غرض بقاب قوسین  
 در حوصله خرد نکلجد

❖: و - حذف شده و بوض آن بیت: در خانه پنچ وقت تاران از وعده وصل گشت نازان - افزوده

۱۵ه: آنجا

۱۶- ز: ده - حذف شده؛ چو: و - که

۱۷- مهد: ج - تخت

۱۹- چو پرید: آب ز - پرید

۱۹- و: ح - حذف شده؛ و: آزاد شد از شکنج نه دام

۲۰- ح: گذاشت؛ ز: برجا؛ ۲۰ ز: پا

۲۱- ه: بل کن ابد و ازل گذر کرد

۲۲- دز: بسته زد دوال؛ بند: و - حد

۲۲- ج: سر بند غرض بقاب و قوسین، ه: شاهنشاه غرض بقاب قوسین؛ شهبند: و سر بند، ج: شهباز

۲۳- وز: عیار کس

دیدار خدای دیدنی غیب	گفتار زحق شنیدنی ریب
۲۵ زان گفت و شنیدنی کم و کاست	هم گفتن و هم شنیدنش راست
کرد از کف غیب شربتی نوش	کز هستی خودشش فراموش
ایزد ز کمال مهربانی	دارش بجمال هر چه دانی
بنواخت بعزت سلامش	بسپرد و دریعت کلامش
مقصود دو کون در تنش ریخت	گنج دو جهان بدامنش ریخت
۳۰ بابخشش پاک بنده پاک	آمد سوی بنده خانه خاک
آورد ز حضرت خداوند	منشور نجات عاصی چند
پس داد بهر خجسته یاری	زاورده خویش یادگاری
یاران که ستوده حال بودند	منعم هم از آن نوال بودند

۲۴ ه: خدا دیدنی غیب؛ آب ج دوز: بی غیب

۲۴- زحق: آب ج ده- ببق، ز: خدا

۲۵ ج د: شنود ۲۵ ب: شنید بس

۲۶ ه: شد نیستی خودش فراموش

۲۷ ب و ح: بکال ۲۷ ج د و: بکال آنچه؛ ب ه ح: بکال؛ ز: آنچه

۲۸ ج د ز: زغرت

۲۹ ه ح: برتنش، و: در رهش ۲۹ و: بدر گهش

۳۰ و: پاک و بنده ۳۰ ح: بند

۳۱ ج د: عاصی، ه: عاصی، و ز ح: عاصی

۳۲ و ز: همه زان



بودند همه ز سینه پر جوی هم ازان محیط پر دُر  
 ۳۵ بویگر بغار هم قدم بود فاروق بعدل محترم بود  
 وان حرف کش جریده پرداز باخازن علم بود همراز  
 هر چار چو هشت باغ بودند پروانه یک چراغ بودند  
 زین چار ستون فرخ آرام چون دین مرا بلند شد نام  
 امید که این نجسته بنیاد تا روز ابد بماند آباد  
 ۴۰ جانم که چنین حصار دارد بیگانه دروچه کار دارد  
 یارب که سرش بر آسمان باد وز رخنه دیو در امان باد  
 خسرو ز چنین اساس محکم چون معتکفان کعبه بی غم بود

۵۳۴: سینه ۵۳۴: جوف همه زان؛ وز: همه زان

۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸: و - حذف شده

۳۵ - بویگر: ه - صدیق

۳۶ ج د ز: حزینه پرداز ۳۶ ه: بوده

۳۸ چون: ج د - خود؛ ه: خود دین مرا بلند شد بام؛ ز: خود دین ترا

۳۹: آن ۴۰، ۴۱: ز - حذف شده

۴۰: و دران

۴۱ - رخنه: ب - ره زن، ج: رقیه، ه: فتنه؛ وز رخنه دیو: و - وز آفت دهر

۴۲ - کعبه: و - خانه

۵: بیت - چون گوهر مدح خواجه سقتم وز غیب شنیدم آنچه گفتم -

بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته شده و پس از سرخن بعدی نیز تکرار گردیده است.

مدح شیخ الطریقه نظام الحق والحقیقه محمدی  
 که عیسیٰ آخر الزمانش فرستادند تا دم جان بخش او  
 اسلام محمدی را از سر زنده گردانید و عمر جاوید  
 بخشید متع الله المسلمین بطول بقایه \*

چون گوهر مدح خواجه سقتم	وز غیب شنیدم آنچه گفتم
اکنون قدری در معانی	ریزم بسر جنید ثانی
قطب زمن و پناه ایمان	سر جمله جمله کریمان
در شرع نظام دین احمد	یعنی که نظام دین محمد

\* آ : ... و عمر جاوید متع الله ...

ب : ... از سر زنده و گردانید ...

ج : ... محمدی عیسیٰ آخر الزمانش خواندند تا ... و عمر جاویدانی بخشید ...

د : ... آخر الزمانش خواندند تا ...

ه : ... آخر الزمانش خواندند تا ... سر زنده گردانید ،

و : حذف شده

ز : در مدح شیخ ... آخر الزمانش خواندند تا ... محمدی از سر زنده گردانید

آ و : چو گوهر نفت آ ه ح : از

۳ و : سر حلقه ؛ ب : حلقه جمله ؛ ج د ز ح : جمله جمله ؛ ه : جمله جمله قدیمان

۴ ج د : شرح ؛ ب : محمد ؛ ۴ ب : احمد

۵ در حجره فقر پادشاهی  
 برمه زگیم برده رایت  
 شاهنشہ بی سریر و بی تاج  
 بر خاک ذر حمت آسمانی  
 در پرده غیب محرم راز  
 ۱۰ در عالم وحدت ایستاده  
 از خواجگی آستین کشیده  
 بیاتر جمله پاکبینان  
 هر شب که رود برین کهن بام  
 در پیش دو ند جمله مشتاق  
 ۱۵ مسند ز سپهر برترش باد  
 در عالم دل جهان پناهی  
 سلطان ممالک ولایت  
 شاهانش بخاک پای محتاج  
 بر چرخ زد دولت آستانی  
 وزیر از سپهر کیسه پرداز  
 بر هر دو جهان قدم نهاده  
 در پایه بندگی رسیده  
 بیدارترین شب نشینان  
 بر فرش فرشتگان زند گام  
 گویند بعرش قم علی الساق  
 خسرو چو ستاره چاکرش باد

۹و: در حجره غیب؛ ح: پادشاهی ۸، ۷، ۶: ح- ۷، ۶، ۸

۱۰ج دوز: در مصحف مرشد (و: مرشد) یست آیت

۷- و: ب- حذف شده

۸- دولت: ب- رفعت؛ ج دهوز: آشیانی

۹و: غیب و ۹ه: در راز سپهر سینه پرداز؛ وزیر راز: و- وزیر

۱۲: ۵- تکراراً نوشته شده است

۱۳: ز: بران ۱۳ج دوز: بر فرق فرشتگان نهاد کام

۱۴: ۵وز: روند

۱۵- چو: ۵- ز



في المحمديّة وهو ختم خلفاء العرب والعجم  
 ووارث الخلافة من آدم علاء الدنيا والدين  
 ناصر امير المؤمنين المستنصر برب العالمين  
 المستعصم بجعل الله المتين رفع الله في الخلافة  
 درجاته وجعل خلفاءه خلفاء الافاليم في حياته \*

ای بخت زپیش پرده بردار      مارا رخ خویش در نظر دار  
 بنمای بما که تو چه چیزی      کاندر همه جا چنین عزیز  
 نی مردم و نی فرشته نامی      دیوی و فرشته کد امی

\* آ : ... من آدم علاء الدنيا ون ناصر ...

ب : ... والعجم وارث ... المستعصم و ... ،

ج : ... وجعل اخلاف خلفاء ... ،

د : ... وهو ختم الخلفاء ... برب برب العالمين ،

ه : ... ناصر امير مومنين ،      و : حذف شده ،

ز : مدح سلطان السعيد علاء الدين محمد ،

ح : ... وارث خلافت بنی آدم ... ،

آ - دار : ز - آر

آز : نه مردم ونه ؛ و : آ - حذف شده

آ - و : ه - حذف شده ، و : تو ، ح : که ؛ فرشته : ج - دز - فرشته یا ؛ آ : کلامی

دولت که چنین بزرگوارست  
 ۵ هر پایه که در جهان توان جست  
 پیش تو کمینه پیشکارست  
 بین تا توجه بنده درین خاک  
 موقوف بکار سازی تست  
 با آنک بجمگی زمانها  
 بود از تو صلاح خان و مانها  
 لیک آمدن تو زیر نه مهد  
 مخصوص شد از برای این عهد  
 تابنده بوی بجهد و تسلیم  
 در خدمت شاه هفت اقلیم  
 ۱۰ شاهی که بنصرت خدایی  
 ختمست برو جهانگشایی  
 سلطان جهان علاء دنیا  
 سرمایه ده سرای دنیا

۴: ه - حذف شده

۵: ۴۰ و - حذف شده

ه: سرمایه که

۶: توجه: ه - چو تو

۷: ز - حذف شده

۷ج د: ز جمگی زبانها؛ هوز: زبانها

۷: بود از تو: ج د - بودست؛ ح: خانمانها

۸: شد: و - بد

۹: بوی: ج د - بود، ه: تویی؛ بجهد: ب - تکرار میگردد

و: بعد از این بیت زمینه خالی گذاشته شده که معمولاً برای نوشتن سر سخن

از آن استغاره میشود.

۱۱: ه: علی دنیا

چون سعد فلک سعادت آرد / یعنی که محمد ابن مسعود  
 ختم الخلفا درین کهن طاس / زادم شده فی زآل عباس  
 سینه ش صدف در الهی / سنگش محک عیار شاهی  
 ۱۵ ملکش که بچار حد شد آباد / با سبع شد ادبسته بنیاد  
 دولت خبری ز داستان / گردون صفتی از آستانش  
 رسمش بسریر سرفرازی / قادر کشتی و زبون نوازی  
 فرمانش زمانه را زبون گیر / سهمش بدل زبون کشان تیر  
 خلقی بحمایتش زن و مرد / از ظل خدای سایه پرورد

۱۲ هـ: افزود ۱۳ ب ج ده ز: بن ؛ و: بن محمود ۱۳، ۱۴: و- خن شده

۱۳ هـ: چشم خلفا ؛ ح: خلفا ۱۳ هـ: آدم ؛ ز: نه ؛ آ: ازال

۱۴ هـ: سینه ش ؛ ه: در سینه ، ح: سینه اش

۱۴ هـ: سنگ

۱۵ ج ز: ملکی ؛ که بچار: ح- بچار ۱۵ و: بست

۱۶ هـ: زآشایش ، و: ز داستانش

۱۷ هـ: بصیر ، ح: ز سریر

۱۷ و: ظالم کشتی

۱۸- زبون گیر: ه- اول- زبون کرد- نوشته شده بدآ کاتب همین کلمه را ب- زبون گیر-

اصح کرده ولی از آخر کلمه حرف - د- را پاک نموده است.

۱۸- زبون کشان: ب- عدو شده؛ تیر: ه- پر

۱۹ هـ: در ظل

۲۰ برتر جهت جهان مقامش      وز حد جهت گذشته نامش  
 مصباح کواکب اختر او      معراج ستاره بر در او  
 شیران سپاه بارگاهش      بر بام فلک گشاده راهش  
 اندیشه گم اندرون صدرش      ز اندیشه برون قیاس قدرش  
 در داشتن جهان همه گاه      بازوش دراز و دست کوتاه  
 ۲۵ زانگه که فلک نطع شاهان      بنشسته نفیر دادخواهان  
 گر روی ترش کند بتندی      دندان فلک فتد بکندی  
 هر پنج عدو که هست در دهر      برکنده همه بصرصر قهر  
 تا صرصر او خس از زمین رفت      هر فتنه که بود در جهان خفت

۲۰ ج دوز: بهتر جهت از جهان مقامش؛ ه: برتر

۲۰- وز حد: ه- در ضد؛ جهت: ب ج دز- جهان

۲۲ آ: شیران؛ ب و: سپاه

۲۲ و: بزمام

۲۳ و: از درون بهرش

۲۳ ج د: زاندازه برون قیاس و قدرش؛ و: زاندازه؛ ه: قیاس و

۲۴- جهان همه گاه: ه- رخت بهرگاه

۲۵ ز: آنکه؛ ب ه ح: فلکند      ۲۵ ج دز: بنشست

۲۶ ه: شود      ۲۶ ز: ملک

۲۷- هست: د- بود      ۲۷ ج ده ز: بر کند

۲۸ و: زمان      ۲۸- در جهان: ج د- بر زمین، ه: در میان

پیشانی شیرخارداز سم	آهو بزبانش بی تظلم
رفته ره مورچه به بینی	۳. پیلان بدرش به بیش بینی
بخشنده باحیا چو باران	هنگام عطا چو شرمساران
زرداده بخاک و چرخ راسنگ	میزان عطا گرفته در چنگ
در حوصله خرد ننگجد	بذلش که درون حد ننگجد
بر خلق بدست سایه کرده	زان لطف که دست مایه کرده
ذاتش همه لطف پای تافرق	۲۵ دستش همه جو در غرب تا شرق
روزی متقاضی خورنده ست	زان لطف که بنده پرورنده ست
مهمان وظیفه نوالش	آفاق بخوانچه جلالش

۲۹- بزبانش: ب- بره پاش ، ج دز: بزمانش ۲۹: د: از دم  
 ۳۰: ج: پیلان درش زبیش بینی، د: زبیش، ح: به پیش بینی ۳۱، ۳۲- ح: ۳۱، ۳۲  
 ۳۱ و: بخشیده بی بها : باحیا: ج د- بی بها ۳۲، ۳۳: ه- ۳۲، ۳۳  
 ۳۲: ح: زرداد  
 ۳۳: ز: ننگجد ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸- ب: ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸  
 ۳۴: ح: زدست ۳۵، ۳۶- ج د- حذف شده  
 ۳۵ و: دانش همه حلم پای تافرق ح: همه حلم ۳۶- ح: حذف شده  
 ۳۶- پرورنده ست: ب- پروران داشت، ه: پروریده، و: پرورنده است، ز: پرورنده ست  
 ۳۶: ه: روزی من از قضا رسیده: خورنده ست: ب- خوران داشت،  
 و: خورنده است، ز: خورنده ست  
 ۲۷- وظیفه: ه- وظیفه و



پیمانۀ دوست پر زدر کرد	پیمانۀ خصم نیز پر کرد
چون کو کبۀ سپه کند راست	تکبیر کند ستاره بی خواست
۴۰ باد است جنیبتش روانه	کز وی پرد ابلق زمانه
چترش سلب سیاه بردوش	زوهفت خلیفه جامگی پوش
شگون علمش چو لیلۀ القدر	از چتر سپید یافته بدر
خورشید جنیبت شکارش	مریخ سلاح دار بارش
مه کوست بر آسمان چشم دار	در داخل دولتش علم دار
۴۵ کوشش زده بانگ بر ثریا	لرزان شده آسمان چو دریا
دین را علمش عماری خواب	محرابی او پناه محراب
آنرا که کشد بتیغ خوئی	رحمت کندش گه زبونی

۵۳۸: پیمانۀ چشم تیر پر کرد.

۳۹ ج: د ح: زند؛ ستاره: ب- سپهر؛ جی: ه- چون ۴۰، ۴۱: ز- حذف شده  
 ۴۰: ه: بجنبش؛ آ: دوانه ۴۱: آ: دو: ب: ج، ه: رود

۴۳، ۴۴، ۴۱، ۴۲ (حذف شده) ۴۵، ۴۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶

۴۱- سیاه: ه- ستاره ۴۱: ح: حاکی بوش؛ ه: خانگی، و: جاکی

۴۲: د: سپیه ۴۲: ح: جنیبت ۴۳: آ: یارش

۴۴ ج: هر کوست بر آسمان چشم دار؛ مه: د- نه، ه: ز: هر

۴۵ وز: کوشش ۴۵ ز: کز ان ۴۶: ز- حذف شده

۴۶ ج: آن ۴۷، ۴۸: و- حذف شده

۴۷- بتیغ: ج- پناه ۴۷- گه: ه- زبان، ح: گه

خصم ار همه در خوردونیمست  
 از تیغ چو آب قطره پاک  
 ۵۰ تیغش چو زمین زخون رزیده  
 دریانی از کف چو میغش  
 رمحش زخط سما گذشته  
 لوحیست حسامش آنگون سطح  
 آراسته هدیه سریرش  
 ۵۵ بادا بنشاط جاودانه  
 در سایه تیغ او زمانه  
 شمشیر سیاستش رحیمست  
 بنشانند غبار عالم خاک  
 بس جان که بهشت او خزیده  
 دوزخ شرری ز تاب تیغش  
 تیرش ز حد خطا گذشته  
 حرفش رقی زسوره فتح  
 فون و القلم کمان و تیرش  
 در سایه تیغ او زمانه

۴۸ هـ: خصم از همه در خوردونیم است؛ دونیمست: آ- دونیمه ست، ج: زبونست

۴۸ هـ: دونیم است ۴۹ ز- حذف شده

۴۹ هـ: خاک ۴۹ ج: بنشانده؛ د: بنشانده غبار عالمی خاک؛ ه: پاک

۵۰ هـ: زخون رزیده: آ- زخون رزیده، ج: د: بخون دریده، ه: بخود دریده،

و: بخون دیده؛ رزیده: ز- خریده

۵۰ هـ: جان: ز- کس؛ ب: بهشت ازو خریده

۵۱ هـ: دریانم؛ آ هـ: تیغش ۵۱- دوزخ: و- آتش

۵۲ هـ: گزشته ۵۲ هـ: زخط؛ ج: گزشته

۵۳ هـ: کوچیست؛ ه: کوچیست سپاهش؛ و: کوچیست؛ د: حسابش

۵۴ هـ: حذف شده ۵۴ هـ: هدیه

۵۴ هـ: فون: آ- ن؛ فون و القلم: ج: و- فون و (و: و- حذف شده) القلم از (ج: ا)؛

ه: فون و القلمش کمان تیرش

# در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و سد عصمت مسلمانی ابداً لله ارکان سریره علی قوایم التائید و ابداً بنیان سریره بقواعد التائید\*

ای روی تو آفتاب جاوید      وی رای تو شب چراغ خورشید  
بر فرق تو چتر پادشاهی      همسایه سایه الهی  
بازوی تو تخت جم گرفته      ملک عرب و عجم گرفته

\* ب: در خطاب سده سکندر ثانی و سد ...

ج د: خطاب حضرت سکندر ثانی و (ج: و- حذف شده) سد عصمت مسلمانی

ابداً لله ارکان سریره علی قوایم التائید و ابداً بنیان سدیده (د: سدید)  
بقواعد التائید،

ه: خطاب حضرت سکندر ثانی و سد عصمت مسلمانی ابداً لله ارکان سریره علی  
قوایم التائید،

و: حذف شده،

ز: خطاب زمین بوس مالک الملک زمین و زمان سلطان علماء الدین والدنیا  
خلدالله ملکه و سلطانه،

ح: در خطاب سکندر ثانی ... و ابداً بنیان سده علی اساطین التائید

ا: ج- قبل از سخن نوشته شده آج: ای، رای: آ- روی، د: حسن، شیخ جماع: ه- روشنی

آ- تو چتر: ب- تو چتر تو؛ ج: بادشاهی

۵، ۶، ۳، ۴: ج د و- ۳، ۴، ۵، ۶

خاک در تو بروشنایی      معروف بشغل توتیایی  
 ۵ عهدت بدل بزرگ حالان      چون عید بطبع خردسالان  
 نام تو کلید تنگی حال      مدح تو فنون جذبۀ مال  
 درمشت تو نقد جمله هستی      احسنت و زهی فراخ دستی  
 ابری که چنان گشاده دستت      با مکرمت تو تنگ بستت  
 دستت بکرم ضمان روزی      عالم بتو میهمان روزی  
 ۱۰ هر تعبیه تو در زمانه      منصوبه برد جاودانه

۴- در : ز- ره      ۴ ز: معروف شده بتوتیایی : ح : مصروف

۵ ز: خودت بدل بزرگ حالان : حالان : و- کاران

۵ ج ده و ح : خورد سالان

۶- تنگی حال : ب- نگی سال ، ج : مخزن حال ، ه : تنگی وسال

۶ ه- حذف شده ، ج : نام تو کلید جزیه مال ، د : نام تو کلید جزیه مال ،

و : خلق و وقوع جذبۀ مال ؛ ز : فنون جزیه ؛ ح : فنون ؛ آ : جذبۀ ؛ جذبۀ مال ؛ ب : جزیه و حال

۷ ج ده و : جمله نقد

۷- و : ب ج ده و ز ح- حذف شده

۸- گشاده : ز- فراخ

۸ و ح : تا با کرم ( ح : با مکرمت ) تونیک پستت ؛ تنگ : ب- رست ؛ ج ده- دستت

۹ ز : ز تو      ۱۰ ، ۱۱ : ز- حذف شده

۱۰- هر : آ- بر ؛ تو : ج و- که

۱۰ ج دو : منصوبه برد جاودانه ؛ برد : ب- نزد ، ح : کشائی

رمزی زقویی بچشش گنج      تضعیف محاسبان شطرنج  
 نزد خرد نهایت اندیش      زان بیشتری که گویمت بیش  
 من مدحت تو که بیش خوانم      کی قیمت بیت خویش دانم  
 آن نادره کش بها نباشد      قسمت کنش روان باشد  
 ۱۵ بذلست که قیمت معانی      دانسته نشد بکار دانی

آ ۱۱ ب : رمزی زتوشه به بیشه گنج ؛ رمزی زقویی : ج ده و - روزی (ه) :

رمزی (تو) (دو : زقو) شد ؛ زقویی : ح - زتوشد

آ ۱۲ ب : تصنیف ؛ محاسبان : ه - می و سبان

آ ۱۳ ه : کفایت

آ ۱۴ ، ۱۳ : ز - حذف شده

آ ۱۳ - که : ج - ز ؛ ه : گویم

آ ۱۳ ه : کی قیمت دست خویش گویم ، ح : بی قیمت بیت خویش خوانم ؛

قیمت بیت : ب قیمتسم ؛ آ ج : خوانم

بیت : ج - ابتدا بصورت - نخت - بوده سپس از روی آن تم کشیده و زیر کلمه نامبرده -

بیت - نوشته شده است

آ ۱۴ : و - حذف شده

آ ۱۴ ه : بهانه باشد

آ ۱۴ ب ج ده ح : قیمت

آ ۱۵ - بذلست : آ - بذلست ، ج د : پیداست ، و زح : پیداست ؛

ه : پیداست که همت معانی

لیک از کرم تو گنج دیدن      مزدیست برای رنج دیدن ✽  
 این زر که بنظم زیور تست      احسان تو مزد زرگرتست  
 من صنعت سهل کار بندم      کی توده زر دهد بلندم  
 مزدش چو چنین بلند باشد      بنگر که بهاش چند باشد  
 ۲۰ چون من ز سخن برنج بردن      بدخوی شدم بگنج بردن

آه: دیدی

۱۶: مزدیست بیای؛ برای: ج و- بیای، ز: زهر؛ ه: دیدی  
 ✽ ج ۵: پس از بیت شماره ۱۶ بیت شماره ۱۳ با تغییرات منقحی مطابق شکل زیر تکرار میگردد:  
 من مدح ترا که بیش خوانم      فی قیمت بیت خویش خوانم (د: دانم)

۲۳-۱۷: ز- حذف شده

۱۷ ج ۵: این نظم که زر و زیور (د: زیور) تست، و: این نظم که زرد زیور تست؛

ه: برزم زیور

۱۷ ده: مز: و: زرگری

۱۸ د: کاو بندم

۱۸- کی: ب ج ه ح- شه؛ و: شه توشه دهد زر بلندم؛

د: شه توشه

۱۹- چو: ه و ح- که

۲۰ ج ۵: چون من سخن (و: سخنی) برنج دیدن؛ ح: چون من به سخن رنج بردن؛

ز: ه- حذف شده

۲۰ ح: بدخوشده ام؛ ج ۵: دیدن

این گنج و چهار گنج دیگر      کاراسته شد زینچ دیگر  
 سختم زدرون حکمت آگاه      از بهر خزینه خانه شاه  
 تا بو که مرا بدانش و داد      گه که بضمیر شه دهد یاد  
 امید که این متاع اخلاص      گردد بقبول بندگی خاص  
 ۲۵ ایزد بدل تو جا دهادش      مقبولی خود عطا دهادش  
 بادش بمقام ارجمندی      از سکه نام تو بلندی بود  
 از نام تو او نجسته زو باد      وین بنده نجسته نام ازو باد

آ ۲۱ ح: بهنج ۲۴، ۲۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵

آ ۲۲ ه: بختم ۲۳ ب: خزانه

آ ۲۳ - تابوک: ب - تابوک، ج دو: باشد که

آ ۲۳ ح: در زیر کلمه - تابو - بخط زیر کلمه - بود - نیز علاوه گردیده است

۲۴-۲۷: ز - حذف شده

آ ۲۴ - قبول: ه - بامید ۲۵ ب: ایزد بتو جایها دهادش

آ ۲۵ ج د: مقبول خود و عطا دهادش، ه: هر منقولی خدا دهادش؛

مقبولی: و - مقبول تو؛ خود: ب - تو

آ ۲۶ ه: بادم

\* ه: پس از بیت شماره ۲۶ - راندم قلمی ز کلمه خوش چون من بدو نامه زین ورق بیش افزوده

آ ۲۷، ۲۷: ه - ۲۷، ۲۷

آ ۲۷ ه: از نام تو و نجسته زو باد؛ او: و - آن

آ ۲۷ ه: این؛ ج: از آن

در سبب نظم این جواهر و سرشته وقت را  
 درو کشیدن و در نظر جوهریان مبصر داشتن  
 و قیمت عدل خواستن \*

چون من بدو نامه زین ورق پیش      راندم قلمی ز نکته خویش  
 از روح قدس شنیدم آواز      کای کرده لب تو گوش من باز  
 فی آن رقم خیال کردی      بل جادویی حلال کردی  
 آن به که کنون درین تفکر      کاهل نشوی بسفتن در

\* آ: ... و در نظم جوهریان ... ،

ب: ... درو در کشیدن ... ،

ج: ... نظم این کتاب و سرشته ... ،

ه: ... دقت را در روی کشیدن ... مبصر داشتن .

و ز: حذف شده .

ح: ... سرشته خجسته را در در کشیدن و ... ۸-۱: ز- حذف شده

ا: ه- قبل از سخن یعنی پس از بیت شماره ۲۶ نوشته شده و مصراعهای آن مقدم نوخراست

آب و: نام      آح: به نکته

آ- گوش: ه- جان

آب: نه آن رقم از خیال کردی ، ج دو: فی از رقم این خیال کردی ،

ه: زین گونه رقم خیال کردی ، ح: فی این

آب ج د: زسفتن



۵ آنکو بهتر نشد طلبکار  
 اسبی که نه خانه خانه گردد  
 آن خواجه که کاهلیست خویش  
 جان کن که غرض بچنگ یابی  
 تاچه نکنند کی دهد نم  
 لیکن مکن آن تفکر خام  
 بگشا طبقی بغیر تاوان  
 یک شیشه که خوش فروتوان برد  
 چون بهنران بود قفاخوار  
 مستوجب تازیانه گردد  
 کاهلتر ازوست آرزویش  
 کان کن که گهر بسنگ یابی  
 تاره نروند کی شود کم  
 کز نامه پر بوی تھی نام  
 نقل اندک و چاشنی فراوان  
 بهتر زد و صد سبوی پر دُرد

آج د: شود جفا کار ؛ و: شود

آب: مستی که بخانه خانه گردد ؛

ج و: بخانه خانه (ولی در نوح - باول مصرع ، کلمه - کر - افزوده و بعد از روی آن تم زده شده است)

آج: کاهلی است

آه و: خواهی که عرض بچنگ یابی

آ آ: تنگ ، ب: تنگ ۲۲ - ۹: ز - حذف شده

آه: نشوندگی

آو: یک

آح: کز نامه بد بوی نگو نام ، و: کنی تھی دام ؛ بوی: ج د - کنی ؛

ه: توی دهی نام

آ۱۲ - فروتوان برد: ج د و - ازان (د: ازو) توان خورد ،

ه: توان فرو برد ، ح: فروتوان خورد

توان دو شرابه آب خوردن	توان خمی از شراب خوردن
خرسند مشو بهره چه زاید	خواهی که به از بهت گشاید
وز بختن آرد مغز خیزد	۱۵ زانديشه دقیقه نغز خیزد
رخسار نبات راصفا بیش	پالایش قند تیره تا بیش
خشنود چگونه گردد از سنگ	کان کن که گرفت تیشه در چنگ
در غایت آن بگوش باری	هر گه که علم شدی بکاری
نی از حشوات بی کرانه	از اندک خوب شو فسانه
بهر هزار آبی خام	۲ یک دانه نار پخته در کام

۱۳: ج - حذف شده      آ: و: خم  
 ۱۳: د: دو شراب از آب ؛      ب: قرابه ،      و: شراب  
 ۱۴: و: خورسند شوی بهره چه آید ؛      ج: ده ح: خورسند  
 ۱۵: ج: دقیق نغز آید ؛      آ: مغز ؛      د: آید  
 ۱۵: و: ح: از (ح: وز) بختن ؛      ج: د: مغز آید  
 ۱۶: ه: ۹ - حذف شده  
 ۱۶: ج: زالایش قند تیره یا بیش ؛      ح: بالایش قند تیره ؛      د: با بیش  
 ۱۶ - صفا بیش: ج: د - کندیش  
 ۱۷: و: کانکس که گرفت تیشه در سنگ ؛      ه: گرفته  
 ۱۸: ج: د: مگوش ،      و: مگوش  
 ۱۹: ج: د: از اندک و  
 ۱۹: و: پیکرانه

یک شاخ که میوه دهد تر      بهتر ز هزار باغ بی بر  
 یک بلبل خوش نواء دلکش      بهتر زد و صد کلاغ ناخوش  
 یک صفحه پر از خلاصه شوق      بهتر زد و صد کتاب بی ذوق  
 در کام کسان کجا بود به      مغزی نه بحرف و جلد فر به  
 ۲۵ دفترچه کنی چو نظم تر نیست      در صد صدفت یکی گهر نیست  
 چون مردم دیده چشم بد دور      یک خال سیه نهی پر نور  
 نی چون حبشی که از تباهی      نوری نه و عالمی سیاهی  
 آن به که چو نکته سگالی      حرفی نبود ز نکته خالی

۲۱: ج ۱- حذف شده      آ ۲۱ ه: پر

آ ۲۲ ح: نواء و دلکش      ۲۳-۲۴ ز: حذف شده

آ ۲۳ ج ۱: یک لقمه پخته از سر ذوق

آ ۲۳ ج ۱: کباب بی شوق ؛ و: کباب

آ ۲۴: ج ۱-۲- حذف شده

آ ۲۴ ه: مغزی از حرف دجله فر به

آ ۲۵ - چه: و- که

آ ۲۵- در صد: ج- و ندر، دو: واندر؛ ه: صدفی

آ ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

آ ۲۶ د: بر نور

آ ۲۷ ب ده و: نه؛ ج: نه چون حبشی، ح: حبشی؛ از تباهی: آ- ارسپاهی

آ ۲۷- نوری نه: ب- زوروی؛ ج: نوری و نه عالم سیاهی؛ ده و ح: عالم

یک رمز بدفتری منقش      چون خنده زنگیست ناخوش  
 ۳ چون صبح نخست بی فروغست      آن خنده که میزند دروغست  
 آنکش نمک سیاه باید      در سنگ سیه چه دست ساید  
 آنکس که رقاق میده یابد      از بهر سبوس کی شتابد  
 تا شربت صاف در قلع هست      در سرکه کسی چرازند دست  
 بدگو که فراخ گوی باشد      زو نامه سیاه روی باشد  
 ۳۵ چون گفت لطیف و درخورزه      گویند که هرچه کم بود به

۲۹: د - حذف شده

۲۹ه: یک روز بد اختر منقش ؛ بدفتری : ب - کزوشدی

۲۹ب ج ه: زنگیست

۳۰ه: آن دم که همیزند دروغ است

۳۱- نمک : ب - نمک ، ه : بملک

۳۲، ۳۱ : ج - حذف شده

۳۲ د : تابد

۳۳ - سرکه : ج - درد ، د : درد ؛ ب : چرازند کسی ، و : چراکی زند ؛

ح : چرا کند

۳۴ د : به گو ؛ ح : سیاه گوی

۳۴ - زو نامه ؛ ه - در دهر ؛ ب : زان

۳۵ - و : ج ده و ح - حذف شده

۳۵ و : گوینده

ناخوش سخنی که بیش گوید      مزد آنک دهیش بیش جوید  
 خر کو بفغان نمونه باشد      پس دیر کشد چگونه باشد  
 بوقی نه بس آنک سازگیرد      و آنگاه نوا دراز گیرد  
 بی نکته قلم زدن پیاپی      کز کردن باد باشد ازنی  
 هر کلک تھی که در صریرست      مزمار مغنیان پیرست  
 پر مغز بود خدنگ دلخواه      ماسوره بود همه تھی گاه  
 نظمی که نه در هنر بلندست      بگذر ز زنج که ریش خدست

۳۶، ۳۷: ه - حذف شده

۳۶ و: مرد؛ ج د خ: آنچه

۴۹-۳۷: ز - حذف شده

۳۸ ج دو: بوقی (د: بوی، و: طوطی) پس از آنکه؛

ه: پس از آنکه می بگیرد

۳۸ ج دو: آنگاه

۳۹ ج د: زن

۳۹ آ ه و: کر، ح: کر؛ ازنی: د- ازونی - نوشته دی از روی حرف - و - قلم کشیده شده است.

۴- تھی: ج- نی؛ و: حریرست

۴ ج: مضار، و ح: مضراب

۴ ب ج د ه و: ماسوره، ح: ناشوره

۴ آ: نه که؛ نه در: ه- درو

۴۲- بگذر ز زنج: ج دو - بگذار هنر (دو: زنج)

بی رشته تنیدن این چه کارست	بی مایه تجارت این چه کارست
می لاف که جای لاف داری	ورتو هوس گزاف داری
بیکارترین مردمان اوست	۲۵ بی بهره که کارکردنش خوست
پیکار ترازوست و بازو	سنجیدن سایه در ترازو
کز کز خوردت گریزد از جای	کز پایک را چو کز کنی پای
در کوزه کنش که بس کند بس	دریا چو بکوزه کم کند کس
کاری طلبد نه بهره کار	آن دیو بود که چار و ناچار

۴۳ ج د و ح : بارست

۴۴ آ : بی رشته شدن این چه تا است ؛ تنیدن : ج د - به بند ؛

و : تند این چکارست ؛ ه : یارست ، ح : کارست

۴۴ و : بی لاف چه

۴۶ آ : مکار ؛ ب ج د و : بیکار (ج د : پیکار) ترازویست ؛ ه : بی بر ترازوست زور بازو

۴۷ ب - حذف شده

۴۷ آ : کز پایک را چو کز کنی پای . و : کز یک یک را چو کز کنی پای ؛ ح : کج کنی

۴۷ آ : کز کز خوردت ؛ ج : کز کز خوردت گریزدت جای ،

ه : کز کز خوردت و گریزد از جای ، و ح : کج خوردت گریزی از جای .

۴۸ - کند کس ؛ ه - کندش

۴۸ ه : در کوزه کنی که بس کندش ؛ ج د : در کوزه کنده ؛ بس کند ؛ و - کم کند

۴۹ ه : ریو ؛ و - ح - حذف شده

۴۹ نه - د - ز ؛ ح : در زیر - بهره - بظریز کلر - نفع - افزوده است .

# حکایت دودو که از خوی پیشانی دریا را در بیابان ریختند و از بریدن زمین بیابان را در دریا انداختند\*

گویند دودو با سلیمان بستند زهرکار پیمان  
 بردند براوج بارگاهی روزی کردند کار ماهی  
 چون در عمل دگر نشد دست کردند همان کشیده را پست  
 فرمان ده کار کاردان بود بر مردم و دیو کارران بود  
 ۵ چون دید که دیو بیند آزار از بیکاری چو مردم از کار

\* ج ۵: حکایت ،

د : حکایت آن دودو که از خوی پیشانی دریا در بیابان ریختند  
 و از بریدن زمین بیابان در دریا انداختند ،

وز : حذف شده ،

ح : حکایت آن دودو ...

۴-۱ : ز - حذف شده

آب : براوج زدند بارگاهی ؛ ه : باوج ۳ ج دوح : کارگاهی

آه : بر عمل

آب : کشنده را ؛ ج : کشنده را پست (د : بست) ؛ ه : دست

آه : کامران بود

آه : دیو که دید ۵ - از بیکاری ؛ ه - از بیکاری خود

فرمود که هر دو تن مهیا  
 این ریک برون در آب ریزد  
 چندانک ز چند سیر گردون  
 دیوان بچنان دراز کاری  
 ۱. تا بود حیات پی فشر دند  
 بی ریخ تن عقوبت الفنج  
 مقصودم ازین حکایت آنست  
 پویند سبک بدشت و دریا  
 او نایژه در سراب ریزد  
 هامون شود آب و آب هامون  
 ماندند دراز روزگاری  
 و آخر بهمان شکنجه مردند  
 رنجیده شود چونازک از ریخ  
 کاندیشه بی غرض زیانست

۶هـ: جویند سبک و دشت و دریا ؛ سبک : و - هی  
 ۷ج د: آن ریک برد در آب ریزد؛ در: ه - خورنده، ز: ز.؛ ح: برود آب ریزد  
 ۷ب - او نایژه: آ - او نایره، ب: آن نایره، ج: وان باب ره،  
 د: وان بابه، و: وان نایره؛ ه: وین بر سر آب آب ریزد؛  
 ز: نایره در شراب

۸ج دوز: زحد؛ ه: زجهد شیر گردون؛ ح: بچند گام موزون

۹ج: دیوان زچنان گراف کاری؛ دوح: گراف کاری

۱۰ا - پی فشر دند: ب - ریخ بردند

۱۰ب: شکنج

۱۱ا - تن: و - شبی، ه: تن و

۱۱ه: رنجیده نشد چون مارک از ریخ؛ ز: بود؛ نازک از ریخ: ج - نار (د: ناز) از ریخ

۱۲ج دز: مقصود

۱۲ز: پی غرض



ناگفته به آنچه کس نجوید      ناگفته به آنچه کس نجوید  
 کوه سخنی ستوده حالیت      بسیار سخن زدی ملالیت  
 ۱۵ لیک از سخنیت روح پرور      میگوی که عمر بیش بهتر  
 زرکش ازلیست عزت خویش      هر چند که بیش عزتش بیش  
 آن تحفه که غرتش زغیب است      بیشی و کمی در وجه عیب است  
 خوبی سبب قبول عامه ست      پیرایه نامه حرف نامه ست  
 کاغذ که بود سپید چون گل      بهتر ز سوار بی تاامل

۱۳- ناگفته به: ه- ناگفته: ج دو: آنکه کس نگوید: ز: آنکه: ح: نه گوید

۱۳هـ: ناگفته هر آنچه بد نروید: ج د: آنکه کس نجوید؛

بر نروید: و- کس نگوید

۱۴د: سخن ستوده جانی است: ستوده حالیت: ب- دراز جانیست؛

آ: جایست، ج ه: جانیست، ز: رایست

۱۴آج دز: کز خوش زبان دراز جانیست (ج ز: پایست، د: پاسست)،

ب: کز خوش زبان دراز جانیست، ه: کز خوش زبان او زمانیت

۱۵ج: از سخنست، د ه: از سخن است، ز: سخن است

۱۶: ب- پس از بیت شماره ۲۰ نوشته شده      آ ۱۶ح: همت

۱۷د: بیش؛      درو: ز- ورا      آ ۱۸ز: عامست

۱۸هـ: هر دانه نار صرف نامه است، ج: پیرایه ماه؛

ح: پیرایه نام حرف نام ست؛      ز: نامست

آ ۱۹ح: که شود      و ۱۹و: ز سوال

۲۰ زینسان که ترا سخن بلندست  
 کالا ز خزینه نه ببازار  
 در گوش من از سپهر نیلی  
 خوش خوش بتو گل خداوند  
 هان ای شنونده خبردار  
 آن موج ز نم کون که از در  
 نقشی که بنامه نخست است  
 من نیز چنانک خواندم این حرف  
 تا سرخوش جام اولین دست  
 خاموشی تو نه دلپسندست  
 تا تنگ شود ره از خریدار  
 آمد چو نداء جبرئیلی  
 دریا، گهر گشادم از بند  
 کردم خبرت بیا و بردار  
 گرد دهمه دامن جهان پر  
 هر چند که یک بیک درست است  
 اینجا همه کرد خواهمش صرف  
 گردد ز شراب دومین مست

۲۰- زینسان که: ه- زین نلکه ؛ ج: سخن ترا

۲۱- کالای خزینه ؛ ج: د: کالا ز خزانه بر (د: پر) ببازار ؛

ه: بخزینه ؛ نه: وزح- بر

۲۱- ه: تا نیک شود ره خریدار ؛ از: ج: د- حذف شده

۲۳- ج: من خوش بتو

۲۴، ۲۴- ه: ۲۴، ۲۴

۲۳- ب: درهای

۲۵- و: جهان بر

۲۷- د: خوانمش

۲۷- ح: آن حرف

۲۸- ج: جام اولین است

ج: روح ؛ بشراب دومین ؛

۲۸- ب: ز ؛ بشراب ؛

ه: بشراب دومین دست

چون ساقی پیش صاف را برد  
 عییم نکلند کسی بدین درد  
 ۲ یارب چو تمام گردد این ماه  
 در روی مدهی خسوف را راه  
 بیزد چو دقیقه راهنر بیز  
 از چاشنی خودش نمک ریز  
 زانگونه کنش بسینها خاص  
 کش در دل و جان نهند از اخلاص  
 و آنچ از رقم گناه بینی  
 کز روی ورقم سیاه بینی  
 امید که گاه ناامیدی  
 بخشی سیه مر اسپیدی  
 ۲۵ چون یافت دل این امیدواری  
 ای خامه بیار تا چه داری

۲۹ ب ج دو : ساقی اصل ؛ ه : صاف بیش را  
 ۲۹ ه : نمک نکلند کسی درین درد ؛ ب : عیبی ؛ آ : بدن ، دو ؛ برین ، ح : باین  
 ۳ - چو : آب - که  
 ۳ ب ج ده وح : ندھی  
 ۳۱ ه : میزد چو دقیقه راهنر بیز ؛ دقیقه را ؛ ب - دقیقه  
 ۳۲ ب : زانسان کنیش  
 ۳۲ - نهند از اخلاص ؛ ب - نهند اخلاص ؛ از : آد - ار ، ج ه زح : ز  
 ۳۳ - بینی ؛ ه - بستنی  
 ۳۳ ه : کز روی رقم سیاه بستنی ؛ ب ج : ورقی ، د : ورق ،  
 وزح : رقم  
 ۳۴ ج دو : بخشند  
 ۳۵ - دل این ؛ ه - درین  
 ۳۵ - ای خامه ؛ ب - ای بخت ،  
 ه : این پایه ؛ و - آنچه ؛ ج : چه آری

راه نمودن فرزندانِ العینِ عینِ الدین  
 خضر را که از ظلمات دنیا سوی  
 روشنائی گراید رواه الله من عین الحیوة  
 عمره کا الخضر بجملة الذات \*

ای چارده ماهه زرکافی هم خضرو هم آب زندگانی  
 اکنون که نداری از خرد ساز می پروردت زمانه در ناز  
 امید که چون شوی خردمند خالی نکنی درونه زین پسند

بهدب : ... الحیات و عمره ... ،

ج د : راه نمودن قره العین عین الدین خضر را که از ظلمات دینی سوی روشنائی  
 گراید (د: گراید- حذف شده) رواه الله من عین الحیوة ،

ه : راه نمودن قره العین الدین خضر را که از ظلمات دینی سوی روشنائی  
 گراید رواه الله ،

و : حذف شده ،

ز : راه نمودن قره العین الدین خضر را که از ظلمات دینی سوی ... ،

ح : ... دنیا بسوی روشنائی دین گراید ... الیوه و زاد عمره ... ،

آج : ماه زندگانی ، ه : ماه آسمانی ؛ د : ماه ؛ و : درکافی . آج : کامرانی  
 ۴ ز : از ناز

۳ ه : خالی نکنی دری ازین پسند ؛ آ : پسند

از چارده بگذرد چو سالت  
 ۵ بر نکته عقل دست سالی  
 در چپ زدن خردشوی راست  
 دانسته شوی بکار دانی  
 خواهی که دلت نماند از نور  
 پیوند هنر طلب چو مردان  
 ۱۰ خضر از پی آن نهادمت نام  
 لیکن نبود حیات جاوید  
 و آنراست با وج آسمان سر  
 و آن خواجه برد کلید این گنج  
 گردد مه چارده جمالت  
 بر گنج هنر گره گشایی  
 دانی چپ خود ز جانب راست  
 بر سر صحیفه معانی  
 اندرز مرا ز دل مکن دور  
 وز بی هنران عنان بگردان  
 کت عمر ابد بود سر انجام  
 تا سر نکشی بمه و خورشید  
 کز جوهر علم یافت افسر  
 کو بر تن خویش تن نهی رنج

۵- هنر: ج روح- هوس، ه: گهر

تو ح: وز چپ

۸ ج دو: خواهی که بتابد از دلت نور؛ ه: نماید، ز ح: بتابد

۸- اندرز مرا: ج د- این پذیرا، و: این رنج را: ب ح: مکن ز دل

۹- چو: ج د- ز

۹- بی: ه- پی

۱۰ او: غم

آب: آبراست؛ ه ز: آنراست براوج؛ ج دو: براوج

۱۲- علم: ج دو- عقل

۱۳ ج د: خواجه بود؛ ه: آن گنج ۱۳ و: دهد

بی دود چراغ راست ناید	خواهی قلمت بحرف ساید
نقدی به از آن گشاید از بند	۱۵ گردل نکنی بسهل خرسند
شاخ از پس سبزه می کشد گل	تاک از پس غوره می دهد مل
سنگت دهد اول آنگهی زر	کافی که کنی ز بهر گوهر
خس در دهن آید آنگهی قند	چون باز کنی ز نیشکر بند
کز خلق بری بحیله کالا	آن نیست نشان علم و الا
نی زرق مزوران چالاک	۲۰ علم آن باشد که ره کند پاک

۱۴ - راست ناید : ج دو - برناید

۱۵ ه : گردل بنهی بسهل خورسند ؛ دو : خورسند

۱۵ - نقدی : ج - پندی ، دو : بندی ؛ ز : نقدگرت دهندزان بند ؛

ه : این

۱۶ - پس : ب و ح - پی ، ه : ره

۱۶ ج ه : شاخ از پی سبزه می دهد گل ؛ ز : نغچه می دهد ؛ پ و ح : میدهد .

۱۸ و : باز زنی

۱۸ ب : در رهت ؛ آید : ج د - اکلن ؛ آنگهی : و - اول از

۱۹ و ز : کر

۲۰ ج د : آن علم بود که ؛ ه : آن علم بود که ره کنی پاک ؛ باشد : و - شد ؛

ره : ز - دل

۲۰ ج : بی زرق و مزوران چالاک ، و : بی زرق و مزه زیار چالاک ،

ده ز : بی زرق

آن تخته درست کن بتکرار  
 چون من نشوی که هر زمانی  
 در گنج سخن دهد کلیدت  
 آن به که بجهد کم بسیجی  
 ۲۵ من کین رقم از هنر گرفتم  
 تا توجه کنی مسی زباندود  
 کاگه شوی از نهایت کار  
 سازم بدروغ داستانی  
 و اندیشه من شود پدیت  
 این نامه پیچ تا نه پیچی  
 زمین کشته نگر چه برگرفتم  
 زان قلبه زنی چه باشدت سود

۲۲ - که مر : ه - بهر

۲۲ هز : سازی ، و : سازد

۲۳ ب ج دوز : ور

۲۳ ج : زان دیشه شود چون پدیت ؛ و : ح - حرف شده

۲۴ ه : وان ؛ بجهد ؛ ج - بسهل ، د : بجهل

۲۴ ج د : زین نامه به پیچ تانه پیچی ، ه : وان نامه به پیچ نامه پیچی ؛

پ : نامه ؛ ح : به پیچ

۲۵ آ : من که ؛ ج : هنر از رقم

۲۵ - چه : ه - که

۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ : و - ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹

۲۶ - چه ؛ ب ز - چو ؛ مسی زباندود ؛ ه - ز راهش اندود ؛

ج دوز : مس

۲۶ ب : زین قلبه زنی چه داروت سود ، ج دوز : زین (ح : زان) قلب زنی چه آیدت سود ؛

هز : قلب

وردل کندت هنر فزایی  
 کز مدح چو در طمع کشد رای  
 چون زین فن بدشوی شکیب  
 ۳. از کارگه حریر زن لاف  
 حرفی که از و دی گشاید  
 زیبا نه بهر زبان توان گفت  
 و ر بردهد این درخت قندت  
 پیشه مکنی ثنا سرایی  
 در صف سران نباشدت جای  
 میگوی سخن و لیک زیبا  
 خس پاره مکن چو بوریاباف  
 از هر قلمی برون نیاید  
 یا قوت بخار چون توان سفت  
 و آوازه چو من شود بلندت

۲۶، ۲۷: ه - ۲۷، ۲۸

۲۷آ: در دل

۲۶ب: پیشه مکنی سخن سرایی، ج د: پیشه مکنی هنر نمایی،

ه و: پیشه نه کنی (و: چه کنی) بنا سازی، ح: نکتی

۲۸ و: گر روح تودر، ح: گر مدح تودر، کشد: ج ه - کند

۲۸ - صف: ج د - مدح

۲۹ - فن بد: ج د - بدهن، ه: سبکسا، و: سبکیا

۳۰، ۳۱: ه - حذف شده

۳۰ج: حریف

۳۰: اخس باره

۳۱ و: ازان

۳۲ - بخار چون: ج د - بخامه کی، ه: بخاده، چون: و ح - کی. ۳۲ - بر: ج - پر

۳۳ ب: آوازه شود چو من بلندت؛ و آوازه: ج د - اندیشه، وز: آوازه؛ چو من: ه - بخود



زان مایه که افتد بدامن  
 ۲۵ چون آمده گریکست ورهفت  
 تنهانخوری چو ناتمامان  
 باری کم از آنک از تو چندی  
 بدهی ندهی بخواهدت رفت  
 چون مرد بگردد مرد می گردد  
 نی همچو بخیل ناجوانمرد  
 سرمایه مردمی مکن گم  
 کز مردمیست نور مردم  
 گرچه زرت از عدد بود بیش  
 درویش نواز باش و درویش  
 ۴ صد سر برد آسمان بشمشیر  
 تا یک شکم از علف کند سیر  
 موران که بزیر پا دوانند  
 یک جو بهزار جان ستانند

۳۴- مایه : و- باده ، ح : میوه

۲۴- نخوری : ب - مخوران

۲۵ ج د ز : چون آمد اگر ( ز : خوان آمده گر ) یکبست گرهفت ؛

ب ه : یکست ( ه : بشست ) و گر ؛ و ر : و ح - گر

۲۵ آ : نخواهدت

۲۶ آ - از آنک از : ح - از آن نه کن

۲۷ و ز : نه

۲۸ - نور : و ح : قدر

۲۹ آ - زرت : ه - که زر

۳۰ آ - و : ه - حذف شده

۴۰ ب - کند : ج د - شود

۴۱ و : روانند

نقدی که رهش بدین گزندست      بی رنج دهی نگر که چندست  
 خواهی که بمهتری زنی چنگ      در یوزه کهتران مکن تنگ  
 سنجیده دهد چو ابر باران      رنجیده شوند دانه خوران  
 آنکس که دهد قراضه بی رنج      بهتر ز محاسب درم سنج  
 مستی چو کرم بود جمالست      در باده نمک زنی حالست  
 گر بر تو زند فتر جانباز      در پیش خود از درم سپرساز  
 کانرا که بکیسه نیست چیزی      خود را کشد از پی پیشیزی  
 در شعبده مرد خنجر آشام      از پهلوی خویش میخورد شام

۴۲- رهش بدین: و-ز-باین (ز بدین) رهش؛ ج: برین برندست؛ د: برین  
 ۴۲- رنج: د- تقد؛ ب: دهد      ۴۲، ۴۳- و: ۴۳      ۴۳- ز- حذف شده  
 ۴۳- ه: بهتران زنی سنگ، چنگ: آ- چنگ، ج: دو: پیچ      ۴۳، ۴۴، ۴۵: آب- حذف شده  
 ۴۳- و: بهتر ز محاسب درم سنج  
 ۴۴- دهم: ه- شود  
 ۴۵: وز- حذف شده      ۴۵- آنکس که: ج- آنکه که، ح: ابله که  
 ۴۵- بهتر: ب- می باش؛ محاسب: ج- حساب آن      ۴۶: ز- حذف شده  
 ۴۶- ج: د: مستی که کرم کند جمال است؛ چو: ه- که  
 ۴۶- ب: و ر باده      ۴۸: د- در ماتیة صوفی نوشته شده  
 ۴۸: ز: آنرا که؛ که: و- حذف شده      ۴۸- ج: ه: بشیزی  
 ۴۹، ۵۰: ج- د- پس از بیت شماره ۶۲ نوشته شده  
 ۴۹- ه: در شقه مرد      ۴۹- و: می برد؛ ج: د: جام

۵. نداشت که نیست باخرد خویش      بازو ز پی شکم کند ریش  
 آنک از تن خود جدا کند پوست      او بادگری کجا شود دوست  
 تا پانهی بدست یاری      از دوست خواه دوستداری  
 بیداری پاسبان بی مزد      گنجینه برد بشرکت دزد  
 یاری که بجان نیازمایی      در کار خودش مده روایی  
 ۵۵ صد یار بود بنان شکی نیست      چون کار بجان فدیگی نیست  
 کن بر کف همگان درم ریز      جز در کف کودکان نوخیز  
 گاموخته شد چو خرد باسیم      کالاء بزرگ را بود بیم  
 کودک ز درم شود گره گیر      پیر از رقم سیاه تحریر

۵۰. و- حرف شده. ۵۵ه: پاداش که نیست درخویش؛ ح: تا داشت که.

۵۵ه: بازو؛ ج: دستم. ۵۱- جدا؛ ج: د- همی، ز: جد

۵۵ه: آن بادگری کجا کند دوست؛ ج: دو؛ چا.

۵۲، ۵۲، ج: ۵۲، ۵۲. ۵۲: دست یاری ۵۲: ب: مجوی.

۵۳- برد؛ د- بود.

۵۴: و: بد.

۵۵: ز: بنان بود سکی ۵۵- فدی: ج: ده- رسد، و: بود

۵۶: ب: در کف ۵۶: ج: ده وزح: بر کف

۵۷- چو: ه- ز؛ خرد: ج: ح- خورد، و: رد

۵۸- کودک: ج: کردم، و: کردن؛ د: کردم زرقم؛ ب: شود از درم.

۵۸- پیر: ج: دو- تیر

۶۵ اور خود بغلط نعوذ بالله  
 ۶۶ با انک شوی وزیر کشور  
 دانی ز قلم هنر چه جویی  
 چون بر سر شغل و کام باشی  
 در هر چه ترا شمار باشد  
 نیکی کن و گری سگالی  
 ۶۵ گر بنشانی درختی از خار  
 نشتر که بزخم خون فشانست  
 آزار مجو چو سینه سوزی  
 در سمت سیاحت افتد راه  
 دزدی باشی کلاه بر سر  
 از آب سیه سپید روی  
 می کوش که نیک نام باشی  
 آن کن که صلاح کار باشد  
 از حسن نیت مباش خالی  
 آن خار نشان که گل دهد بار  
 از بهر صلاح ناتوانست  
 کازرده شوی تو نیز روزی

آه ب: نعوذ بالله ، ج: بعوذ بالله

۵۹ ه: در سمت سیاحت افتد راه ، ز: بر سمت سیاحت افتد راه ؛

ب: افتد راه ، ج د ح: اوفتد راه

۶۰- با: ج د- یا

آ ب: باشد ز قلم هر آنچه جویی ، و: رانی چو قلم بهر چه جویی ،

۶۲- و: ح- حذف شده

۶۲- در: ب- وز ، ۶۴، ۶۵: ز- حذف شده

۶۴- کن و گر: ه- کنی ار ، ح: کن اگر

۶۵- بنشانی: ب ج د- زانک (ج د: زانکه) نهی ؛ و: درخت

۶۴- بزخم: ب د- بزخمه ، ج: بجسم ، و: بخشم ؛

ز: بزخمه خون افسان است

ناخن که سرخرانش دارد      بَرند سرش چوسر برارد  
 آتش که بظلم گشت خویش      سیری نبود بهیچ رویش  
 ۷۰ شمشیر که کار اوست آزار      باشد بنیام سرنگونسار  
 آزار کسی طلب همیشه      کازردن خلق کرد پیشه  
 ناکس که خراش چون خسان کرد      با او آن کن که باکسان کرد  
 گردست رسد بیدفعالی      رحمت نکنی بهیچ حالی  
 رندی که خورد بآرزومشت      در حال بمشت بایدش گشت  
 ۷۵ برخویشتن آنک او نبخشود      بخشودن او خرد نفرمود

۵۶۸: تراش

۶۹- گشت: ۵- کشتن

۶۹- رویش: ۵- درویش

۷۰- سرنگونسار: ج- د- زان (د: ازان) گرفتار، و: ازان نگونسار

۷۱- کرد: و- ساخت ۷۲: ز- حذف شده

۷۲ و: کسان

۷۲- آن: د- حذف شده

۷۳- ۵۷۳: دهد ۷۳- آ: مکنی

۷۴- ح: بایدت

۷۵- نبخشودن: و- بشکل - به بخشودن - نوشته شده، ولی از روی نقطه متعلق به -

ب - تم کشیده شده است

۷۵- ج- دوز: بخشیدن؛ ه: بخشیدن او خرد نفرسود.

ناداشت که تن بزرگدیش  
 مستی که زچه جهد بیازی  
 کوری که رود بگشت گلزار  
 آنرا که سزای تیغ باشد  
 با آنک بود جهان پراز دوست  
 در جنبش فتنه جا نگه دار  
 دانگی مدهش که تا برد بیش  
 آن به که رسن بدو نیازی  
 هان تا نکشی گرش خلد خار  
 رحمت کنیش دریغ باشد  
 ایمن منشین ز خصم در پوست  
 بر خار چه جرم پا نگه دار

۷۶: ز - حذف شده

۷۶: ناداش که تن ززرگدیش ؛ ه: پاداش

و: نادان که تنش ززرگدیش ؛ ج: ززر ؛ ح: کند بزر

۷۶: دانگی (د: دنگی) بدش که تا کند بیش ؛ ه: وانکه بدش ؛

و: دانگی بدش که بردش بیش ؛ برد: ح - کند

۷۷ - زچه ؛ ح - به چچه

۷۷: بدان ؛ ز: بدورسن ؛ ح: نیازی

۷۸ - هان تا نکشی ؛ و - آکه نکنی ؛ تا: آ - حذف شده

۷۹ - آنرا ؛ ب: ح - آن سر ، ج: د: آن کس

۸۰ ، ۸۱ - ح - ۸۰ ، ۸۱

۸۰: و: زرخم

۸۱: و - حذف شده

۸۱: ه: نگهدار

۸۱: ه: نگهدار

گرتوانی بسرفرازی      با تیهو وکبک جرّه باری  
 باری چو کلنگ داربرجای      پاس سرخوشتن بیکپای  
 شد چیره چودشمن ستمگار      از وی نرهی مگر بهنجار  
 ۱۵ با پنجه و ران بچاره خیزند      از شیر بیای پس گریزند  
 مرغی که طید بحلقه دام      اندر خفه جان دهد سرانجام

۸۲ ج د: نتوانی بهر (د: بر) سرفرازی، ه: گرتوانی که سرفرازی،

ح: گر خود نتوان ز سرفرازی

۸۲ ج: بر تیهو وکبک سرفرازی، ه: پا نهد جز کبک و باری؛

با: دو-بر؛ آ: تیهو

۸۳- باری: ه- باز؛ ز: برجای

۸۳ ه: پاس سگ خویش شوسبک پای، ب: پاس؛ خوشتن: ج و- خویش را؛

آ: سبک پای، ز: سگ پای

۱۵، ۸۴: ج - ۸۴، ۱۵

۸۴ ه: شوخیره؛ ح: ستمگار

۸۴ و: برهی

۱۵: و- حذف شده

۱۵- با: ب- تا؛ ه: تا پنجه زبان بچاره تیزند؛ بچاره: ز- بچار، ح: بیای

۱۵ ح: وز

۸۶ ه: مرغی که فتد بحلقه و دام

۸۶ ج د و: اندر خورجان رهد سرانجام؛ اندر خفه: ه- اندر خفته

چون کارفتاد باگرانان      باصرفه زنند کاردانان  
 مردم چو دهد عنان بفرهنگ      از بار بگردد آسیا سنگ  
 بینائی عقل پیش میدار      بینا شو و پاس خویش میدار  
 شب کور بود عسس چو درکوی      از دزد خورد طپانچه بر روی  
 منگر ز جهان فریب ناکی      کاندر پس آن بود هلاکی  
 چون خنده کند پیرده در برق      شمشیر زند ز شعله برفرق  
 ایمن منشین بعالم خس      کز چرخ نرست بی بلا کس

۱۷۲ ب ج ده وزح : افتاد چو کار با (ه : بر) گرانان  
 ۱۷۳ ج دو : باخرقه ، ه : بافرقه ؛ زند : آ-زند ، ب ح : زیند  
 ۱۸۱ - مردم چو : ج-هرکس که ؛ د : هرکس که دهد عنان بفرسنگ ؛  
 زح : عنان دهد  
 ۱۸۱ ه : نگردد  
 ۹۰ - چو : و - که  
 ۹۰ ز : درد ؛ خورد : ه - بود  
 ۹۱ ه : فریب تاکی  
 ۹۲ - پس : آ-پس ، د : پی ؛ زح : او ؛ بود هلاکی : ه - هلاک تاکی  
 ۹۲، ۹۳ : و - حذف شده  
 ۹۲ - پیرده در : آ-براه در ، ب : زپرده در ، ح : به پرده  
 ۹۳ د ه : زعالم  
 ۹۳ ب : کز جزو نرست بی حذرکس ؛ ج : کز دهر نرست ؛ د : کز دهر



۹۵ مغرور مشو بملک و مالی  
 کنجد که ز کام آسیا جست  
 مال ارچه گشاد کار از انست  
 آن به که بحرص کم شتابی  
 تادل تک و پوزند بسویی  
 چون قافله در گریز باشد  
 خواهی که نگردی آرزومند  
 پویان حریص روی زردست  
 مردم چو زرز عنان بتابد  
 هم در لگد جواز شد پست  
 کان نیست مگر کهن سفالی  
 تشویش دل و هلاک جانست  
 کز ننگ طمع خلاص یابی  
 راحت نبود بهیچ روی  
 خوابش همه خیز خیز باشد  
 می باش بهره هست خورسند  
 خورسندی دل صلاح مردست  
 همت شرف کمال یابد

۹۴- آسیا : ب - اوکیا

۹۴- در : ج - خن شده ؛ جواز شد : آ - جواز شد ، ب : جواز شد ؛

در لگد جواز : ح - در دهن جواز

۹۵ و : شو ، ز : مرو ۹۶ ه : گشاده

۹۶ - دل و : ج ده - ده ، و : تن و

۹۷ ج ده : گر (د: کز) سنگ ؛ کز : ز - ور

۹۸ ح : نگ و پو

۱۰۰ ه : دمساز بهره هست خورسند ؛ دوح : خورسند

۱۰۱ ج ده و ح : خورسندی

۱۰۲ ج ده و و : هکس که زرز (ده و : زرز) عنان بتابد ؛ ح : چوزرز ؛ ز : بتابد

۱۰۳ ز : یابد

این سرخ گلی که خون فشانست	سرخیش زخون سرکشانست
ایمن بود از شکنجه درویش	زر هرچه که بیشتر بلا بیش
۱۰۵ گشتی چو بسروری کلهدار	شو ساخته خدنگ خونخوار
ور نیزشوی وزیرمقبل	از خامه زنان مباحش غافل
ور زاهل قلم شوی کرانگیر	برنسبت جدشوی کمانگیر
ناوک زنی و زره گشایی	ترکانه زمو گره گشایی
چون درصف پردلان کنی جای	سرپیش نه اول آنگهی پای
۱۱۰ مردانه که کار مرد ورزد	آن به که زبیم جان نلرزد
گیرم زعدو عمان بتابد	از مرگ کجا خلاص یابد
از پیش بلاست گرم خیزی	مردن بقفاست چون گریزی

۱۰۳ و آن، ج: گل

۱۰۳ ج: سرخوشانست، و: بی کانت، ز: سرکشانست

۱۰۵ ز: بسرکشی کله دار؛ ب ج ده وح: کله دار ۱۰۵ آ: سو؛ ز: خونخوار

۱۰۶ ا- خامه زنان: ح- زخم زبان

۱۰۷ ج ده: و (ه: از) اهل قلم شوی کمانگیر؛ ب: کمانگیر

۱۰۷ ب: برنسبت حق شوی کرانگیر؛ ز: حدشوی؛ ج ده: مشو

۱۰۸ و: ز- حذف شده، ج ده ح: گره گشایی (ح: کشایی)

۱۱۰- مرد: ب- گرم، ج ه: مرگ آ- ز: ب- حذف شده؛ ج ه: بلرزد

۱۱۱ ح: بتابی آ ۱۱۱ ح: یابی آ ۱۱۲- بلاست: ج ده وح- بلاکه

۱۱۲ ه: بقفاش، و: زقفاست؛ آ: خون

کار نظرست پیش دیدن      نتوان بقفا، خویش دیدن  
 بیرون اجل چون نیست کاری      تان نیست اجل بکوش باری  
 ۱۱۵ خون از دگری کسی کندخواست      کو از سرخون خویش برخاست  
 مردانه که جان خود سپارد      برجان کسان چه رحمت آرد  
 تاول بقرار خویش باشد      شمشیر بکار خویش باشد  
 دل را چو شود خزینه تاراج      دشمن بسلاح نیست محتاج  
 بی دهشت اگر برزم رانی      هم باز رهی و هم رهانی  
 ۱۲۰ و ر بازوی دل نباشد سخت      هم سرفدا کنی و هم رخت  
 آنکش مدد ضمیر باشد      پیلش بنظر حقیر باشد

۱۱۴ و زح : بیرون زاجل

۱۱۵ ج ده و : چون

۱۱۵ ه : کو از سرخوی خویش برخواست ؛ ج د : برخواست

۱۱۶ - مردانه : ز - هر مرد ؛ سپارد : ج - سپارند ، ه : ببازند ،

د : سپارند ، ولی در بالای - سپا - بخطریز - سو - علاوه شده

۱۱۶ ب : کسی ؛ ج ده : آرد

۱۱۸ ج ده : بصلاح

۱۱۹ و : وحشت ؛ برزم : ح - سمند      ۱۱۹ ج : هم بازدهی و هم دمانی

۱۲۰ ج د : و ر بازو و دل ، ه : و ر بازوی

۱۲۰ - بفا کنی : ج د - بنه آنکھی

۱۲۱ ج : بینش نظر ؛ ده و : بینش

باز آنک دلش هراس پیشه‌ست      شیر نم‌دش چو شیر بیشه‌ست  
 لیکن سبکی مکن چنان هم      کت دل برود ز دست و جان هم  
 در حمله مشو مبارز خام      هنجار بین و پیش نه گام  
 ۱۲۵ پایی که کند فراخ گامی      از پایچه ریزدش سلامی  
 ورتو بغزا شوی سرآهنگ      با سهل خصومتان مکن جنگ  
 لشکر نه همه دلیر باشد      در دشت شگال و شیر باشد  
 گر خر بو حل فرو نماند      قدر تک تو سنان که داند  
 گرشب نبود سیاه و دیجور      در خانه چراغ کی دهد نور  
 ۱۳ ورتو عدو کند زبان تیز      چون مایه کار هست مگریز

۱۲۲- باز: ج د- با؛ ه: با آنکه دلش هراس بیش است؛ ز: بیشت  
 ۱۲۳- نم‌دش چو: ج ده و- نم‌دیش شیر؛ ز: شست  
 ۱۲۳- و: و ز- حذف شده  
 ۱۲۵ ج: فراخ گامت      آ ۱۲۵ ح: از پایی چه؛ ج: سلامت  
 ۱۲۷ ب ج ه: سفال، و: شغال، زح: شغال؛ د: شغال شیر  
 ۱۲۸ ه: کوه بوطن فرو نماند؛ ز: نماید  
 ۱۲۸- قدر: ب - ارز؛ ج ده: قدر گل و بوستان که داند  
 ۱۲۹ و: شب‌گر  
 ۱۳ ز: ورتو کند عدو؛ ب: زبان کند، ه ح: عنان کند؛ و: کند عدو عنان؛  
 ج د: عنان

۱۳ ه: چون پایه کار هست بگریز؛ ج د: پایه؛ و: نیست بگریز

بر پرهیزت جور و بیداد      کس را نبود ز بی هنر یار  
 چون رخت کلال خاک باشد      از نقب زنش چه پاک باشد  
 گردیده طاهرت شود باز      در عیب کسان نظر مینداز  
 و ریایی بیش یقینی      آن به که سوی خدای بینی  
 ۱۳۵ مپسند بهره رایت آسود      آن کن که بود خدای خشنود  
 دوزخ مطلب چو کوزه زشت      کاتش بود اول آخر انکشت  
 می باش چو شاخ سبز زلکش      کاتش ز نیش نگیرد آتش  
 بفروز چراغ پارسایی      کوراست سری بروشنایی  
 خواهی که رسی بچرخ گردان      مگذار عنان نیک مردان

آ ۱۳۱: آ ز ح: هنر است، ج ده: هنریت

آ ۱۳۱- ز: ج- حذف شده؛ ه: زنی؛ د: یاد      ۱۳۲: ج ده- حذف شده

آ ۱۳۲ و: چون زحمت کان ز خاک باشد؛ ز: دلال

آ ۱۳۳ ب: ز: طاهرت، ج ده و ح: باطنت      ۱۳۴: ز- حذف شده

آ ۱۳۴ ج: و ریبی دانش یقینی      ۱۳۴- سوی: ج ده و- سوی، ح: کنی؛ ب: خدا

آ ۱۳۵ ح: خوشنود

آ ۱۳۷: ج ده- حذف شده

آ ۱۳۷ و: سبزه

آ ۱۳۸ ج: کز راست روی روی بشایی، ده: کز (ه: گر) راست روی روی بشایی؛

ز: سر

آ ۱۳۹ ح: مگذار

۱۴۰ با دولتیان نشین که خاری	در صحبت گل شود بهاری
گرچه ندهند کنده عود	بوی رسدت بیاری دود
عطار اگرچه تنگ خویشیت	مشکش ز نسیم تازه رویشیت
با هر که نه دولتیت منشین	کز سرکه نگشت کام شیرین
شمعی که بود ز روشنی دور	نهدد بچراغ دیگران نور
۱۴۵ دولت نه همان بود که یکچند	فلسی دوسه را شوی خداوند
مردار جهان چو در پذیری	مردار کشتی بود امیری
دولت آن شد که دلفروزی	وز ترک اهل کلاه دوزی
در دامن نیستی زنی دست	تا هست شوی بعالم هست

۱۴۰- که خاری: ج- بخواری؛ د- خواری ۱۴۰- صحبت: ج- ده- دامن؛ ب: بود

۱۴۱- ه: کز چو نرسد ز کنده عود؛ گرچه: ح- گیرم؛ ندهند: و- بدمنده

۱۴۱- ب: زیاری

۱۴۲- ج: زشت رویشیت؛ تنگ: د- زشت، ه: نیک، ح: تند

۱۴۲- ب ج ده زح: بنسیم ۱۴۳ ج ده: کی سرکه بکام گشت شیرین

۱۴۴ ج ده و: دیگری

۱۴۵ و: شود خداوند

۱۴۶ ج د: چه ۱۴۶- امیری: و ح- نه میری

۱۴۷- آن شد: زح- بودان؛ ه: دل بسوزی

۱۴۷- ترک: ج- تنگ، د: تنگ، ه: سنگ

۱۴۸- و: تان نیست

گر فقر باختیار یابی	در حجله قدس باریابی
۱۵۰ ور میطلبی از آنچه دوری	هم فقر بود ولی ضروری
دانی که بخاطر هوسناک	هر کس نرسد بعالم پاک
گر داعیه رسد الهی	تو خود بجز او دگر نخواهی
ور غیب رهی دگر گشاید	اندرز منت چه ره نماید
با این همه هم زجست وجویی	کاهل مشوی بهیچ سویی
۱۵۵ خواهی شرف بزرگواری	می کوش بهمتی که داری
کان تن که بهمتی سرشته ست	مردم نگری ولی فرشته ست
مفلس که دلش بسر فرارست	سلطان شدنش کمینه بازست

۱۴۹ ز: حجه

۱۵۲ ب: ور

۱۵۲ ه: وح: تو خود بجزو (وح: آن) دگر چه خواهی؛ ج: د: چه خواهی

۱۵۳ ز: از غیب اگر دری کشاید؛ رهی: ج: ه- در، دوز: دری، ع: ره

۱۵۳ ج: ده: وح: یا لطف ترا رهی نماید

۱۵۴ ب: ج: ده: وح: کاهل نشوی بهیچ روی (ز: روی)

۱۵۵ ح: شرف و

۱۵۶ ج: ده: کارم (ده: کادم) که بهمتی سرشتت (ه: سرشته است)؛

سرشته ست: ب: ز- سرشتت، و: که داری

۱۵۶ و: مردم بصفه ولی فرشتت؛ ب: ج: دز: فرشتت، ه: فرشته است

۱۵۷ - مفلس: ج- مردم ۱۵۷ ب: بکینه سازست

# حکایت شبانی که از غایت همت تیغ را آئینه و جاهت و قلم را عمده دولت خویش ساخت \*

گویند که در عرب جوانی بودست ز نسبت شبانی  
بختش چو باوج رهبری داشت همت بفلک برابری داشت  
زان پیشه کز اصل کار بودش اقبال رهی دگر نمودش  
زان شیردلی که داشت باخویش آوده نشد بچربی میش  
۵ رفتی پدرش چو مستمندان دنیال چراغ گوسپندان

پده آ : ... از رعایت ...

ب : ... و جاهت خود ساخت و قلم را عمده دولت شناخت ،

ج : ... از غایت تیغ را آئینه و جاهت و قلم را عمده دولت ساخت ،

و : حذف شده ،

ز : حکایت شبان هنرمند که از غایت همت بلند تیغ را ...

آح : بوده ست ؛ ج : بنسبت

آد : بختش چو بتاج در سری داشت ؛ باوج : ج ه - بتاج ،

و : ساج ، ز : بر اوج

آه : زان پیش که اهل کار بودش ؛ کز اصل کار : ج دو - که اهل (و: اصل) کار ،

ز : که کار اصل ؛ کز : ح - که

آج ه : ره



او سبق امید کرده پرکار  
 چون حرف قلم درست کردی  
 تا یافت از آن هنر پرستی  
 روزی پدرش بپرده درگفت  
 ۱. نوشد چو شکوفه جوانی  
 گر فرمایی ز همسری چند  
 گفتا که چو کرد نیست کاری  
 گفتش پدرای سلیم خود رای  
 گیرم که دهند آنج دل خواست  
 ۱۵ نقد سری و سواریت کو  
 در درس ادب شدی بتکرار  
 دامن بسلاح چست کردی  
 در هر دو هنر تمام دستی  
 کای جان تو گشته با خرد جفت  
 از جفت گریز نیست دانی  
 خواهیم بتی سزای پیوند  
 جفت از نسب خلیفه باری  
 ز اندازه خود برون منه پای  
 بی خواسته کار چون شود راست  
 و اسباب عروس داریت کو

۹۶و: درکار ۶و: شوی گرفتار؛ ز: شده

۲ج ده: بصلاح ۸ز: دران

۹- بپرده درگفت: ج ده- نهفته برگفت (ه: میگفت)

۹ب: کان جان ۲ج ه: گزیر ۱۱ج ه: بهمسری، ح: زهمسر

۱۱ب: جویم؛ ز: جویم بتی برای؛ ح: جویم بتی؛ بتی: ج ده و- ترا

۱۲ج: بعد از کلمه - کرد نیست - کلمه - این - اضافه گشته پس از روی همین کلمه اخیر تم کشیده شده است.

۱۳- ای: و- حذف شده ۱۳- برون: ز- بدر

۱۴- چون: وز- کی

۱۵و: نقد هنری روایت کو؛ ح: نقدی به برو

۱۵- واسباب: ج ده- آیین، ز: اسباب

شمشیر و قلم نهاد در پیش	آورد جوان دولت اندیش
این هر دو نه بس کلید کارم	گفت ارسبی دگر ندارم
شک نیست که هر چه هست دارد	آنک این دو هنر بدست دارد
بر کنگره هنر کمندم	افکند چو همت بلندم
هرچ آن طلبم در آستین است	۲. گر بازوی همتم همین است
شد برتر از آنک آرزو کرد	گویند بهمت آن جوان سرد
شد محتشمی بلند پایه	دولت چو برو فکند سایه
همت چو قوی بود برای	فی الجملة بهر چه دست سایی
این پسند ز من بیاد داری	۱۱ آنک ز من بیاد گاری
بر جان پدر دی دعایی	۲۵ جان پدر ارسی بجایی

۱۶- آورد: ز- اوراد

۱۷- ارسبی: ه- آسیبی، ح: ارسبب

۱۸ ج ده: وان کین، و: آن کین، ز: آن کس

۱۹ ز: افکنده ۱۹ ج ده: برکنگر این هنر کمندم

۲۰ ج ده ز: چون بازوی همتم چنین است، و: چون زدی همتم زین است؛

ح: چنین ست

۲۲ ه ح: محتشم

۲۳ - سایی: و- یابی ۲۳ - برای: و- بیایی

۲۴ - زمین: ز- مرا

۲۵ و: ارسی ۲۵ - دی: ج ده و ح - کنی

## آغاز سلسله جنابنیدن مجنون و لیلی

دندان‌گشای قفل این راز	زین گونه در سخن کند باز
کان روز که زاد قیس فرخ	رخشنده شد آن قبیله را رخ
زان نور خجسته شب افروز	بر عا مریان خجسته شد روز
بنشست پدر بشادمانی	بگشاد دری بمیهمانی
۵ بیگانه و خویش را صلاح داد	هم نزل فشاند و هم عطاداد
واندر پس پرده مادرش نیز	آراست زصفه تا بدهلیز
خوبان قبیله را طلب کرد	آفاق ز نغمه پر طرب کرد
میرینت بخوبتر شماری	اندازه هر یکی نثاری
جستند حکیم طالع اندیش	کاگه کند از حکایت پیش
۱۰ دانا بشمار خود نظر کرد	گفت آنچه سراز شمار بر کرد

په ج: ... جنابی...، ه ح: جنابنیدن (ح: جنابنیدن از) داستان عشق مجنون و لیلی،  
و: خن شده

آه ز ح: کند در سخن آ ۲ - زاد: ه - شد ز

آ ۳ ز: فرخنده؛ شد آن: ه - مران؛ آ: قبله

آ ۵ ز: بذل؛ فشاند: و - نهاد آ ۲ و ح: و آفاق

۸ ج: - بعد از بیت شماره ۱۱ نوشته شده آ ۹ و: خویش

آ ۱۰ - نظر: ه - طلب

آ ۱۰ و: آنگاه سراز شماره بر کرد؛ ح: گفته چو سر

یوسف صفتی شود چو یعقوب	کین طفل مبارک اختر خوب
در فضل و هنر شود یگانه	با آنک ز گردش زمانه
در سرهوسی چنانک دانی	لیکن فتدش که جوانی
دیوانه و مستمند گردد	از عشق بقی نژند گردد
کز دست رود عنان کارش	۱۵ اندیشه چنان کند نزارش
ماندند دی بخار خاری	مادر پدر از چنین شماری
گشتند بهر چه هست خورسند	لیکن ز نشاط روی فرزند
و آیین طرب ز سر گرفتند	آن نکته بسهل برگرفتند
آن گلبن تر شگفته ترکشت	یکچند چو دور چرخ درگشت
زو نور بچرخ و انجم افتاد	۲۰ سالش بشمار پنجم افتاد

۱۱ح: اختری ۱۱آ: یاقوب ۱۲ح: بود  
 ۱۳ز: اما؛ فتدش که: و- قدری گهی؛ د: گهی ۱۴ز: نژنده  
 ۱۵و: و اندیشه چنان کند نزارش؛ ز: کند چنان؛ ب ج ده ح: نزارش  
 ۱۶- دی: ح- زغم  
 ۱۷- لیکن: ج ده و- آخر  
 ۱۷ه: گفتند بهر چه هست خورسند؛ دوح: خورسند  
 ۱۸- و: ز- خن شد  
 ۱۹ج ده و: یکچند برین چو دور بگذشت  
 ۱۹ب ح: آن (ه: کان) گلبن نو؛ ج د: کان، و ز: وان  
 ۲۰و: زان

شد تازه چونیم رسته سروی      یا بال دمیده نو تدروی  
 نزد همه شد بهوشمندی      چون مردم دیده زار چندی  
 زیرک دلش چو باز خواندند      در پیش معلمش نشانند  
 دانا، رقم ز بهر تعلیم      کردش بکنار تخته تسلیم  
 ۲۵ جهد ادبش بدانچ دانست      میکرد چنانچ می توانست  
 آراسته مکتبی چو باغی      هر لاله درو چو شب چراغی  
 زین سوی نشست کور کی چند      آزاد و زیرک و خرد مند  
 زان سوی زد ختران چون حور      مسجد شده چون بهشت پر نور  
 هر تازه رخی چو دسته گل      برگل زده حلقه‌ها سنبل  
 ۲۰ از مقنعه دام ماه کرده      دلها ز زنج بچاه کرده

۲۱، ۲۲: ده‌و- ۲۱، ۲۲ آج ده: بابال دمیده شد تدروی؛

ز: بابال؛ و: دمیده تدروی؛ ح: تدروی

۲۲: ج ده‌و- حذف شد، ۲۳ ج ده: دزد؛ و: از نو بمعلمش نشانند

۲۵، ۲۶: و- حذف شد.

۲۵ ب ده: چنانچه، ج ح: چنانکه، ز: بانچه

۲۵ ب: بدانچه، ج ح ز: چنانکه

۲۶- شب: ز- نو

۲۸ آ: وان ۲۸ ج ده‌و: مکتب شده چون بهشت معمور

۲۹- تازه: ح ده‌و- لاله

۲۹ ز: زد

بود از صف آن بتان چون ماه  
 لیلی ناهی که مه نلامش  
 مشعل کش آفتاب و انجم  
 تاراج گر متاع جانها  
 ۳۵ سلطان شکر لبان آفاق  
 گردن زن عافیت فروشان  
 سر تا بقدم کرشمه و ناز  
 نازی و هزار فتنه در دهر  
 چشمش ز کرشمه مست بیهوش  
 ۴ خندان چو سمن بتازه روی  
 ماهی زده آفتاب را راه  
 خالش نقطی ز نقش نامش  
 دیوانه کن پری و مردم  
 بنیاد شکاف خان و مانها  
 لشکر شکن شکیب عشاق  
 تشویش ده صلاح کوشاز  
 هم سرکش حسن و هم سرانداز  
 چشمی و هزار کشته در شهر  
 آهوبره بخواب خرگوش  
 شیرین چو شکر تلخ گویه \*

۳۱- صف آن: ج ۵۵ و- همه ۳۱- زده: ج ۵۵ و- که زده ۳۴: شکاف خانها  
 ۳۶- گردن: ج ۵۵ و- ۳۶- صلاح: ۵- خلاص ۲۷- حسن: و- خلق ۲۸- در شهر:  
 ج- از زهر ۳۹: ج ۵۵: چشمی ز کرشمه مست و مدهوش؛ ب ز: بکر شمه مست و؛  
 ۵: مست و مدهوش ۲۹: ب: بچه ۴۰: ج ۵۵: چمن

\* ۴- تلخ گویی: ج ۵۵ و- بنفش گویی، کله\* «تلخ گویی» در معنای کنونی خود با مضمون شعر موافقت ندارد

لیکن چون در چهار نسخه معتبری (آب زح) که در دست ما بود همین کله با وضوح نام

«تلخ گویی» خوانده میشود آرا حفظ نمودیم. احتمال میدهیم که «تلخ گویی» در دوره

شاعر دارای معنای دیگری و شاید «شوشی» بمعنای امروزی بوده است.

چنانکه معنای خود «شوشی» نیز در سبق «فضولی» یعنی پامیسرون نهاده

از حد و غیره بوده است.

از و سوسه چشم دیو بسته	تسبیح فرشتگان گسسته
نی بت که چراغ بت پرستان	طاوس بهشت و کبک بستان
فرموده کلاه را سواری	داده مژه را سلاح داری
افکنده بدوش زلف چون شست	او بی خبر و نظارگی مست
۴۵ معجون لبش بدرفشانی	پرورده بآب زندگانی
همخواه لاله گیسوانش	همشیره انگبین دهانش
قدش نمکی طبرزد آلود	خوش خواره تر از گوارش عود
خورشید غلام زاده او	مه داغ حبش نهاده او
اندر صف آن بتان شیرین	چون زهره بشور و مه بیروین
۵۰ زانو زده قیس در دگر سوی	هم چرب زبان و هم سخن گوی

آ ۴۱ ج ده: شکسته ۴۲ ز: نه ۴۳ و: فرمود

۴۳ د: بمژه را صلاح ، ۵۵ و: بمژه سلاح

آ ۴۴ ز: افکند ۴۴ - او: وح - خود

۴۵ و: پرورده آب

۴۶ ج: - بعد از بیت شماره ۴۸ نوشته ۴۷ ج دز: نمک: ح: تبرزد

۴۷ ج ده: وح: خوش خوارتر

۴۸ ه: صد داغ جبین ؛ ج دوح: جبین

۴۹ دو: بنور ؛ آ: پروین

۵۰ زح: از (ح: بر) دگر سو ؛ ج ده: سو

۵۰ ج ده ح: سخن گو ، ز: ناخوانا است

نازک چو نهال نودمیده	خوش طبع و لطیف و آرمیده
شیرین سخنی که هوش می برد	رونق ز شکر فروش می برد
خردی بزبان چو شکر و شیر	مست سخنش معلم پیر
از رخ بدو شاه برد میکرد	صد دل بدو خورده خرد میکرد
۵۵ نالنده بتخته در دبستان	چون بلبل مست در گلستان
لحنش چو شدی برون گوش	از وزن جان برون شدی هوش
زان تن که نوا، او شنیدی	جان رقص کنان برون دویدی
از نامه بجان نوردی داد	وز ناله صداء دردی داد

۵۱ ز: نورسیده      ۵۲ د: سخن

۵۳ ج ده: بودی سخنش چو شکر و شیر، و: بود از سخنی چو شیر و شکر؛  
ح: بود از سخن چو؛ خردی: ز- حوری؛ آ: شیر و شکر؛

دلی در بالای کلمه - شیر - بخط دیگری رقم - ۲ - در بالای - شکر - رقم - ۱ - نوشته شده است.

۵۴ ج: خورد خورد، د: خورده خورد، ه: خورده خرد، و: خرده خورد، ز: خرد خرد  
۵۵، ۵۶: و- خنفته.      ۵۶ آ: لحنی که چو شد برون گوش،

ب ده و: لحنی که از چو پر شدی گوش، ج: لحنی چو از و که پر شدی گوش

۵۷، ۵۸: وز- ۵۷، ۵۸

۵۷- زان تن: ده- آن کس؛ تن: ج- کس؛ و: صدای

۵۷ آ: برو ۵۸: ج ده- خنفته.

۵۸ و: از ناله

۵۸ ب: صلا



هرخوش پسری ز لطف کارش      گشته بهوس ندیم و یارش  
 ۶ وان لاله رخان ارغوان ساق      نیز از دل و جانش گشته مشتاق  
 ایشان همه را بقیس میلی      وان سوخته در هوا لیلی  
 لیلی خود از و خراب جان تر      گشته نفس از نفس گران تر  
 هردو بنظاره روی در روی      در رفته خیال موی در موی  
 لب مانده ز گفتن و زبان هم      دل گشته بهم یکی و جان هم  
 ۶۵ بیهوشی شان بگفتن راز      خاموشی شان بپرده غماز  
 این زو بغم و گداز مانده      دل بسته و دیده باز مانده

۵۹ ج د: سرخوش ؛ ه: سرخوش پسری لطیف کارش ؛ و: بلطف

۵۹ ج ده و: گشتی ؛ ندیم و یارش: آ- درین دیارش ؛ ندیم: ز- قرین

۶- جانش: ب ج ۵۵ و- جان

آ۱، آ۲: ج ده ز- آ۱، آ۲

آ۱ ز: و ایشان

آ۱ ب: و او ؛ و: وان دلشده

۶۲، ۶۳ ز: آ۱ ج ده: ازان

آ۱ ب: گشتیش نفس نفس گران تر ؛ ه: از تنش آ۱ ز: در رو

آ۱ ج: وارفته ؛ ز: در رو آ۱- و جان: ز- زبان

۶۵- بگفتن راز: و- به پرده ناز آ۱ ه: خامه شبشان ؛ پرده نماز: و- بگفتن راز ؛

غماز: ح- آواز آ۱- این زو: ه- آن رو، و ح: هردو ؛ د: رو

آ۱ و: لب تشنه دو دیده ؛ ز: لب تشنه

وان کرده نظر بروی این گرم	وافلکنده ز دیده برقع شرم
این تن بهلاک باز داده	اوسینه بتیغ ساز داده
این گفته غم خود از رخ زرد	او داده جوابش از دم سرد
۷. این دیده درو بپشم پاکی	اونیز ولی بشرمناکی
این کرده بگریه خاک را گل	او گریه فرود خورده در دل
این گشته بآب دیدگان مست	او شسته زجان خوشی تن دست
این کام خود از فغان خود دخت	اوسینه خود زآه خود سوخت
عشق آمد و خون بخون در آمیخت	خونابه دل ز دیده میریخت
۲۵ اندیشه متاع صبر گم کرد	غم بردل و دیده اشتلم کرد

۶۷هـ: او کرده نظر بروی او گرم، و: آن کرده نظر بروی این گرم؛ ح: آن گریه؛ ج: د: بسوی او گرم

۶۷ ز: افلکند؛ ح: و افلکنده ز دیده پرده؛ برقع: و- پرده

۶۸هـ: وین تن بهلاک ساز داده؛ ج: ده: و ح: ساز

۶۸ و: آن سینه بتیغ باز داده، ز: وان سینه بتیغ ناز داده؛ آ: ج: ده: باز، ح: ناز

۶۹ ج: واو، وز: وان؛ هـ: از سر برد: ۲- درو: ج: ده- بدو؛ و: بخشمنای

۷۰ و: آن، ح: وان؛ نیز ولی: ز- دیده و روا؛ ولی: د- بدو

۷۱ و: آن، ح: وان

۷۲ و: آن، ح: وان ۱۷۳: آن ۲۳: د: وان، هـ: آن ۹۱-۷۴: ج: حذف شده

۷۴ و: و بخون بخون بر آمیخت؛ ده: بر آمیخت

۷۴ ده و: بدیده؛ آب ج ز: بگریخت

۷۵ ز: دید

سلطان خرد برون شد از بخت  
 طوفان ز تنور سر بر آورد  
 افتاد ز فرق عاقبت تاج  
 فریاد شبان بمانده از کار  
 ۸۰. مستان ز شراب خانه جسته  
 در داده پیاله ساقی شوق  
 در شهر وفا در آمد آن بوی  
 مجنون ز نسیم آن خرابی  
 از خون جگر شراب می خورد  
 ۸۵. دزدیده درو نگاه میکرد  
 مغزش ز تفت درونه در جوش  
 هم خانه بباد داد و هم رخت  
 و آفاق بموج خون در آورد  
 خازن شده و خزینه تاراج  
 میش آبله پای و گرگ خونخوار  
 خم بر سر محتسب شکسته  
 گم شد دو حرفی در یکی ذوق  
 هم خانه خراب گشت و هم کوی  
 شد بیخبر از تنک شرابی  
 وز پهلوی خود کباب می خورد  
 میدید ز دور و آه میکرد  
 چون مایه دیگر زیر سر پوش

۷۶، ۷۷: و- خن شده. ۸۰-۷۶: ه- بیدار بیت شماره ۸۴ اثر شده ۷۶: و- ز- خن شده

۷۷: و- ز- خن شده؛ ده: و: و آفاق ز موج خون بر آورد

۵۷۸: عاریت، و: عاقبت

۷۸: و: خازن شده خانه را بتاراج؛ شده: و: ب- شد و شد

۷۹: ب ده: بماند؛ و: نماند در کار ۷۹: ز: پا

۸۰: ز: و- خن شده؛ ح: جسته ۸۰: ح: شکسته

۸۱: آب و: داد؛ پیاله: ح- چوباده ۸۱: ده: جوق

۸۲: و- ز- خن شده؛ گشت و: ح- گشته ۸۴: خود: و- جوق- دل

۸۵: ز دور: و- ز دور: ۸۶: و: ز کف ۸۶: مایه: و- گرمی

میباشد خرد هنوز پاشش	میبود ز نیک و بد هراسش
میکرد کران زهم نشینان	میدید مکین نقش بیان
دل در غم ننگ و نام بودش	اندیشته هنوز خام بودش
که حربه فرود برد و که تیغ	۹۰ پوشیده بسان برق در میغ
چه دشنه که دور باش خورده	از دشنه غم خراش خورده
هر سو خله مخالفان هم	صدر خنه دلش ز خنجر غم
دوزند دگر بزخم سوزن	آن تن که شور ز تیغ روزن
داغی بجگر نهفته میداشت	چون لاله جبین شکفته میداشت
در گریه و سوز خنده میکرد	۹۵ میسوخت چو شمع بارخ زرد
او تخته بآب دیده می شست	دانا رشمس بتخته می جست

۱۱۸ ز- خند شده ۱۱۸ ده: میبود؛ وح: ز نقش  
 ۱۱۹ و: عام ۱۱۹ ده وز: در دل ۹۰ ب: پوشید  
 ۹۰ و: فرو خورد گهی تیغ؛ برد: ب- خورد؛ بردو: زح- خورد  
 ۱۱۹ آ: از دشنه ۹۱- چه دشنه که: ج ده ح- صد دشنه، و: صد دشنه و  
 ۹۲- خنجر: ج ده و- لشکر  
 ۹۳ و: هر نخله؛ خله: آب- حله، ج ده: نفس  
 ۹۳- آن: نر- چون؛ ج ده و: بتیغ  
 ۹۳ ه: دوزنده گریز چشم سوزن؛ بزخم: و- ز چشم  
 ۹۴ ح: داغ ۹۵ ج: خند ۹۶ ده: می جست

استاد سخن ز علم میراند  
 وان لعبت دردمند دلتنگ  
 با آنک نمش بزیر گل بود  
 ۱۰۰ خون دلش از صفاء سینه  
 بر چهره ز شرم پرده میدوخت  
 هر چند که غنچه بود سربست  
 میسوخت چو مجمر اندرون عود  
 بونی که ز نافه در تکا پوست  
 ۱۰۵ عاشق مگر که داغ پوشد  
 دستی که کند عبر سایی  
 او جمله کتاب عشق میخواند  
 دل داده بیاد و مانده بی سنگ  
 سیما رخس گواء دل بود  
 پیدا چو می اندر آبلگینه  
 واتش بدش گرفته میسوخت  
 میکرد زبوی خلق رامست  
 میشد بدماغ مردمان دور  
 پوشیده چگونه گردد از پوست  
 کو مقنعه بر چراغ پوشد  
 انگشت برود دهد گواپی

۹۷: ه: بلم ۹۸: ح: دردمندو

۹۸- بیادو: ج ده- وباز؛ بی: ز- در؛ ح: بی ننگ

۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹: ز- ۱۰۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۱

۹۹- نمش: ج ده وز- تنش ۹۹ ب ج ده وز ح: گواه

۱۰۴- و: وز- حذف شده ۱۰۴ ا: بود غنچه؛ ه: سرمست

۱۰۳- از: می سوخت مجمر پاز عود؛ ج ده: ز مجمر درون؛ آب: بجم؛ و: درون

۱۰۴ ج: تک بوست، د: تک و بوست، ه: تک و پوست، ز: تکا بوست

۱۰۴- چگونه گردد: ز- جگر بگردد؛ ج ه: از دوست

۱۰۵: ز- حذف شده

۱۰۶ ا: برآن؛ برودهد: ز- دهد بر

بودند بزاری آن دو غمخوار	در چنبر یکدیگر گرفتار
یاران که بهر کنار بودند	دزدیده در آن نظاره بودند
میکرد دو سینه جوش بر جوش	میرفت دو قصه گوش بر گوش
۱۱۰ بینده بنقش بینی ازدور	عاشق بحساب خویش مستور
هرکس سخنی بپرده میگفت	این خاک بخون فشانند و اورت
این داشت فسانه در مدارا	او گفت حکایت آشکارا
رازی که زسینها بجوشد	او باز کند گر این بپوشد
باشد چو خریطه پرز سوزن	بندی دهندش جهد ز روزن
۱۱۵ آن لب که کلید شد ز بانمش	چون بسته شود کلید دانش
بر روی محیط پل توان بست	توان لب خلق را زبان بست

۱۰۹، ۱۰۸: ح- ۱۰۸، ۱۰۹- دزدیده: ج ده- ازدور: و: درو

۱۰۹: ز: میرفت دو سینه جوش در جوش

۱۰۹: ج: میداشت؛ د: میکرد دو قصه گوش در گوش؛ ح: در گوش

۱۱۱: ه: نپرده ۱۱۲- و: ن زح- حذف شده؛ ج: خفت

۱۱۳، ۱۱۲: و- ۱۱۲، ۱۱۳

۱۱۴: و: آن؛ داشت: ز- راند، ح: گفت؛ در: ه- و

۱۱۳: د: واو، و: این، ح: آن؛ او گفت: ز- وان خواند ۱۱۳: ده: بسینها

۱۱۴: و- حذف شده ۱۱۴: د: بند، ز: روزی؛ آ: دهدش، ب: دهش

۱۱۵: ز- حذف شده ۱۱۵- کلید دانش: ح- کشاید آتش؛ ه: جانش

۱۱۶: د: توان ۱۱۶: ج: توان دهن مخالفان بست؛ لب: ز- همه

پَر رَه بُر دَاشْتَن دَمَها سَر اَز رَوِی بِلِی  
 وَ دَیْدَن مَادِی شَمَر رَگی اَن کَل وِشْمَه اَز اَن  
 پَر دِه دَر یَدِگی دَر دَمَغ پَدِش دَمِیدَن وَ رَوِی  
 کَرَن پیر آب اَز دَوِ دَر یَدِ وِلیلی رَچون  
 ریحان سَفالین دَر گوشه مَحنت  
 پای دَر گِل کَرَن \*

چون رفت بگوش هر کس این راز	وز هر طرفی بر آمد آواز
کا زاده جوانی از فلان کوی	شد شیفته فلان پری روی
در مکتب عشق شد غلامش	خواند شب و روز لوح نامش
مقصود وی آن بت یگانه ست	وان درس و تعلمش بهانه ست

آ: ... پدیش پدیش دمیدن و دو روز روان کردن سر از دو دیده ...  
 ب: ... در گوشه پای در گِل کردن . ج ده: ... و شمه این ... و روان کردن شراب از دو  
 دیده و ... در گوشه جای کردن (ه: در گوشه کردن) ، و: خفت .  
 ز: آگاه شدن مادر لیلی از قصه او با مجنون ،  
 ح: ... پرده دریدگی جوش در دماغ پدیش دمیدن و دو روان کردن پدیش از  
 دو دیده و لیلی را چون ریحان سفالی در گوشه ... آه: از  
 آو: جوان آو: نکو روی آو: لوح - آو: نقش  
 آو: نگاهت آو: وین درس و تعلمش بهانه ست ؛ و: بهانه ست

۵ زو هرچه شنید یاد گیرد  
 آموختنش کجا بود هوش  
 زین قصه بهر در سرایی  
 تا گشت زگفت و گوی او باش  
 ۱۰ مادر ز نهیب شرم اغیار  
 زان آتش ده زبانه ترسید  
 فرزند خجسته را نهانی  
 گفت ای دل و دیده مرانور  
 دانی که جهان فریب ناکست  
 هر کاسه که خوان دهد دارد  
 ۱۵ هر سرخ گلی که در بهار است  
 تعلیم دگر بباد گیرد  
 کاموخته میکند فراموش  
 میرفت نهفته ماجرای  
 بر مادر لیلی این خبر فاش  
 بنشست بگوشه دل افکار  
 وز سرزنش زمانه ترسید  
 بنشانند ز راه مهربانی  
 از روی تو باد چشم بد دور  
 آسودگیش غم و هلاکت  
 پنهان بنواله زهر دارد  
 در دامن او نهفته خار است

۵ح: شنیده نوب: برد

۶ه: کان سوخته آح: درو

۸- گشت: ج-د- رفت، ه: رفته؛ ح: گفتگوی

۸ه: بامادر؛ خبر: ب و زح- سخن

۹ز: ز نهیب و؛ شرم: ج ده- چشم

۹ج ه و: دلفکار آو: زمانه؛ ج ده: پرسید

۱۰ا ه: از؛ د: پرسید آ آ: ز روی

۱۲- دل و: ز- در بالای مصرع نوشته شده

۱۵ ج ه ز: بهار است آا ه: آن نهفته خار است؛ ج ز: خار است



هر نافه خوش که بوی هشته ست	پنهان جگری درو سرشته ست
این پرده که در هوا کشیده ست	بس پرده که در هوا دریده ست
خامست امید نیک رایان	از عالم و عالم آشنایان
تو ساده مزاجی و تنگ دل	وز نیک و بد زمانه غافل
۲. چون اهل زمانه را وفانیست	ز ایشان طلب و فاروانیست
هان تا کنی عنان دل سست	کافتاده خلاص کم توان جست
القصه شنیده ام که جایجی	داری نظری بآشنایجی
ترسم که چو گردد این خبر فاش	بد نام شوی میان او باش
تا خانه نکرده بر زمین میل	انباشته به دریچه سیل

۱۶ب ز: هشتت، ج ده: بستت، و: مستت  
 ۱۶- پنهان: آ- بعدا؛ سرشتت: و- نشست است  
 ۱۷ب ج ده وز: کشیدست  
 ۱۷ج د: از هوا دریدست؛ ب ه وز: دریدست  
 ۱۹- ۲۲: ج- خفته  
 ۱۹ز: مزاجی؛ ده: سبکل  
 ۲۲ز: زافتاده؛ کم: ح- چون  
 ۲۳ب د زح: بر آشنایجی؛ ه: بدلربائی  
 ۲۳- خبر: ز- سمن؛ و: باش  
 ۲۴د: نکرده در؛ وح: نکرده؛ بر: ج- انرا؛ ه: در زمین سیل  
 ۲۴ح: انباشته

۲۵ آتش که بشاخ ارزن افتد  
 کم خورغم پیش تا توانی  
 کین هر دو بلاچوسهل گیری  
 با این تن پاک و گوهر پاک  
 جایی منشین که چون نهی پای  
 ۳ صوفی که رود بمجلس می  
 چون شهره شود عروس معصوم  
 آنکس که مگس زکاسه راند  
 عشق ارچه بود بصدق و پاکی  
 آوازه چو گشت در جهان عام  
 ۲۵ گر دم نزنند کار داناان  
 زود ار نکشی بخرمن افتد  
 الا غم عشق و ناتوانی  
 دیوانه شوی و یا بمیری  
 آلوده چرا شوی بهر خاک  
 تهمت زده خیزی از چنان جای  
 وقتی بچکد پیاله بروی  
 پاکی و پلیدیش چه معلوم  
 نا خوردن و خوردنش که داند  
 خالی نبود ز شرمناکی  
 صرفه نکند کسی بدشنام  
 چون باز رهی ز بدگمانان

۲۵- که: ج ده- چو

۲۵- زود ار نکشی: ز- گردیرکشی؛ و: بدامن

۲۶ ج ده و زح: خویش ۲۶- عشق: و- خویش

۲۷- چو: ج- ز ۳۳ ح: البته چکد

۳۲ ده: ناخورده و خوردنش چه داند، ز: ناخود و خورده را چه داند؛

ح: تا خوردن؛ که داند: ج- نماید، ب و: چه داند

۳۳ ز: ز صدق ۳۴ ز- خف شده

۳۴ و: آزرده چو گشت در جهان نام

۳۵- چون: ز- کی

نیک از دل نیک راز دارد      بد را ز گمان که باز دارد  
 مادر بحدیث نیکخواهی      لیلی بهلاک و سینه کاھی  
 بر زانو در سر نهاده      لب بسته و خون دل گشاده  
 زان غم که درونه ریش میشد      از دادن پند بیش میشد  
 ۴. با سوختگان حدیث پرهیز      روغن بود اندر آتش تیز  
 بیمار ز هر چه داریش باز      لب را بهمان خورش کند ساز  
 مادر چو شناخت کوا سیرست      وان کن مکنش نه جای گیرست  
 تن زد ز نصیحتی که میگفت      گفت آن خبر نهفته با جفت  
 بشنید پدر چو حال فرزند      گم شد ز خجالت و سرافکند  
 ۴۵. فرمود که سرو نوبهاری      در پرده چو گل شود حصاری  
 از پرده برون سخن نراند      خواند پس پرده هر چه خواند  
 مه را بسرای بند کردند      دیوار سرا بلند کردند  
 او ماند بکنج حجره دلتنگ      میداد ز گریه خاک رارنگ  
 هر ناله که عاشقانه میزد      آتش ز لبش زبانه میزد  
 ۵. شد خانه ز آه آتش اندود      چون تربت مجرمان پراز دود

۳۶: ز- خنفته. ۳۶: و: یک اردل تنگ. ۳۶: ج: بگمان. ۳۸: ح: کشاده  
 ۳۹: و: باشد. ۳۹: و: باشد. ۴۰: ج: ده ز: باز. ۴۰: چو: ز- خنفته.  
 ۴۳: و: خاکگیرست. ۴۴: گم: ه- کر: ح: سرافکند. ۴۵: ز: شود چو گل  
 ۴۶: ج: ده وزح: سخن برون. ۴۶: و: برده. ۴۸: ز: مانده؛ حجره: ح- خانه  
 ۴۸: ج: ده: سرو رارنگ. ۴۹: هر ناله که: ه- اواناله. ۴۹: ج: ده وز: زرش. ۵۰: ح: آلود

میخورد ز آه خود بدل خار  
 که خاک برخ چو سایه میرفت  
 صبری نه که دل براه دارد  
 یاری نه که سینه را بکاود  
 ۵۵ بازبستی چنانک دانی  
 چون دیو رمیده حال میزیت  
 هر چند که مادر از سر سوز  
 زو مشعله چون درخش میکرد  
 یک آنک و راهوای یارست  
 ۶ نی خویش زدوست باشد افزون  
 میزد ز نفس بسینه مسمار  
 گاهی غم دل بسایه میگفت  
 و اندیشه بدل نگاه دارد  
 خونابه دل برون تراود  
 میبود بمرگ و زندگانی  
 وز مردمی خیال میزیست  
 میبود بنزد او شب و روز  
 غم را بدو نیمه بخش میکرد  
 با مادر و با پدر چه کارست  
 کین جان عزیز باشد آن خون

۵: ز- حذف شده ۵۱: میزد نفسی بدیده مسمار؛ ه: نرتنش بدیده؛ ح: نفس؛

د: بدیده ۵۲: ز: بسینه

۵۳: ه: که نه ۵۳: ح: دهو: و: واندیشه دل

۵۴: یاری: ج: ه- ماری، ح: یار؛ سینه را: ب- سینه

۵۴: ج: ده: خونابه زد دل ۵۵: ه: بازبستی ۵۶: چون دیو: و- مجنون که؛ ه: میرفت

۵۶: ه: انزردی خیال میرفت؛ د: مردمی ۵۷: ز: بنز

۵۸: ج: او مشعله درد درخش میکرد؛ دهو: او مشعله (ه: مشعله، و: مشعله) درخش میکرد؛

ز: ز او مشعله خون ۵۸- بدو نیمه: ه- پدرینه، ز: بدو نیمه، ح: بدو نیم: و: بدو نیمه نقش

۵۹: و: آنرا که بدل هوای یارست

۶: و: نه ۶: آب ز: او خون

خراب شدن مجنون با اول دو عشق و از مستی  
 در پاینها کوه افتادن و خبر یافتن پدر و  
 سوی آن بچیر رسیدن و از آب دیده  
 و پای سینه سلسله زنجیر مجنون کردن  
 و زنجیر کشانش پیش مادر آوردن \*

چون ماند پری وش حصاری      در حجره غم بسوگواری  
 قیس از هوس جمال دلبنده      در درس ادب دوید یکچند  
 در گوشه سخن و کنج دیوار      میکرد سرود عشق تکرار

ب: ... سوی او بیخبر... و وزین... ج: ... باول نظر از سوز عشق... و خبر یافتن  
 پدر و دویدن... و زنجیر کشانش نزد مادر آوردن، د: خراب شدن مجنون از نادیدن لیلی  
 و چون دیوانگان سر در کوه و بیابان افتادن و رفتن پدر و از آب دیده و... مجنون کردن  
 و کشانش کشانش بسته با مادر آوردن، ه: ... باول نظر از عشق و از مستی در پای کوهها  
 افتادن و خبر یافتن پدر و دویدن و از... باد سینه... و زنجیر کشانش بسته به مادر آوردن،  
 و: حذف شده، ز: زاری کردن مجنون در فراق لیلی و آگاه شدن پدرش از حال او،  
 ح: ... در پای کوه افتادن... در پای کردن و...

آد: پری و شی، ز: پری رخ

۲- ادب: ج ده- هوس

۳- سرود: ه- حدیث

بی صرفه همی شتافت چون کور  
 می بست بخامشی دهن را  
 آهی بجگر فرود میخورد  
 زان ناوک غم که بی سپر بود  
 دزدیده سرشک دیده میریخت  
 برحقه لعل راستینش  
 زمین گونه بچاره که دانست  
 چون سیل غمش رسید برفرق  
 بیرون شد و کرد پیرهن چاک  
 گریان بزمین فتاد بی تاب  
 برداشت زخانه راه صحرا  
 ۱۵ میرفت چو باد کوه بر کوه  
 بی رشته همی تنید چون هور  
 میداشت بحیله خویشتر را  
 و الماس بسینه خرد میکرد  
 هر دم خله ایش در جگر بود  
 وز دیده درنچیده میریخت  
 خازن نه کسی جز آستینش  
 میکرد شکیب تا توانست  
 از پرده برون فتاد چون برق  
 و افکند بتارک از زمین خاک  
 بر خاک مراغه کرد چون آب  
 چون خضر نمود میل خضرا بی  
 خلقی زپیش روان بانبوه

۴ ز: همی دوید ۱۶: آهو، و: آهن  
 ۶ و: بدیده خورد، ج دهج: خورد ۷- بود: ج- خذ شده ۷ و: خله بیش  
 ۸- دیده: ب- دزدیده ۹ ه: پر  
 ۹- خازن: ز- محرم ۱۱- برفرق: ز- برق  
 ۱۲- کرد: ز- کر ۱۳: کرده ۱۴- زخانه: ح- زخاک  
 ۵: ابیات تحت شماره های ۲۶، ۲۷ موجود در مضمون ۲۳ پس از بیت شماره ۱۴ اشیا تکرار گردیده  
 ۱۵: ز- بعد از بیت شماره ۱۷ نوشته شده ۱۵- کوه بر: ه- بر سر  
 ۱۵- پیش: ب ج و- پیش؛ ز: زپیش روان؛ ه: وانبوه

هرکس ز لطافت جوانیش	میخورد فسوس زندگانش
ایش ز درونه پند میداد	وانش بجفا گزند میداد
طفلان بنظاره سنگ در دست	ایش زدوان شکست وان نخست
با این شغبی که در گذر بود	دیوانه ز خویش بیخبر بود
۲۰ میراند ز آب دیده رودی	میگفت چو بی دلان سرودی
میزد ز درون جان دم سرد	زان باد چو ریگ رقص میکرد
چون گشت یقین که مرد لریش	دارد سفری دراز در پیش
زین غم همه در گذار گشتند	گریان بقبيله باز گشتند
رازش بزمانه عام کردند	مجنون زمانش نام کردند
۲۵ بردند خبر ز روز گارش	سوی پدر بزرگوارش
کان رو که تومی فشاندیش کرد	ز آسیب زمانه لطمه خورد

۱۶ا: بلطافت؛ ه: جوانی ۱۶ه: میخورد درین روز زندگانی؛ ج دو: درین  
 ۱۸ا: ه: بردست ۱۸ب: آتش زده آن شکست آن خست؛ ج ده: ایش (ه: آتش) زدوان؛  
 و: آتش زده آن شکیب را خست؛ نردو: ز-بزد؛ وان: ح-واو  
 ۱۹ا: با آن؛ ب: شغبی ۱۹ب: دیوانه ن: ز-دیوانه؛ ه: زخویش و  
 ۲۰ز: میخواند؛ ب: چون؛ و ح: چو بلبلان ۲۰ا-ریک: و-بید ۲۰ه: درویش  
 ۲۲ج دو ز: سفر ۲۲و: زان غم همه دل؛ در: ج ده-دل؛ ح: گزار  
 ۲۴ه ز: زمانه، ح: بزبان ۲۵-سوی: ب-زرد، ج ده: پیش، ز: مرد  
 ۲۵ج: به از بیت شماره ۲۵-گفتند ز راه سوگواری کای پیر ضعیف در چه کاری-افزوده  
 ۲۶ج: کان روی که می فشاندیش کرد؛ رو که تو: ز-روی که؛ د: فشاندیش



عشقش بولایتی دگر برد	زحمت ز ولایت پدر برد
بستش زدو زلف در طویله	زیبارخی از فلان قبيله
مجنون کن قیس گشت بندش	زان بند که در گلو فلندش
باشد که هنوز یا بیش باز	۳. گر در پی او شوی بپرواز
زد نعره از درون پرسوز	پیر از خبری چنان جگر دوز
نی نی که جگر ز دیده میریخت	خون از جگر در دیده میریخت
کش دل سوی گوشه جگر بود	هر جا جگرش بچشم تر بود
وز بی جگری جگر همی خورد	از دم همه خون جگر همی کرد
گویی نمک و جگر بهم داشت	۲۵ اشکش بجگر نمک نه کم داشت
کان قصه شنید گشت بهوش	وان مادر در درمند پر جوش
آن گم شده را بخاک جویان	غلطید بخاک تیره مویان

۲۸، ۲۷ و: حذف شده. ۲۷ ج د ح: ز ولایت پدر، ۲۷ ه: عشقت بولایت؛ ج د ز ح: بولایت  
 ۲۸ ج د ه: بدو ۲۹: ز- حذف شده. ۲۹ ح: زین ۳- باشد: ز- ساید  
 ۳۱ ب ه: خبری (ه: خبر) جگر سوز؛ ج د و ز ح: خبر ۳۳ آ: جگر سوز، ب: جگر دوز  
 ۳۲- ز دیده: ز- دید ۳۳ ه: دگر  
 ۳۴ ج د: آندم چو همه جگر همی خورد، ه: آندم که چو او جگر همی خورد،  
 و: آندم همه خون جگر همی خورد، ح: آندم همه چون شکر همی خورد  
 ۳۴ ح: از ۳۵ و: جگر و نمک  
 ۳۶ ز: کین قصه شنید رفت از هوش؛ ه: شنید و گشت خاموش؛ ج د: خاموش  
 ۳۷ ج د ه و ح: وان؛ ب: دلشده



موی از دل نا امید میکند	پیچه ز سر سپید میکند
بیچاره پدر دوید بیرون	همراه سرشک و همدش خون
۴. میرفت ز سوز دل شتابان	فریاد کنان بهر بیابان
چون گشت بسی بدشت و کهسار	از کوه شنید ناله زار
اندر پی آن ترانه زد گام	افکنده ز اشک باده در جام
در یافت حریف را چو مستان	باز مزه هزار دستان
میگفت دران فراق خونریز	با خود غزلی جراحی انگیز
۴۵ در کرده سری بسان خواری	در دامن کوه و درز غاری
دل را بستیزه سنگ میداد	رخ را ز طپانچه رنگ میداد
چون چشم پدر فاد بروی	شد سست ز سختی غمش پی
چون سوختگان دوید سوش	بنشست بگریه پیش رویش

۲۸ ب: ازین، ج ده و زح: از سر

۲۸- پیچه: ب ج ده و زح- معی

۳۹- همدش: ه- همدش، وز: هدم

۴۰- بهر: و- دران، ه: شتابان

۴۳ ب ز: افکند، ج ده: و افکند، ح: و افکند؛ و: و افکند سرشک

۴۳- حریف را: ب- حریف خود ۵۴۴ ز: غزل

۴۵ ه: در کرده سری بسان خواری؛ بسان: و- میان؛ ز: خواری

۴۵ ه: از دامن کوه و کنج غاری؛ درز: ج د- کنج

۴۶ و: بستیز ۵۴۶ ه: بطپانچه ۵۴۷ ه: ز سختی و

دیدش چو چراغ مرده بی نور  
 ۵. چون روی پدر بید فرزند  
 خم کرد تن ستم رسیده  
 پیر از جگر کباب گشته  
 بگریست برو بخسته جانی  
 میسخت بزاری از گزندش  
 ۵۵ کای شمع دل و چراغ دیده  
 با آن خردی که داشت رایت  
 درد که نهاد بر تو این بار  
 باد که رسید بر چراغت  
 پیرانه سرم گذاشتی جهر  
 ۶. بودم بگمان که گاه پیری

۴۹: ز- حذف شده ۴۹- مرده: ه- دیده ۵۱: ه- حذف شده آ ۵۱: ح: خم کرده

۵۵-۵۲: د- در حاشیه نوشته شده آ ۵۲: ه- بدو بخسته ، و: برو چو خسته

۵۳: ز: بوشید؛ و: چو مهربانی آ ۵۴: ز: بسوز

۵۶: ز: افتاد آ ۵۷: ج: درد: دردی

۵۸: ز: بادی؛ و: بادی که رسید در: آ: ح: در چراغت

۵۸- آ: ج- سوزنا، ه: دردی، و: آهی

۵۹: ج- جهر: ج- نوشته شده ولی از روی مو- تم کشیده شده است، ده: مهر

۵۹: ح: نیایدت

چون بشکند این تن سفالین  
 خود گشت درین سفال پردرد  
 رو در که کنم که در چنین سوز  
 در یاب که عمر بر سر آمد  
 ۶۵ زد سیل طپانچه بردل خام  
 جنبید درای کاروانم  
 بگسست پی از کمان سختم  
 پسیری هوس جوانیم برد  
 گر چون خلفان شوی جگر سوز  
 ۷۰ چندین نه بس است تلخی دهر  
 چون کار جهانست غم فروشی  
 غمخواره تو باشیم ببالین  
 پیش از تن من سفال تو خورد  
 روزی بشب آرم اندرین روز  
 طوفان اجل بسر در آمد  
 هم حجره خراب گشت وهم بام  
 هودج طلبید ساربانم  
 وز زلزله سست شد درختم  
 مرگ آمد و زندگانیم برد  
 باشد خلف از برای این روز  
 دیگر چه کنی تو عیش من زهر  
 تو نیز سوی جهان چه کوشی

۶۲ ج ده و ح: غمخوار ۶۲ ج ده و ح: خورد ۶۳، ۶۴ ج: حذف شده

۶۳ ر و ه: ۵۵-روبا؛ ز: رو با که کم درین سوز؛ ح: که کنم؟ که

۶۳ ده: آیدم درین، ز: آورم بدین؛ و: سوز

۶۴ بر: ده ح- ما، و: با

۶۵ ج: بر گل نام؛ دل: ده و ز ح- گل ۶۶ ه: ساروانم

۶۷ و: بنشست؛ پیان: ح- زه ۶۷ و: در سلسله

۶۹ ه: گرچه خلفا ۶۹ و: امروز، ح: این روز!!

۷۰ و: چندین بس نیست تلخی از دهر

۷۱- چون: و- گر

شیری که خراش پنجه هستش  
 آتش که بشعله خوی دارد  
 گرمیگسلد زمانه کاری  
 ۷۵ من خود ز زمانه پا براهم  
 تنگت دلم میپوی چندین  
 ای جان پدر بخانه باز آی  
 بشتاب که تادریں غم آباد  
 زین پس که بجستم شتابی  
 ۸۰ و آن مادر تو که در نقابست  
 زان پیش که دیده را کند پیش  
 زانکش چو پلک بهم نشیند  
 تو دشنه چه میدهی بدستش  
 روغن زدنش چه روی دارد  
 مگسل تو باختیار باری  
 تو رشته چه میبری بچاهم  
 دلتنگی من مجوی چندین  
 وی مرغ باآشیانه باز آی  
 پیش از اجلم رسی بفریاد  
 جوئیم بسی ولی نیابی  
 او هم ز غمت چو من خرابست  
 محروم مدارش از رخ خویش  
 چندانک نمائیش نبیند

۷۲ و: تراش؛ د: خستش، ه: بستش  
 ۷۳ و: زینش ۷۴ ج: دهوز: تازی ۷۵ و: میدی  
 ۷۶ ب: بشکسته دلم؛ ج: ده: بکست؛ و: تنگ دلم مموی چندین؛  
 ز: مگوی، ح: مموی  
 ۷۷ د: بانز آ ۷۷ ج: و: ای؛ ح: در آشیانه؛ د: بانز آ  
 ۷۸ - تادریں: و- اندریں ۷۸ ج: د: انجهلم  
 ۷۹ ج: دهوز: زان ۸۰ ز: آن  
 ۸۱ ج: دهوز: کندیش آ ۸۱ و: مدار ۸۲ ج: دهوز- خذف شده  
 ۸۲ - زانکش چو: ب- زان که، ح: زان پس چو

تشنه که بمرگ می نهد پی      شربت چه دریغ داری از وی  
 مستی که سرش بخواب گردد      پرده دو سه تا خراب گردد  
 ۱۵ مایم دو تیره روز بی کس      یک دیده بچشم ما تویی بس  
 میسند که از جمال تو دور      بی دیده شویم و بلک بی نور  
 دانی که بناء خاک مست است      پیمان حیات نادرست است  
 این دزد که در هوا بخته است      بنیاد بسی خزینه کنده است  
 تا کیسه تو نکرده خالی      شو بر سر نقد خویش حالی  
 ۹ نقد تو همان بود که چندی      بینی بجمال ارجمندی  
 از وقت عزیز و عیش دلکش      یاران عزیز را کنی خوش  
 خود بگسلدت فلک زخویشان      تو خود چکنی کرانه زیشان  
 هر یک نفسی که میرود تیز      یکیست سوی اجل سبکخیز

۱۵ ز: یک دیده تویی بچشم ما بس ۱۶ ج ده: بی جمال  
 ۱۶ و: ب ج ده و ح - خ ز شده ۱۷ - خاک: ز - عمر ۱۷ ز: حیوه  
 ۱۸ ج و: ای (و: آن) دزد که در هوای بندست؛ ح: آن؛ ده: بندست، ز: بخندست  
 ۱۸ ج ده و: غراب (دو: خزانه) کندست؛ آب ز: کندست ۱۹ آب ز: نکرد  
 ۱۹ - شو: ز - رو؛ ج ده: والی ۲۰ ح: هم بود که خندان؛ ب ج دو: خندان،  
 ه: چندان، ز: خندان ۲۰ ج ده و: بکال ارجندان؛ ب ز ح: ارجندان  
 ۲۱ - از وقت ب ج ده - از عمر، و: ای عمر، ح: با وقت؛ و عیش: آ - وقت  
 ۲۲ خود: ج دو ح - چون؛ ه: چون بگسلدت فلک زایشان ۲۲ ج د: کنار ایشان؛ ه: کنار،  
 و ح: کنار؛ ب: زایشان ۲۳ ه ز: نیز ۲۳ ه: تنگست، و ز: یکی است

آنرا که چنین شتاب خوانند  
 ۹۵ زینسان نفسی بجهل مشمر  
 آن تحفه که قیمتست جاننش  
 آخر پدر توام نه اغیار  
 بیمار اگر چه دردناکست  
 زانجا که یکیست خون و پیوند  
 ۱۰۰ ز آزر و دوست و پا توان زبیت  
 چون تیشه کند نجارش آهنگ  
 زانست شتر ز بار نالان  
 آن غم که تو مستی از شمارش  
 این جای نه جای تست برخیز  
 چون زآمدنش بخواب مانند  
 عمرست نه باد سهل مشمر  
 ضایع چکنی به رایگاننش  
 بیگانه مشو چنین بیکبار  
 بیمار پرست در هلاکست  
 مرگ پدرست رخ فرزند  
 ز آزار جگر کجا توان زبیت  
 رنجیده تراز گهر بود سنگ  
 کان بارش ترکشد نه پالان  
 فی بر تو که بر منست بارش  
 وین کار نه کارتست بگریز

۹۴: و- حذف شده ۹۴ ج: داند ۹۴- چون: ب- کی

۹۶: و: این؛ د: قیمتی است ۹۶: ه- مکنی

۹۷: آ: توام ۹۷ ج: چنین مشو؛ ز: مرو

۹۹ ج: ده: زینجا؛ ز: یکی است ۹۹: ه- پدرست و

۱۰۰- دست و پا: ج ده- دست (ه: دوست) خود

۱۰۱- کجا: ج- چه سان

۱۰۱- چون: د- زان ۱۰۱: از: رنجید؛ گهر: و- کبد

۱۰۲ ج: ده و ح: زان غم که تو بستی؛ ز: هستی، ح: پستی

۱۰۳: ز: بر تو نه ۱۰۳ ج: د: این، ح: و این

۱۰۵ گیرم که بغم زبون توان بود  
 گر زان منی از ان من باش  
 هر چند که عشق جمله در دست  
 لیکن مشو آنچنان زبون نیز  
 مرد ارچه بسوزدش همه تن  
 ۱۱۰ سستیست بلطمه پست گشتن  
 گر واقعه چند سینه سوزاست  
 مسپار بدست دیو تن را  
 صبر از پی روز در دودورست  
 سرمایه بیافت سهل چیزست  
 ۱۱۵ زین غم همه گر مراد یارست  
 بی خانه و جای چون توان بود  
 ورنه بمراد خویشتن باش  
 نیرو شکن صلاح مردست  
 کاتش چو درون زنی برون نیز  
 دودی ندهد برون ز روزن  
 وز جام نخست مست گشتن  
 مردی ز پی کدام روزست  
 گرد آر عنان خویشتن را  
 ورنه همه وقت خود صبوریست  
 نایافته در جهان عزیزست  
 غم هیچ مخور که در کنارست

۱۰۵ ح: زغم: ه: توان زبون نریست؛ بود: ج دو- نریست  
 ۱۰۵ و: بی جامه و جای چون توان نریست؛ بود: ج ده- نریست ۱۰۶ ه: ورنی  
 ۱۰۲ ح: سلاح ۱۰۶ چو درون: ج ده- بدرون؛ درون زنی: و- زنی هر دو ۱۱۰ ز- حذف شده  
 ۱۱۱ آ: سستیست؛ ج دو: سستی (د: سستی است. و: مستیز) بلطمه بست گشتی،  
 ه: سستی است بلطمه مست گشتن

۱۱۰ ج ده و: وز جام نخست مست گشتی (ه: گشتن). ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۴ و- ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۴  
 ۱۱۳ ه: حذف شده ۱۱۳ و: ج دزح- حذف شده  
 ۱۱۳ آ: ار؛ وقت: ب- عمر؛ ج دو: ضمه نیست ۱۱۴ ه: نیافت  
 ۱۱۵ ه- هم گر: ب- که همه، ج ده و: که ترا



گر برمه آسمان نهی هوش	کوشم که رسانمت در آغوش
آن مه که دلت از و خرابست	للیست نه آخر آفتابست
ننشیم تا بچاره و رای	با او نشانمت بیکجای
لیکن نکنی چو دیورا بند	دیوانه نشد سزای پیوند
۱۲۰ این دیودلی رهاکن ازخوی	مردم شو و راه مردمی جوی
تا بو که زعون بخت پر نور	هم خوابه شود فرشته باحور
مجنون چو نوید کام بشنود	بنشست ز مغزش اندکی دود
با پیر بشرم گفت گریان	کای زاتش من دل تو بریان
از من بمن آنچه یک گزندست	دانم که ترا هزار چندست
۱۲۵ لیکن چکنم که نفس خود کام	از حيله و دم نمی شود رام
بر دل که بنازکی لطیف است	اندیشه من کلی عنیف است

۱۱۶ ز: گر بامه آسمان دهی هوش؛ ه: گوش ۲۱۱۶: در آغوش

۱۱۷ ب: از و دلت ۱۱۸- و رای: ج ده و- سازی

۱۱۸ ج: بنشانت بیازی، ه: بنشانی است باری؛ ح: بنشانت؛ دو: بیازی

۱۱۹ ز: اما نکنند ۱۱۹- دیوانه نشد: وح- وی مانده شوی ۱۲۰ ج ده: دیودی، ز: دیووشی

۱۲۱ ب: تابوک ۱۲۲- چو: ز- حذف شده ۱۲۳- ز: و- وز ۱۲۳ ز: زشرم

۱۲۴ ج ده وح: ارچه ۱۲۵ ز: اما

۱۲۵- از: ج ده- زین؛ ز: ورم نمی رود ۱۲۶: وز- حذف شده

۱۲۶ ه: این دل که بتانگی لطیفست؛ بنانگی: ج- بسان گل

۱۲۶ ه: اندیشه موکل عنیف است؛ من: ب- مو، ج: مرا؛ من کلی: ج- د- موکل



کوشم که بجهد گاه و بیگاه  
 باز افکند آسمان نیلی  
 خودگیر که از بلا گریزم  
 بیچاره وجود سست تدبیر  
 نا مرده ز رشته جست نتوان  
 آن روز که بودم از غم آزاد  
 و اکنون که نه برقرار خویشم  
 کس را بمراد ره نیفتد  
 رستی گل اگر بگذرد خوش  
 انکشت سیاه را چه چاره  
 چون عقده شاد است مشکل  
 در خود ندلم خیال را راه  
 در چنبر این غم بسیلی  
 از بند قضا کجا گریزم  
 مرغیست بر سیمان تقدیر  
 وین رشته ز خود گست نتوان  
 می بود برای خود دلم شاد  
 این هم نه با اختیار خویشم  
 مردم بهوس بچه نیفتد  
 چندان نگرستی بر آتش  
 از سوختن هزار باره  
 هم بر غم خویشتن نهم دل

آ ۱۲۷- که: و- حذف شده. ۱۲۷ ج ده و: با خود ۱۲۸ ه: غم

۱۲۹- بند قضا: ز چنبر غم ۱۳۱، ۱۳۰: و- حذف شده.

آ ۱۳۱- تدبیر: د- بشکل- تپوید- نوشته شده است ۱۳۰ ج ده: بست

۱۳۱: ز- حذف شده. آ ۱۳۱ ه: تا مرد ۱۳۰ ج ده ح: بخود

آ ۱۳۲ ج د: وانروز، ه: امروز ۱۳۳- و: ز- حذف شده.

آ ۱۳۳ ج ده و: وانهم؛ ز: به اختیار

آ ۱۳۴- مردم بهوس: ز- دشمن بفلط ۱۳۵ ه: راسته

آ ۱۳۵ و: ز: خندان (ز: خندان) بگریستی؛ آ: نگرستی؛ ج ده ح: در آتش

آ ۱۳۶ و: سوختن ۱۳۷ ز: عقد؛ د: شادی است

در بادیه تشنه جگر تاب  
 اشتر که ز خود تهی شدش کاز  
 ۱۴۰ گسیم همه خلق راحت الفنج  
 پروانه شمع را که فرمود  
 چون هر کسی از برای کارسیت  
 آنک آفت آسمان نداند  
 توسن که نگرود از روش رام  
 ۱۴۵ گر کار بدست خویش بودی  
 چون نیست ز مردم آنچه زاید  
 تا یاری جان بقالم هست  
 از دیده خویشتن خورد آب  
 خورده ز گوی خود خورد باز  
 مجبور بود بسردن رنج  
 کواز تن خود بر آوردد  
 ز اندازه برون دگر شمارسیت  
 داند چو دران شکجه ماند  
 هم رام شود زلت سرانجام  
 کار همه خلق پیش بودی  
 تسلیم شدم بهره چه آید  
 جان بدهم و یار ندهم از دست

۱۳۸ ب: بادیه ۱۳۹ ب: نشتر که ز خون خود تهی شدش کار؛ آ: زخور؛  
 ه: تهی کند کار؛ ج دو: کار ۱۳۹ ج ده: آخر ز گوی خود خورد خار؛  
 خود خورد باز: ب- خون خود بار؛ و: بار ۱۴۰- راحت: ز- راست  
 ۱۴۰ ج ده و گنج ۱۴۱ ز: پروانه و ۱۴۱ ز: بر آور ۱۴۳ ب: بدان  
 ۱۴۴- از روش رام: ه- آن روش نام؛ ح: از روش  
 ۱۴۴ ز: خود رام رود؛ زلت: ب- بلت، ج ده: دمی، و: ولی ۱۴۵ آ: سش  
 ۱۴۶ ح: به مردم آنچه باید؛ آن: براید، ج دو: باید، ه: ناید  
 ۱۴۶ ج ده و: بدایچه  
 ۱۴۷- یاری: ج دو- هستی،  
 ه: هستی و

یا در سر کار او کنم سر	یا همسر او شوم چو افسر
من گوهر تو تو افسر من	هان ای پدر من و سر من
آزرد شده شدی و رنج دیدی	۱۵۰ زین گونه که بهر من دویدی
و رتو نخوری غم دگر کیست	غمخوار گیم فلکدت از زسیت
غم زان منست و بار برتست	زین غم چو مراقرار برتست
برداشتنیست لابد از پیش	باری که نشست بر دل ریش
وان وعده که کرده وفا کن	درد دل خسته را دوا کن
کالا خرد و درم فرو شد	۱۵۵ پذیرفت پدر که سخت کوشد
کز درد دهند درد مندان	پوید بدر طبیب چندان
دیوانه بماه نورساند	آن چاره کند که تا تواند
شد با پدر و رضاء او حبت	مجنون بوثیقتی چنان چست
رفتند ز دشت سوی خانه	باهم دو ستمکش زمانه

۱۴۸ و: با همسر اگر شوم ۱۴۸ ج دوز: سرو کار او

۱۵۰ و: زان؛ که: د- حذف شده.

۱۵۱ ز: غمخواره کرم فلکند؛ ح: فلکند

۱۵۵ ه: دگر غم

۱۵۲، ۱۵۳ و: حذف شده.

۱۵۴ ب: زان وعده؛ ج ده وز: آن ۱۵۵ ه: بدر رفت

۱۵۶ و: کوبد؛ ه: پدر ۱۵۸ - بوثیقتی: ه - نه مشقتی

۱۵۹ و: دست

تَنْقِيهِ كَرْدَن مَادَرَن دَر مَآغِ مَجْنُونِ رَا  
 بَدَارُ وِي تَلِخِ نَصِيحَتِ وَ اِنْرُ تَرْمَرِ  
 لَفْظِه وَ شِيرِي نِي نِي اِن مَفْرَحِ سَوْرَةِ رَا  
 اَوْ سَاخْتَن \*

گوینده حکایت آنچنان کرد      کان خسته چو با پدر روان کرد  
 آمد بسرای خویش رنجور      نزدیک بمرگ و از خرد دور  
 مادر چو بید حال فرزند      بگسست ز درد بندش از بند  
 بوسید چو مادران سرش را      ترکرد بگریه پیکرش را  
 ه که جامه درید بهر سامانش      گاه از مژه دوخت چاک دامانش

\* د: ... و از درد ر لفظ ... ،

ه: ... مجنون را بدان داروی تلخ... سودای او تهیت نمودن، و: حذف شده،

ز: باز آوردن پدر مجنون را بخانه خود،

ح: ... و از لفظ ذر بار و شیرینی ...

آ - روان: ح - چنان

ب - مرگ و: د - بردن      ۳، ۴، ۵: ه - حذف شده

و: بیدیه؛ ج: گوهش را، ز: بسترش را

۵، ۶: ح - د - ۶، ۵      ۵، ۵: د - ۵، ۵

۵ - چاک آ-د ز: ب - چاک دامانش: ب - درید دامانش

گریان نفسی ببرکشیدش      پس جامهٔ پاره برکشیدش  
 شست از نم دیدگان نخستش      از مشک و گلاب بازشستش  
 وانگاه تنش چون نقش خامه      آراست بجهٔ و عمامه  
 زین لابه گری چو باز پرداخت      گرمی سوی مطبخ خورش تاخت  
 ۱. آورد ز راه مهر بانی      مادر پختی چنانک دانی  
 میراند مگس ز روی خوانش      می داد نواله در دهانش  
 مجنون که درونه پر زغم داشت      ز اندیشه کجا غم شکم داشت  
 میخورد ز بهر روی مادر      نی لقمه که شعلها آذر  
 چون خورد بقدر رغبت آن خورد      مادر سر سفره را بهم کرد

آج: پر ۲- از: زح- ونر؛ باز: ج ده- پای

آج ه: وانگاه بتی چون نقش خامه (ه: خانه).

و: وانگاه تنی چون نقش جامه؛ تنش: د- بتی؛ ح: جامه

آ: آ: بجه، و: بجه

۹- سوی: ب- خن شده؛ و ح: مطبخ و

آج ه: براه، ز: زهر وی؛ د: براه میهمانی آ- پختی: ز- خورش

آ آ آب ز: نانش، د: خاش آج ده وز: میکرد

۱۳- غم: و ح- سر

۱۳ ز: نه لقمه که شعلهای آذر

آ آ ج: خون خورد بقدر رغبت خورد، ه: خون خورد بقدر قسمت خود؛

رغبت آن: و ح- رغبتش؛ آن خورد: د ز- خود

۱۵ در پیش نشست و زار بگریست      گفتا که به است مرگ ازین بسیت  
 تا زاده شد از عدم وجودم      رنجی ز جهان نیاز مودم  
 دولت همه عمرم آنچنان داشت      کم زانده دهر بر کران داشت  
 آزادم داشت بخت فیروز      ز آسیب زمانه تا با امروز  
 و اکنون که دمید صبح پیری      کافوری گشت زلف قیری  
 ۲۰ بالا چو تیر شد کمانم      و آمد بتزلزل استخوانم  
 میسند که در چنین زمانی      سوزد بغم گسسته جانی  
 باری که گهی نبردم آن بار      خود گوی که چون برم بیکبار  
 رندان که برند برهواسنگ      افزون نکنند جز بپا سنگ  
 گاوی که بپرستد دلارام      گوساله خرد برد بر بام

آ ۱۲ و ح: عمر

آ ۱۲ و: کرانده، ز: کرانده، ب: بر کران

آ ۱۸- آزادم: و- تا دم: ب: پیروز

آ ۱۹- و: ز- حذف شده      آ ۲۰ ز: آمد تزلزل

آ ۲۱ و ز ح: بغت      آ ۲۲: بودم، و: میبدم

آ ۲۳: گوی      ۲۴، ۲۳: ز- حذف شده

آ ۲۳- رندان: ب- آنان      آ ۲۳ و: حربه با سنگ

آ ۲۴: ج ده - حذف شده

آ ۲۴، ۲۵، ۲۴: و- حذف شده

آ ۲۴- بپرستد: ح- پرستدش

۲۵ به گرنههی اگر توانی  
 زین واقعه وارهی متمیز  
 داری بخرد درونه برجای  
 مردانه قدم برآری از گل  
 تابوک بصبر فرخ آرام  
 ۳. کانجا که بود شکستگیها  
 درّی که نشایدش نشان یافت  
 کاری که بصبر برگشاندند  
 ماهم زپیت چنانچ داینم  
 مجنون ز درونه پر آذر  
 بر من سستی بدین گرائی  
 تا مادر پیر وارهد نیز  
 بیرون نهی ز عافیت پای  
 بندی بخدای خوشی تن دل  
 از کام روان برآیدت کام  
 صبرست کلید بستگیها  
 در درج صبوریش توان یافت  
 بار دگرش گره ندادند  
 جهدی بکنیم تا توانیم  
 بگریست بدرد پیش مادر

آ ۲۵ ج د: برین

آ ۲۶ - وارهی: ه - رهی، ح: ارهی ۲۶ - تا: ح - این؛ ج: پروا

آ ۲۷ و: دارد؛ د: زخرد؛ ه: برپای

آ ۲۸ - قدم براری: ح - برآر پای

آ ۲۹ ج ده و: ح: تابوک بصبر فرخ انجام؛ ز: تابوک

آ ۲۹ و: از کار روا؛ ب ج د زح: روا

آ ۳۰ ج ده و: آنجا آ ۳۱ ج ده: دردی، و: نهان یافت

آ ۳۲: ز - خنفته آ ۳۲ ج و: باری ۳۳، ۳۴: و - خنفته

آ ۳۳ ج د و زح: چنانکه

آ ۳۳ - تا: ج ۵ و - اگر

۳۵ گفت ای گهر مرا خزینه  
 ای کرده بلند پستی من  
 یارب که زبخت شادمان باش  
 پند تو که عافیت پسندست  
 لیکن چو ببرد دیوم از هوش  
 ۴. یا نقد مرا بدامن آرید  
 مادر چو شناخت ستر کارش  
 غمخواره او شد از سر درد  
 روزی دوسه برگ کارپرداخت  
 پس گفت به پیرخانه تا زود  
 پرورده مرا چو جان بسینه  
 پیدا ز تو گشته هستی من  
 وز غم همه عمر در امان باش  
 چون داروی تلخ سودمندست  
 دیوانه به پندگی نهد گوش  
 یا دست ز دامنم بدارید  
 کز دست شدست اختیارش  
 میسوخت بدرد و غم همی خورد  
 و اسباب عروس یک یک ساخت  
 پیرانه دود ز بهر مقصود

۳۶ و: پندارتو؛ ج دهه: گشت

۳۷ - غم همه عمر: ز - دردهمیشه

۳۸ و: بندی که عافیت

۳۹ آ و: به بند

۵۴: بدامن

۴۲ ح: شده است

۴۳ ده وز: رونی؛ برگ: ج - پرکه؛ ح: برگ کار او ساخت

۴۳ - و: ز - خن شده؛

ح: و اسباب عروسش پرداخت

۴۴ ج: پیرایه برد؛ ده وز: رود



تَوَجَّهْ نَمُو دَرْنَ سَيِّدِ عَامِرِيانِ سَوِي  
 دَارِ رُوخَانَهٗ دَارِ الشِّفَاءِ مَحْنَتِ وَانْدَوَهٗ  
 تَا طَلَبِ شَرِيَّتِ وَصَالِ خَسْتَهٗ هَجْرَانِ كَنْدِ  
 وَتَلِخْ كَامِ بَا نَزْكَشْتَنِ \*

پیر از دل دردمند برخواست	اشتر طلبید و محمل آراست
از اهل قبیله مهتری چند	گشتند بهم ز خویش و پیوند
رفتند ز بهر خواستاری	در حلهٔ لعبت حصاری
آمد پدرش بمردی پیش	ز اندازه نمود مردی بیش
از راه کرم برسم تازی	بنشست بمیهمان نوازی

✽ آب هوز: حذف شده.

د: ... عامریان بجانب داروخانه ...

ه: ... عامریان بجانب داروخانه ... تا طلب سربت وصال خسته هجران کند ،

ح: رفتن پدر همچون بخواستگاری لیلی .

آدهج: برخواست    آ- محمل: ه- محنت

۲: ز- حذف شده

۳ج دهوز: خواستگاری ، ح: خواستگاری

۳ج دهو: حجره ، زح: خانه

۴ه: ز مردی پیش    ح: پیش

خوانی بکشید مهترانه	پر نعمت و نزل خسروانه
چون سفره زبیش برگرفتند	عیشی بنشاط در گرفتند
بایکدگر از طریق کاری	میرفت سخن زهر شماری
هر جعبه چو تیر خود بر انداخت	جو یاء غرض سخن در انداخت
۱۰ در جلوه آن عروس نوخیز	میکرد عبارتی شکر ریز
کایزد چو بناء دهر پرداخت	هر طایفه جفت جفت در ساخت
زین رو همه را بزنگانی	از جفت گریز نیست دانی
چون هست چنین امیدواریم	کا میدخود از درت براریم
ناسفته درت که در خزینه است	ماورد صفا در آئینه است
۱۵ گویی بزبان خود که بی گفت	با گوهر پاک ما شود جفت

۶ب: بر نعمت و نفل بی کرانه، ه: پر نعمت و نزل بیکرانه، ج دوزخ: بیکرانه

۷و: نشاط آج ده: یاری آو: زهر سخن

۹و: هر جعبه تیر خود بر انداخت؛ هر: ز-از؛ ج ده: بینداخت

۹و: هر طایفه جفت هر خورش ساخت؛ جو یاء غرض: ز- در پای سخن؛ سخن: آح غرض؛

ه: سخن غرض (۱۰، ۱۱) و- حذف شده آ- در: ه- از: آاز: میراند عبارت

آاج ده: هر طایفه جفت در خورش ساخت؛ در ساخت: ز- انداخت

۱۲- زین رو: ب ج ده- زینل؛ ز: زنگانی ۱۳ آ ب ج دو: گریز

۱۳ خود: ز- جو؛ ب: از درون آاز: دری که در خزینه است

۱۴ ج د: ناورد، ه: تادرد، و: بادرد، ز: باورد، ح: مانند

۱۵ ج د: می گفت ۱۵ و ح: من

قیس هنری که در زمانه  
 گر سینه بهر او کنی گرم  
 این قصه چو کرد میزبان گوش  
 بر خود قدری چو ما ریچید  
 ۲. گفتا چه کنم که میهمانی  
 هر نکته کزان کسی برنجد  
 گفتن که نه آن زداد باشد  
 تیری که نه بر هدف گراید  
 شخصی که ز نفس ناسرانجام  
 ۲۵ دیوانه و مست و لاابالی  
 از بی نگی فتاده در ننگ  
 خلق از خبرش بلوچه و در  
 هست از همگی هنر یگانه  
 دامادی او نیاردت شرم  
 از بس خجلی بماند خاموش  
 وانگه بجواب در بسجید  
 ورنه کنم آن سزا که دانی  
 رنجیده شود کسی که سنجد  
 پیمودن باد باد باشد  
 آن به که ز جعبه بر نیاید  
 ما را بقبیله کرد بدنام  
 وز مردمی زمانه نحالی  
 وز بی سنگی بخوردن سنگ  
 انگشت بگوش و دست بر سر

۱۶- صگی: ح- صد در ۱۶، ۱۷: و- حذف شده آج: د- نرم آاب ج: ز: نیایدت  
 ۱۸: و: آن؛ ج ده: مرزبان ۱۹- چو: ح- که؛ ب: بسجید، ده و ج: بسجید  
 ۲۰: ه: بی کنم، ز: نه دم؛ سزا: و- هنر  
 آج: کزو؛ برنجد: ه- که سنجد آج: کسی که: ز- هر آنکه  
 ۲۲: ه: گفتا که، ح: گفتی که؛ و: نه از و داد باشد آج: ۲۳: ح: باد و باد  
 ۲۳: ب: در هدف آج: ۲۴: ده: تراصل؛ و: ناسرانجام  
 ۲۴- قبیله: ه- بفسانه آج: ۲۵: د: لاوالبی آج: ده: از  
 ۲۶: و: از بی نگی فتاد دنگ؛ ه: فتاد آج: ۲۷: د: از سخنش بخانه؛ ج: ده و ج: بخانه

زین گونه حریف ناخردمند	در خورد کجا بود بیوند
حوری بستنبه دارنتوان	لولو بو حل نهاد نتوان
۳. خود گیر که مابدست پیشی	جستیم رضای تو بخویشی
آشفته که حال خود نداند	تیمار عروس کی تواند
بروی چو کفایتش بسی نیست	نیروی تعهد کسی نیست
در دیودلان توان نباشد	در دیوچه استخوان نباشد
باشد چو زنی ستون خانه	ناخفته به اندرون خانه
۳۵ آن زه که بشد کمانش از کار	دیوک زندش بروی دیوار
هرغی که شتر شد دست نامش	بارست چونام ناتمامش
هر دانه توانش نام کردن	کو بار کسی کشد بگردن
به گر نهی بپرده روی	کش غم تو خوری و او بود شوی

۲۹: ۵- حذف شده. ۲۹، ۳۰: ز- حذف شده. ۲۹: ب: بسفیه، ج: به ستیه

۲۹: ج: د: گوهر. ۳۲: بروی چو: ج: ده- ز- آنرا که؛ چو: ج- که

۳۲: ه: تو هم بجهاد و نیست؛ نیروی: ز- پروای؛ و: تعهدش

۳۳: در: ه: ان؛ ز: دیو جو

۳۴: ه: ناخفته بماند روی خانه؛ ز: ناخفت؛ ج: باندرون، و: در اندرون

۳۵: ه- حذف شده. ۳۵: و: نشد. ۳۶: ج: شده است

۳۶: چو: ز-؛ نام: ج- پای. ۳۷: ز: کربار؛ ه: باری کس

۳۸، ۳۸: ه- ۳۸، ۳۸. ۳۸: ه: این قصه شود بگفت و باگوی؛ برده: ب- به پیشم؛

ج: د: پرده در، و: ح: پرده اش. ۳۸: ه: سوی

وانگه بخدائی خداوند  
 ۴. کین در نشود گشاده تا دیر  
 جوینده لعبتی چو خورشید  
 آهسته بگوش پیرزن گفت  
 کم خازن آن خزینه سیم  
 گر کارفت بزور بازو  
 ۴۵ آن چاره که فی بازوی ماست  
 نتوان سدن ز پنجه و رخت  
 آن دنبه که گرگ ازو کند جوش  
 هدهد که ببرد باشه راتاج  
 گنجی که گرفت شخنه در جنگ  
 از صدق عقیده خورد سوگند  
 کارار زبان شود بشمشیر  
 شد باز بسوی خانه نومید  
 کین سوخته طاق ماند از ان جفت  
 از آهن تیز میکند بیم  
 زین سوی سبک بود ترازو  
 ز اقبال قوی تری شود راست  
 الا که بزور بازوی سخت  
 کی گنجد در دهان خرگوش  
 شاهین کشد از کفش نه دراج  
 سالار ستاندش نه سرهنگ

۳۹، ۳۹: ۵-۳۹، ۳۹: بخدای و ۳۹: عقیقه ۴۰: ز: نرود  
 ۴۰: کارازن: ج: ح: گرگ: ه: کار: خب: از زبان شمشیر؛ و: کار: از زبان؛ ن: ب: حذف شده  
 ۴۱: آج: ده: وز: لعبت؛ ب: لعبت چو خوشید

۴۲: طاق ماند از آن: ز: باز ماند از؛ از ان: ح: و بی؛ آن: و- حذف شده  
 ۴۳: ج: ده: خزانه: ۴۳: ح: تیر: ۴۴: ز: بزور: ه: یازو: ۴۴: ه: شود: ج: درازو  
 ۴۵: آب: این: و: کبی نیازی؛ ز: نه: ۴۵: ن: و- حذف شده: ۴۶: ز: پنجه و رخت  
 ۴۶: الا: ه: آن به؛ آ: ز: بزور پنجه: ۴۷: و: از ان؛ ح: از ان کند توش؛ ج: د: کشد  
 ز: زند؛ ه: گوش: ۴۸: ج: ده: حذف شده: ۴۸: ب: وز: ه: سپر: ۴۸: شاهین: ب: باری  
 آ: شاهین؛ وز: شاهین ستاند کفش تاج (ز: سالار): ۴۹: و: چنگ: ۴۹: د: شهب: و: بزرگ: ز: سرهنگ

# شمشپکشیدن نوفل از جهت جنت مجنون و در سواری لیلی کوکبه آراستن و در قتال مردان حی کوشیدن \*

خواننده حرف آشنایی	زمین گونه کند سخن سرایی
کان پیر جگر کباب گشته	وز باده غم خراب گشته
چون شد ز در عروس نومید	شد ساخته گزند جاوید
شد در پی انگ تاچه سازد	کان عاشق خسته را نوازد
کرد آنچه ز چاره کردنی بود	نامد بکفش کلید مقصود
چون از طرفی نیافت یاری	بر میر قبیله شد بزاری

آ: ... از جهت جنت مجنون ... ،

ب: ... سواد لیلی کوکبه ... و در احیاء مردان ... ،

د: ... جهت مجنون سواد لیلی ... و در احیاء مردان ... ،

ه: ... کوکبه آراستن ، و: حذف شده ،

ز: استعانت بردن پدیر مجنون نزد نوفل و جنگ کردن نوفل با قبیله لیلی ،

ح: ... نوفل بجهت ... کوکبه آراستن و در قتال مردان حی بسعی تمام کوشش نمودن .

آ- نزد: ج- پدیر ، آ- ساخته: ح- خسته آن

آ- ز: آنکه ، ج- دو: نبود ، ه: نمود

آ- ز: تزاری

نوفل ملکی بد آدمی خوی  
 از کش مکش دل ستمکار  
 هم زحمت عاشقی کشیده  
 ۱۰ افسانه قیس کاتش افروخت  
 چون حالت پیر دید حالی  
 بناخت بلطف و راز پرسید  
 پیر از جگر شکایت اندود  
 چون کار فتادگان بزاری  
 ۱۵ او خود غم او ز پیش دانست  
 قاصد طلبید و داد پیغام  
 آزاده و مهربان و دلجوی  
 در سلسله بتی گرفتار  
 هم شربت عاشقان چشیده  
 هر لحظه همی شنید و میسوخت  
 کرد از بد و نیک خانه خالی  
 وان قصه که داشت باز پرسید  
 دم بر زد و کرد خانه پر دود  
 جست از پی آن رمیده یاری  
 وان مصلحت آن خویش دانست  
 سوی پدر بت گل اندام

۷۲ ج: آزاده مهربان؛ و: مرامان

۸- گرفتار: ج- ستمکار- نوشته شده و بعد از روی کلمه نامبرده تلم کشیده و کلمه گرفتار- علاوه گردیده است.

۹ ز: رحمت ۹ ج: ضربت عاشقی؛ ده و زح: عاشقی

۱۳ و: آن

۳ ج ده و: پیر از نفس شکایت آلود ۳ ج دو: خانه کرد، ه: خانه گشت

۱۴ چون: ج ده و- بر، ز: ن

۱۴ ه: این؛ رمیده: ب- امید

۱۵ د: ز بیشتر داشت؛ ج ه: برداشت

۱۵ از: کان؛ ه: خویشتن داست؛ ج: پنداشت، د: برداشت

۱۶ ه: بدبخت؛ ز: دلایم



دیوانه بماه نو شود جفت	کاندیشه آن کند که بی گفت
گویم سخن از زبان شمشیر	گر گفت دگر بود درین زیر
تا شد شنونده بردگر حال	شد پیک و پیام بردر حال
پس گفت جوابی آتش انگیز	۲۰ بگشاد زبان چو آتش تیز
کز پرده ما برآرد آواز	کاندازه کرا بود درین راز
مه نیز بدام کس نیاید	زهره بسلام کس نیاید
پروانه شود بشمع خورشید	باید چو عطاردی که جاوید
کش جفت کند فرشته یا حور	دیوی که بود ز حاضران دور
کوشیدن آن نه نیک رایبست	۲۵ کاری که ز نسبتش جدا یبست
پیوند حریر با حریرست	کر باس تو گرچه دلپذیرست

۱۷- کند که ه- کند ۱۷ از: شود بماه نو؛ ج ده: نو کند  
 ۱۹ ج ده و ج: داد ۱۹ ج ه: پاسخ شنونده در درگال؛ دز: پاسخ سنوید  
 ۲۰- چو آتش: ه- باتش، ز: خویشتن ۲۰ ج ده و ج: جواب  
 ۲۱ و: ترا؛ بران: ه- کار ۲۱ و: برآی؛ آواز: ه- این کار  
 ۲۲- بدام: ج- علام ۲۳ ه: پروانه خود  
 ۲۴ ب: بادیو که شدز ۲۴ آب ۵ و: کس جفت کند فرشته ما (ب دو: با، ه:  
 یا حور، ج: کی جفت شوند فرشته با حور؛ ز: با حور  
 ۲۵ ج ده: نه نسبتش خدا یبست (ه: خدا یبست)  
 ۲۶ ج: کر پاس؛ تو گرچه: ۲- ترا چپه؛ ز: اچپه  
 ۲۶ ج ده: حریر ما



از بهر صلاح چشم بدر است	می‌نا که بسلك درکشی راست
مهتر نکند ستیزه با خرد	گر مهتر ماست نوفل گردد
کارزد گل ما بنرخ کشنیز	زان گونه زبون نه ایم ما نیز
کز پرده برون سخن توان برد	۳ چندان غم جان و تن توان خورد
جان کیست درین میانه باری	افتد چو درون پرده کاری
مارا بیدی کند نشانه	فرمان ده اگر بدین بهانه
معذور بویم در جوابش	ما نیز بکوشش صوابش
نوفل ز غضب شد آتشین رخ	پیک آمد و باز داد پاسخ
بیرون قبیله شد صفا راست	۳۵ لشکر طلبید و بارگی خواست
شان نیز بکین برون دویدند	خویشان صنم که آن شنیدند

۲۷: بسنگ درکشد ۲۸- مهتر: ج- نوفل ۲۸ ج دهو: خورد

۲۹- ما: ه- حرف شده ۳۰، ۳۱- ح: ۳۱، ۳۰

۳۰ ج: کز پرده سخن توان برد؛ دهو ج: سخن برون؛ ز: برو سخن؛ برد: آ کرد

۳۱ ج: برون؛ درون: ز- تکرار گردد ۳۲ و ح: دران

۳۲ ج دهو: درین (و: دران) میانه

۳۳ ج دهو: نه ایم

۳۴- آمدو: ح- آمده

۳۵ و ح: بیرون نر قبیله

۳۶- که: ب و ح- چو؛ که آن شنیدند: ز- چو آن بدیدند؛ ج دهو: این

۳۶- شان نیز: ج دهو و ح- مجموع

گشت از دو طرف روانه شمشیر	واوینخت جمله شیر با شیر
هر تیغ زنی بخنجر و خشت	سرها همه می درود می گشت
میکرد سنان بچشم باریک	جاسوسی سینها، تاریک
۴ وان تیر که خون حلال میکرد	نی را بجگر نهال میکرد
ابروی کمان کرشمه انگیز	ناوک بکشش چون غمزه تیز
پیکان جگر شکاف هر کز د	میداد زبان و دل همی برد
مرگ آمد و جان ز سینه میروفت	بر نغمه تیر پای میکوفت
بر رسم عرب بجهد و ناورد	میکرد ستیزه مرد با مرد
۴۵ شمشیر کشیده هر دلیری	نوفل بمیان چو تند شیری
هر سو که فلک تیغ پولاد	کرد از سر مرد گردن آزاد

۳۷ ج ده: آوینخت نر جمله؛ و ح: آوینخت، ز: واوینخت

۳۸ و: مشت ۳۸ ج ده و: می برید

۳۹- میکرد سنان: ز- می سنان ۳۹ ه: جاسوسی و؛ ب: دیدهای

۴۰ ج: وان نیز که چون خلال میکند؛ ه: نیز؛ د: چون

۴۱ ج ده: غمزه ۴۱ ج: پیکان که جگر شکاف میکند؛ هر: ه- سر

۴۲ ج: همی خورد ۴۲، ۴۴، ۴۵: ح- ۴۳، ۴۴، ۴۵

۴۳ ز: مرگ آمد جان ز سینه میروفت؛ ج: میبرد

۴۳- تیر: ه- نیز، و: بیسر؛ ز: می گفت

۴۵- تند: د- بره

۴۶ د ه: هر سو که فلک تیغ (ه: بکند)؛ ح: فولاد

زان کینه که بیدریغ میرفت  
 خلقی سوی لعبت حصاری  
 گفتند باتفاق پیران  
 ۵۰ چون فتنه ما برون زد این تاب  
 خیزیم و سبک زخون لیلی  
 آفت ز جهان چو گشت گم نام  
 هم رخنه فتنه بسته گردد  
 هم سکه قیس اندران راز  
 ۵۵ آمد سوی آن ستم رسیده  
 یک هفته دورویه تیغ میرفت  
 تنگ آمد از آن سستیزه کاری  
 در سوخته به که خانه ویران  
 آن به که کنیم فتنه در خواب  
 در خاک روان کنیم سیلی  
 غوغا زد و سوی گیرد آرام  
 هم دل زکزند رسته گردد  
 بد سوخته درونه پرواز  
 نالیده ز جان غم رسیده

۴۷- زان: ه- وز: آ ۴۸- وح: آمده نمان؛ ه: انزو

۴۹: آ: پیران

۵۰- ج: فتنه نما؛ وح: او؛ ه: باب

۵۰- به: ب- حذف شده

۵۱- و: ب ج وح- حذف شده؛ سبک: ز- روان

۵۱: آ: خاکی

۵۲: افتد ز جهان چو رخت ناکام؛ ج د: چو رخت ناکام؛ و: بد نام

۵۲: ب: فتنه ۶۵- ۵۳: ز- حذف شده

۵۴: ه- حذف شده ۵۴، ۵۵: و- حذف شده

۵۵: ه: کشیده

۵۵: ب: نالنده، ح: نالید؛ ج د ه: نالنده چو جان

بگریست نخست و بعد از آن گفت	رمزی که شنیده بود نهفت
برزد ز درون دل یکی آه	مجنون که از آن خبر شد آگاه
چون سیل که در رسد خروشان	بر میر سپه دوید جوشان
میسوخت ز خا مکاری بخت	بگرفت عنان مرکبش سخت
بازا دل ازین ستیزه بازار	گفت ای همه مرهم از تو آزار
ماندست ازین شغب بلا سنج	کان دوست که بهراوست این بچ
کاهسته کنیم بر کرافش	گویند ز غصه مهترانش
این مشغله از میان برافتد	یعنی چو وی از جهان برافتد
تا در نرسد بجان من تیر	هان تا نشوی کنون کمان گیر
برجان ز در چیه تن آید	۶۵ تیری چه زنی که بر من آید

۵۶- نه نهفت: آب- نهفت، و: نهفت، ح: به نهفت

۵۶- و: ح- حذف شده

۵۹ ج ده: ز کار سازی

۶- از: ج ده و ح- حذف شده

۶ ج ده و ح: بازار (د: بازار) دل از ستیزه بازار (ه: بازار آه)

۶۱ ح: مانده است؛ شغب: ج ده و- سبب

۶۲ ب: کشیم

۶۳- جهان: ه- میان

۶۳ ح: مشغله

۶۴ ج ده: ما

تیغی که بخون دوست شویی	برنختم مکش بکینه جویی
کزوی دل دوستان کنی ریش	آن نیزه مزن بدشمنان بیش
از کوشش مردمان چه سودست	چون جامه بخت من کبودست
اقبال ترا چه رنجه دارم	ادبار فرو شده بکارم
تو کردی از آن خویشیت بس	۲۰ روز بد من مراست از پس
از دیده گشاد در مکنون	نوفل چو شنید گفت مجنون
در بیشه خویش رفت چون شیر	لا بد بنیام کرد شمشیر
از حالت قیس دست مالان	در گوشه غم نشست نالان
آهی بد ریخ بر کشتیدی	از هر که حدیث او شنیدی
داند که گزند آدمی چیست	۲۵ آنک آدمیست و آدمی زیست
از درد کسی خبر ندارند	حیوان دگر که بی شمارند

۶۶-۲۶: ز- حذف شده. ک: ب: درختم؛ و: ترکیه

۶۷، ۶۸: و- حذف شده

۶۷- نیزه: ج- تیر

۶۷- کنی: ج- شود

۵۶۸: در کوشش: ب: دوستان

۲۱ ب ج ده: ز دیده گشاد؛ و ح: ز دیده گشاد همیشه خون

۲۳ ج ده: در گوشه نشست سخت نالان

۲۵- آنک: ه- کان

۲۶- کسی: ج- کسی دگر، د: کشتی

مِهْمَانِ خَوَانْدَنِ مَجْنُونِ زَاغَانِ رَا  
 دَرِ رِخَانْدِ چِشْمِ تَا مَرْدَمَانِ فِتْنَه  
 اَنگِزِ رَا بِيكَاوِ بِيكَاوِ اَز خَانَه بِيرونِ كُنْد \*

از پوست چنین برون دهد مغز	داننده این حکایت نغز
بر بست میان بعزم پیکار	کان روز که نوفل سپهدار
کاندر ته کشته شد زمین گم	چندان بزمین فتاد مردم
هر خسته که جسته بودی جست	چون کوکبه مضاف بشکست
رفتند بسوی خانه خویش	۵ خلقی زدوسوی خسته وریش
مجنون و یکی رفیق هم درد	مانند برآن بساط ناورد
بر جست چو دیو لاابالی	دیوانه که جای دید خالی
هم در صف کشته خوابگه جست	رخساره زخون کشگان شست

\* ب ج : ... بکاو کاو ...

ج ده : ... چشم خویش تا مردمان ... بکاو کاو (ه : از کاو کاو) از خانه بیرون کشند ،

وز : حذف شده

۱۶ - ۱ : ز - حذف شده      ۲ ب : سپه دار

۳ - پیکار : ج ده - این کار      ۳ ه : کز کشته شده همه زمین کم

۴ ب : زنده بود ،      ج ده و ح : رسته بود      ۴ ه و : بدان

۴ ج : رفیق و ؛ هم درد : ج ده و - پر درد      ۷ د : لاو بالی

افتاد چنان میان خون غرق  
 ۱۰ چون ماند فاده بر زمین دیر  
 مرغان که باوج میپریزند  
 زاغی بپرش نشست خونخوار  
 و آن یار دران اسیری صبر  
 چون کرد نگاه مرد هشیار  
 ۱۵ شد بر سر آن خراب خونی  
 پرنده هوا گرفت چون دود  
 زد نعره که این چه دوستدارست  
 چون دیده بدشمنی دلم خست  
 چندان بنظاره کرد شادم  
 کز کشته نبود تا بدو فرق  
 تشنه جگری ز خون خود سیر  
 گستاخ بسوی او دویدند  
 در دیده کشتی کشید منقار  
 میدید و همی گریست چون ابر  
 کان چشم ز سرمه بیند آزار  
 تا و اخردش از ان زبونی  
 و ان سوخته خاست آتش آلود  
 آزدن دوستان نه یارست  
 از دشمن خانه چون توان جست  
 کاندر غم کوریش فتادم

۹ج ده: افتاد (ه: افتاده) میان خون چنان غرق ۱۰- ماند: ه- بود

۱۰ج ده: تشنه جگری ز جان خود سیر: تشنه: و- بسته؛ ح: ز جان

۱۱ج دو: براوج آج: دیدند ۱۲ح: نشسته

۱۳ج ده و: در دیده وی کشید منقار؛ ح: کشیده

۱۴ه: و ان یار درین اسیری صبر

۱۴- کان چشم: و- چون جسم؛ بیند: ج ده- یابد

۱۶ج ده و: خواست ۱۷-۳۱: ز- حذف شده

۱۷- نه: و- حذف شده ۱۸ه: چون دید بدشمنی دلم جست

۱۸ج ده و ح: رست ۱۹ح: کرده

۲۱ امروز اگر اتفاق آن بود  
 ای دوست بمن کجافتاری  
 نمی دیده که آفتیست در پوست  
 زین شرم که روی یار دیدست  
 بی قصد من از زغیب جایی  
 ۲۵ یارب که ترا چه آرزو بود  
 گرنیست سیاستی دگرگون  
 دیده چه بدی اگر نبود  
 جان در سر این جریده کردم  
 کو دشمن دوست روی منکر  
 ۳۱ دشمن اگر بکشتن آبی  
 کان کین کهن برون کشم زود  
 کین دشمن را خلاص داری  
 وین دیدن من زدین اوست  
 دستم زگزند آرمیدست  
 میشد ز سرم چنین بلائی  
 کوشش بزبان من بدین سود  
 کم زانک کنم زخانه بیرون  
 چه دیده که کاش سرنبودی  
 سر در سر کار دیده کردم  
 تا سردهمش دو دیده بر سر  
 یا تیغ بخونم آزمایی

۲۱، ۲۰: حذف شده. ۲۰ ج دو: امروز در اتفاقم (و: اتفاق) این بود؛ اگر: ح- که

۲۱- دشمن را: ج- سوخته را ۲۴، ۲۳، ۲۲: ه- (۲۳: حذف شده)، ۲۲، ۲۴

۲۲ ده: افقی است ۲۲- وین دیدن: ج ده و ح- این آفت

۲۳: ج د- حذف شده ۲۴، ۲۳: و- حذف شده

۲۳ ح: دیده است ۲۳ ب: نرگزندش: ح: نرگزندش آرمیده است

۲۴ ج ده: هوایی ۲۶، ۲۵: ح- ۲۶، ۲۵

۲۵ ج: بزبان من بود سود؛ دو ح: درین؛ ه: درین بود

۲۶ و: سیاست ۲۸ د: دل در سر و کار؛ ج ه: سرو کار

۲۹ و ح: روی بنگر ۳- دشمن: د- آتش ۳ ب ج ده و: تا تیغ



چشم بکش اول ارتوانی	گر سربری آنکهم تو دانی
کافتاد چو فرق بر زمینم	رسوائی چشم خود نه بینم
زینسان بعتاب تلخ لختی	میخورد جگر چو شور بختی
وان مرد سره که بود یارش	حیران شده از طریق کارش
۲۵ زان شیوه که حالتی عجب دید	بگریست گهی گهی بخندید
گفت ای گهرت بمرمی پاک	وز بهر تو صد هزار دل چاک
گر تو ز حیات سیرگشتی	در کشتن خود دلیرگشتی
آنرا که بود سر وفایی	چون بیند رنج آشنایی
آن دیو بود نه آدمی زاد	کزانده دیگری شود شاد
۴ با آنک ز دیده رنج بودت	چشم آنچه نمودنی نمودت
گردیده بصد جفا کنی ریش	معذور بوی ولی بیندیش
کان روز که رو برو نشینی	رویش بکدام دیده بینی

۲۱ ج ده و ح: بکن ۳۱ - بری آنکهم: ج ده - رود آنکھی: و ح: آنکھی  
 ۳۲ - ۴۶: ز - خزشه ۳۲ ده: کافاده چوپریق؛ و: کافاده چوپریق بر رسم؛ ج: برق  
 ۳۳ - جگر: و - شکر؛ ه: در بالای جگر - کمر - سر - افزوده شده است؛ ج: شوره  
 ۳۴ ج ده و: آن ۳۴ ب ج ده و ح: در طریق ۲۵ ج ده و: حالت  
 ۳۶ ج ده و: سه ۳۷ - خود: و - من  
 ۳۸ ج ده: چون قصد (ج ده: قصه) کند باشنایی ۳۹ ب: وان  
 ۳۹ ج ده و: دیگران ۴۰ ج ده: ای آنکه ۴۰ ج ده: نمودی  
 ۴۰: معذوری خود بود بیندیش ۴۲، ۴۲، ۴۲ - ه: ۴۲، ۴۲ - ۴۲: آنروز

مجنون که شنید نام دیدار  
از وجد برقص شد چو مستان  
۴۵ زان قصه بدیده نوا گنجت  
از گفت خودش چو وقت خوش گشت  
اورفت چو باد بی سرو پای  
آمد بسوی قبیله نالان  
گریان بهزار وای ویلی  
۵. لیلی که شنید ناله زار  
گفتا که تو کیستی بدین روز  
رنجیده منم درین جهان بس  
تو ناله مکن که خسته ما ایم

گشتش بهزار جان خریدار  
زد زمره چون هزار دستان  
میگفت و زدیده اشک میرخت  
برداشت ز بیخودی ره دشت  
همره بشگفت مانده بر جای  
زان مرغ پریده دست مالان  
شد تا بدر سرای لیلی  
بر کرد چو ماه سر ز دیوار  
وین گریه چرا کنی بدین سوز  
وین کار منست چون کز کس  
تن زن تو که دل شکسته ما ایم

۴۴ - چومستان: ج - خروشان ۴۴ - زمره چون: ب - ه - زمره  
۴۵ - نوا گنجت: ج - ۵۵ و ج - برگنجت ۵۱ - ۴۷: ز - حذف شده  
۴۷ - اورفت: ج - ده - میرفت  
۴۷ ج: وین بنشست زار مانده بر جای، د: وین یار بنشست و ماند بر جای،  
ه: وین چو بنشست و ماند بر جای، و: وین هم بنشست و ماند بر جای؛ ح: ماند  
۴۸ ج - ده: و: آمد بقیله زار و نالان ۴۸ آ: پریده، ب ج - ده: پرنده  
۴۹ و: تا شد ۵۰ - ک: ب ج - ده: چو  
۵۰ - ده: بدیوار ۵۱ - چرا کنی: ج - ده - و - چه میکنی  
۵۲ - وین: ب - ز - این؛ کس: ج - حذف شده ۵۳ - تو: ج - ه - حذف شده

آن یار عزیز مهر پرورد  
 ۵۵ گفتا منم آشنا یارت  
 لیلی که شنید دوست را نام  
 بوسید بصد نیاز پایش  
 گفت ای سخت بدین نکویی  
 کان گم شده را چگونه دیدی  
 ۶ روز از قف آفتاب چونست  
 دل را بغم که میسپارد  
 پایش ز رحیل در چه سنگست  
 اندیشه چیست در گمانش  
 رنجه چه شوی برای آن یار  
 ۶۵ او یار منست یار تو نیست  
 چون دید در آن نشانه درد  
 دارم خبری زد دوستدارت  
 غلطان بدر آمد از سر بام  
 پرسید بلطف جانفزایش  
 از بهر خدا که راست گویی  
 وز صحبت او چرا رمیدی  
 شبهاش بیدیده خواب چونست  
 غم را برخ که میگذارد  
 رویش ز سرشک بر چه رنگست  
 افسانه کیست بر زبانش  
 گریه چکنی برای این کار  
 وین کار منست کار تو نیست

ت ۵۴ ح: دیده؛ ج ده ز: دره؛ ۵۵ و: با ت؛ ۵۶ که: ج ده و: چو؛ ۵۷ و: بوسید

۵۸ ای: د- این؛ ح: برین؛ ۵۸- راست: ج ده و- باز

ت ۵۹ و: از؛ ۶۰ و: شبهای ندیده؛ ح: ندیده

آ ۶۱ و: بغی؛ ۶۲ و: برخی

آ ۶۳ ج ده و: برحیل؛ ۶۴ و: برشک درچه

ت ۶۳ ج ده و: کیست در (ه: بر)؛ ۶۴ و: آن

ت ۶۵ ج ده و: این بار منست بار او (د: تو)؛ او: ه- این، و: آن

ت ۶۵ و: وان، ز: این؛ تو: ج- او

مرد گزری ز سوز آن گفت  
 گفتا که مریز سیل اندوه  
 امروز بر زمگاه نوفل  
 چون کشته و مرده بود بیهوش  
 ۷۰ چشمی که نهاد از غمش داغ  
 این سوخته گر نیامدی زود  
 چون کرد عروس پرنیان پوش  
 خائید بدرد لعل چون قند  
 پس باز گشاد چشم را پشت  
 ۷۵ چون دید عقوبتی چنان را  
 زد دست و گرفت آستینش  
 گفت ای پری این چه کار دیوست

از دیده درو ز لب گهر سفت  
 کان لاله خوشست بر سر کوه  
 شد در صف کشتگان مسلسل  
 با کشته و مرده شد هم آغوش  
 میکرد ز غصه طعمه زاع  
 آن زاع زیان چشم او بود  
 آزار دو چشم یار در گوش  
 ناخن زد و روی و موی بر کند  
 تا دیده برون کشد با انگشت  
 طاقت بر رسید میهمان را  
 افتاد بی پای ناز نینش  
 تن زن که فرشته در غریوست

۶۶ ج ۹ : او ۶۷ ح : مرص

۶۹ ح : چون مرده افتاده بیهوش ؛ کشته و مرده : ز - مرده افتاده ؛ بود : ب - بو

۶۹ - با : آ چون ، و : یا ؛ با کشته : ه - ناکرده

۷۱ و : این زاع ؛ زاع : آب - دود ۷۲ ه : برنیان گوش

۷۳ ه : موی و روی ؛ ز : و موی بر کند

۷۴ و : ز انگشت ، ز : به انگشت ۷۵ ه - حذف شده

۷۵ و ز ح : عقوبت ۷۵ - بر رسید : د - نهباند ، ح : بر مید

۷۷ - گفت ای پری : ح د و ه - گفتا پری ( ه : بوی )

یاری که توزو بدین خطایی	دارد چون و تو روشنایی
اورا چو دو مردمست پرنور	تو نیز مشو ز مردمی دور
۸۰ روزی که رسد نوید دیدار	با دوست دودیده چون کنی جار
بیننده دوست را مکن ریش	شری هم از آن دودیده خویش
وانگه بدو دیده خورد سوگند	وانکس که بدیده داد پیوند
کان گوهر پاک ناشکسته است	وان دیده ز چشم زخم رسته است
لیلی پوشنید بیش و کم راز	آمد قدری بخوشستن باز
۸۵ جانش ز شکجه بلا رست	شمعش ز طپانچه عنا رست
از شادی آن سخن که بگذشت	گرد سر آن رفیق میگشت
شرمنده شد از حق وفا نیست	غلطید بعد ز زیر پایست
از سوز دلش بسی دعا کرد	وانگه ز بر خودش رها کرد

۷۸ هـ: ماری که توزین بدین خطایی؛ توزو: ۹- زید

۷۸ ج ۵: آشنایی

۷۹- دو مردمست: ج ۵- ز مردمیست، ه: ز مردمی است؛ با: مردمیست؛ بر: ز- بر

۸۰ ج: شود ۸۰- جار: ج ۵- یار، د: نار، ح: چار ۸۱- وانگه

۸۲- بدیده داد: ب- برید او را، ج ۵ هـ: برید بان، ۹: دودیده داد؛ ح: دار

۸۳ ج ۵: ناشکسته است، ه: ماسر شکت

۸۳ ج ۵ هـ: وین دیده چشم زخم رسته است (د: بستت)؛ ب و ز: رسته است

۸۴ ب: لیکن چون دید بیش؛ شنید: آ- نذید ۸۵- عنا: ب- هوا، ج ۵ هـ: صبا

۸۶ هـ: عزن شه ۸۶، ۸۷: ز- ۸۶، ۸۷ ۸۸ ج ۵ هـ: جدا کرد

در آن شد نا ظالم کیسوی محلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون  
 شبها فراق را بخیا لیلی و روشن شدن مهر نوفل در  
 آفاق بترگی روز مجنون و زنده دیدن مجنون از دمه های سرد  
 پس و سوی گرم مهربی نوفل گر خجتن و گرم روی کردن  
 آن مهربان و گرما گرم شمس نسبت خود را که در پرده  
 حیا آفتابی بود سایه پرورد با مجنون تا یک اختر قران  
 دادن و محترق شدن ستاره مجنون و پیش از  
 استقامت رجعت کردن \*

توقیع کش مثال این حرف در نامه سخن چنین کند صرف

- ب: ... زنده داشتن شبها فراق را ... ، ج: ... زنده داشتن شب فراق را ... از دمه های سرد او  
 و سوی گرم ... شمس خود را که در پرده حیا آفتابی سایه پرورد با مجنون ... ستاره مجنون پیش از استقامت و رجعت کردن ،  
 د: ... زنده داشتن شب فراق را بخیا لیلی و ... روز مجنون از دمه های سرد او و سوی ... شمس خود را ... ،  
 ه: ... زنده داشتن شب فراق را بخیا لیلی و ... مهر نوفل لبس بترگی روز مجنون و گرما گرم شمس خود را  
 که در پرده خیال آفتابی بود با مجنون تا یک اختر قران دادن ، و: حذف شده  
 ز: ... کیسوی فراق لیلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون آن شب را بخیا لیلی و روشن شدن مهر نوفل ...  
 پ: ... مجنون از دمه های سرد او و سوی ... و گرما گرم شمس خود را که در پرده حیا آفتابی ،  
 ح: ... در آفاق بترگی ... پس سودانی و سوی ... آن مهربان و بنت خود را که ...  
 اه: چنین سخن کند ، و: سخن کند چنین

کان سوخته خراب سینه	اورنگ نشین بی خزینه
از نوفلیان چو بی غرض ماند	لختی ز فراق در مرض ماند
چون پیکرش از نشان سستی	آمد قدری بتن درستی
۵ باز از وطن خرد برون جست	زنجیر برید و رشته بگست
میگشت بگرد کوه و صحرا	چون خضر بروضا خضرا
نی دل خوش و نی خرد فراهم	دیوانه و دیو هر دو با هم
هجرش زده تیر بر نشانه	غم یافته مرگ را بهانه
یاران بتأسف از چنان یار	خویشان بتعیر از چنان کار
۱۰ اودست گرفته زار و دلش	دشمن بملامت از پس و پیش
روبه که بتک نمونه باشد	در پیش سگان چگونه باشد
گویی که بجال که فد پیش	حالش بچه سان بود بندیش

۲- سینه: آ- کشته، ولی در بالای همین کلمه بخاطر ز - سینه - علاوه گردیده.

۴- آمد: و- اند    ۵- ح: وطن و؛ برون: ج دهو- بدر

۵- رشته بگست: ج دهو ح- بند بگست

۶ ج: برونهای    ۷ ز: نه دلخوش و نه

۱۳- ۸: ب- حذف شده    ۸ آ: مرگ را بهانه    ۹ ج دهو: از چنین

۹ د ح: بتأسف (ح: متعیر) از چنین؛ ج دهو: از چنین؛ آ: اودست گرفته زار و دلش؛

۹: اندوست بمانده زار؛ اودست: ج دهو- دودست، ز: اودست

۱۲، ۱۱، ۱۰: و- حذف شده    ۱۰- دشمن: د خوشیق ۱۱، ۱۲: ج دهو- ۱۱، ۱۲: هز- حذف شده

۱۲- بجال که فد: ج د- بخاک می فد، ح: فد بجاگه    ۱۳ و: جایش



کل مرغ شود ز سیلی زاع	بومی که بروز جنبد از باغ
چون شمع بخویشتن گدازی	مسکین پدرش بچاره سازی
در مان غریب خویش جویان	در هر طرفی بدرد پویان ۱۵
بی گریه زار در جهان کیست	هر جا که نشست زار بگریست
شبرنگ شده ز بخت بدروز	وان مادر خسته جگر سوز
خون جگرش بلب رسیده	روز طربش بشب رسیده
وز بی جگری شده جگر خوار	خسته جگر و مژه جگر بار
از بی نمکی همه جگر کاست	۲. دردی که ز گوشه جگر خاست
در گوش پدر رسید رازی	روزی ز زبان راست بازی
کاندر همه دهر شد فسانه	کز مهر و وفاء آن یگانه
کان دلشده مغز گشت و این پوست	زان گونه شد دست نوفلش دست

۱۳- کل مرغ شود: ب ج ده - ایمن نبود

۱۵- در: ه - بر، و: از

۱۶: ج ده ز - حذف شده

۱۷- خسته: ج ده - سوخته

۱۹- جگری: و - نمکی؛ شده: ح - همه

۲۰: وز - حذف شده ۲۰ ب ج ده: خواست

۲۱ ج ده: وز (د: ان) بی جگری همی کند کاست؛ نمکی: ح - جگری

۲۲ ب: همه شهر شد نشانه؛ وز: شهر ۲۲ ح: شده است

۲۳ ب ج ده و ح: واو؛ و: ز - حذف شده



گوید که اگر دل آیدش باز  
 ۲۵ پیر از خبری چنان دل انگیز  
 دیدش سروتن ز سنگ خسته  
 پیراهن پاره پاره چون گل  
 از تف هوا چو دود گشته  
 اول زد و دیده سیل خون بخت  
 ۳ کای چشم من و چراغ دیده  
 دارم دل خسته درد پرورد  
 در خانه خلف چراغ باشد  
 من دخت خودش دهم بصدناز  
 پر سوخته شد چو آتش تیز  
 چهره ورم و جبین شکسته  
 خونابه چکان ز دیده چون مل  
 پشتش ز زمین کبود گشته  
 وانگه نمک از جگر برون رخت  
 تو از من و من ز خود رمیده  
 درمان دلم تویی برین درد  
 نی از پی سینه داغ باشد

آ ۲۵ ده وزج: خبر: آ ۲۵ ب ج د و ح: بر سوخته

آ ۲۶ - ز سنگ: ه - خراب و

آ ۲۶ - چهره ورم: ب - سره قدم: ورم: ج د ه وزج - د شرم

آ ۲۷ - چکان: و - فشان: چون مل: ه - سنبل

آ ۲۸ ج د ه: بزین

آ ۲۹ - خون: ه - غم

آ ۲۹ - برون: و - بدر

آ ۳۰ - خود رمیده: و - تو بریده: آ ۳۱: درد بر درد

آ ۳۱ ب ج د ه ز: بدین، و ح: درین

آ ۳۲ ز: نه از پی درد و داغ باشد؛

پی: د - بی

گرد آوریم بدستگیری	دانسته بدم که روزپیری
شاخ خشکم دهد نه شمشاد	اینم نه گمان که بخت ناشاد
مسکین دل مادرت بدنبال	۳۵ تو دشت گرفته زار و بیحال
دیوانه تو نیستی که ما نمیم	زینگونه که از تو در بلا نمیم
نزدیک شد آفتاب زردم	دریاب که عزم کوچ کردم
در جستن من عنان مکن سست	زان پیش که بار ره کنم چست
و ان هم نفسی که داشتی مرد	انگار گل ترا خزان برد
بگذار زمام دام و ددرا	۴۰ زینگونه مده بدیو خودرا
آن به که زدل کنی فراموش	یاری که نیایدت در آغوش
هیزم بود ارچه عود باشد	شاخی که برش نه زود باشد
باری بودش فراخ سایه	بیدار نهد ز میوه مایه

۳۳: روزی نیری؛ روز: ب- وقت

۳۴: و: آیم ۳۴: ب: ز: شاخ خشکم دهد (ز: نه) شمشاد،

و: ح: خار خشکم دهد به (ح: ز) شمشاد؛ ج: خشکم

۳۵: و: بودست گرفته زار و بیحال؛ آ: دست؛ ه: بیبال

۳۶: عزم: ب- عمر

۳۸: بار ره: ب- و- پاره، ج: بارگی ۳۸: ه: جستی؛ ج: د: مکن عنان

۳۹: ب: گل مرا، و: دل ترا ۴۰: دام: ج: ده و زح- دیو

۴۱: ح: کنی زدل

۴۲: ه: نزدیک

تو شاخ رسیده گشتی و تر  
 ۴۵ گرجفت شدی علاقه در  
 چون عشق بود بدل صوابست  
 نوفل که بمهرتست منسوب  
 در گلشن حسن سرو چالاک  
 خورشید رخی خدیجه نامش  
 ۵۰ جویندش و نوفل از تکبر  
 زان رسم وفا که در تو دیدست  
 در دل همه صحبت تو جوید  
 پرسد خبر تو گاه و بیگاه  
 گر سر بر ضاء ما کنی راست  
 فی سایه بمادهی و نی بر  
 شاید که نبودی این تحیر  
 مه در شب تیره آفتابست  
 دارد پس پرده دختری خوب  
 چون قطره آب آسمان پاک  
 پرورده بعصمتی تمامش  
 در رشته کس نه بند آن در  
 پیوند ترا بجان خریدست  
 وز شرم بروی تو نگوید  
 هم معتقدست و هم نگوخواه  
 آن خواسته زان تست بخواست

۴۴ ز: نه سایه بمادهی و نه بر؛ سایه: آب - میوه  
 ۴۵ - شدی: و - شد این ۴۵ - شاید که: آ - بودی که، ب: باشده، و: بردی و  
 ۴۶ و: ز دل؛ ح: بدل بود ۴۶ ز: تیر  
 ۴۷ - بمهرتست: ح - به مهتریست ۴۷ و: دختر  
 ۴۸ - سرو: و - چست ۴۸ - آب: و - پاک  
 ۴۹ و: خورشید رخی ۴۹ و: ز ح: بعصمت  
 ۵۰ آج ده وز: جویند (و: خوشت) ولیکن از تکبر، ح: جوینده ولیکن از تکبر ۵۰: در بسته، ز: کسی  
 ۵۱ - و: و - از: ز: دیده، ح: دیده است ۵۱ ج ده و: گزیدست، ز: خرید،  
 ح: خریده است ۵۲ - تو: ح - کس ۵۲ و: او ۵۴ - زان: و - آن

۵۵ هم مادر امید خاص یا بد  
 و ر خود زنی از خلاف تیری  
 گفتیم بتو غم نهانی  
 دیوانه که این حدیث بشنید  
 میخواست که از درون پرسوز  
 ۶۰ لیکن چو فسون پیر بدچست  
 گویند که بودی آن خطا کار  
 در خدمت هردو کام و ناکام  
 در پای پدر فتاد فرزند  
 با آنک خرد ز من عنان تافت  
 ۶۵ گردل شد از آن یار چالاک  
 هم جان پدر خلاص یا بد  
 بیجان شده گیر زال و پیری  
 از ما سخنی دگر تو دانی  
 دیوانگیش ز سر بجنبید  
 گردد بخلاف پاسخ اندوز  
 کرد از دم سخت دیور است  
 با مادر و با پدر و فادار  
 از خط رضا برون نزد گام  
 گفت ای دم تو مرا زبان بند  
 از رای تو روی چون توان تافت  
 پرورده تست آخر این خاک

۵۵- هم مادر امید: ج ده- مادر امید

۵۶- و: د و- حذف شده

۵۷- از ما سخنی: ب ز- از ما سخن و: ه ح: آیا (ح: اما) سخن

۵۸- ب ج ده: آن ۵۹ و: اندروز

۶۰- سخت: ز- گرم

۶۱- ب ج ده ز: بود؛ و ح: بود آن جفا کار

۶۲- و: ح- حذف شده ۶۳- رضا: ج ده- وفا؛ نزد: و- نزد

۶۴- خرد ز من: د- مرا خرد، و له در بالای مرا- بخط ریز کلمه- ز من- نوشته شده

۶۵- از آن یار: ه- آن از آن دو یار؛ و: ازین فقیر بی باک

با آن حق نعمتی که داری  
اینست چو خواهش الهی  
مادر پدر از چنان جوابی  
رفتند ز خانه با مدادان  
۷۰ بستند کمر بجست و جویی  
نوفل که بخاطر آن هوس داشت  
گشتند دو دل رسیده بی غم  
بردند ظرایف عروسی  
صد گونه نورد مهترانه  
۷۵ اسباب نشاط و مایه سور  
از گوهر و زرچیانک شاید  
واجب نکند حرام خواری  
تن در دادم بهر چه خواهی  
بر آتش دل زدند آبی  
پیش پدر عروس شادان  
کردند بپرده گفت و گویی  
پیش آمد و پاس آن نفس داشت  
رفتند بسوی خانه خرم  
بغدادی و مغربی و روسی  
دروای عروس و زیب خانه  
شهد و شکر و گلاب و کافور  
وز عود و قرنفل آنچه باید

۶۶ ج ده زح: با این؛ و: خدمتی

۶۶ و: نکنم، ح: نه بود

۶۷ ج: در دادم تن

۶۹- پیش: ب ج ده و ح- سوی، ز: نزد ۷۰، ۷۱، ۷۲: ۷۰، ۷۱، ۷۲- آ: ۷۱، ۷۰، ۷۲

۷۰ ج: گفتگویی آ ۷۱ و ح: این آ ۷۱ ه و: این

۷۳ ب: رفتند بیعانه شاد و خرم

۷۳ ج ح: طرایف، ز: طریف ۷۳- مغربی: ب- معبری

۷۴- صد: و- هر ۷۴ ج ده و ح: داروی ۷۶- از: و- وز

۷۶ ج ه: از عود و قرنفل (ه: قلفنر)؛ د: از

نوفل که از آن خبر شد آگاه  
 آراست بران نمط که دانی  
 اشراف قبیلہ را طلب کرد  
 ۸۰ داماد عزیز را درون خواند  
 بنشست فقیہ عیسوی دم  
 ہر محتشی و نامداری  
 چون نافہ گشاد گیسوی شام  
 در ہر طرف از علاقہ دُر  
 ۱۵ از روی عروس پردہ بر شد  
 در حجلہ لعبتان آذر  
 آمد بنوائی خوش آہنگ  
 شد باہمہ نزل بر سر راہ  
 روزی دوسہ برگ میہمانی  
 عالم ز نشاط پر طرب کرد  
 در پیشگہ بساط بنشانند  
 بنیاد نکاح کرد محکم  
 میکرد بقدر خود نثاری  
 مہ جلوہ کنان بر آمد از بام  
 شد گردن و گوش آسمان پر  
 داماد بپردہ خاص تر شد  
 بنشست فراز کرسی زر  
 بر چرخ رسید نالہ چنگ

۷۷- شد: و- باشد

۷۸ ج وز: بدان ۷۸ وزج: رونو

۸۰ ج دھ: نشاط

۸۴ و ح: از طوق نہرہ (ح: زرو) علاقہ در

۸۴- پر: دھ و- بر، ز: حذف شد

۱۵ و: در شد ۱۵- تر: ج دھ- در

۱۶ ج دھ: در حجلہ: و: در حجلہ چو لعبتان آذر

۱۷- آمد بنوا: ب- اہو بنوا: بنوائی: ہ- بنوائی، و: بنوائی

۱۸ ج د: چنگ، ب: حنک

چون گل ز نسیم نو بهاری	شد جلوه نمایت حصار ی
مجنون کن صد هزار مجنون	نازک بدنی چو در مکنون
مجنون میدید و آه میکرد	۹۰ هر کس بهوس نگاه میکرد
مجنون سخن از خیال میگفت	هر کس صفت جمال میگفت
مجنون ز سرشک دیده میرخت	هر کس گهری خریده میرخت
مجنون بهوای یار خود بود	هر کس ز طرب بکار خود بود
مجنون همه سوز در جگر داشت	هر کس شمع بسوز برداشت
میخواند دعاء سازواری	۹۵ هر کس بطریق دوستداری
و افسون خلاص خویش میخواند	او قصه جان ریش میخواند
میشست بگریه دست از آن ماه	میکرد بسینه یاد دخواه
تن حاضر و دل هزار فرسنگ	بیرون خوش و از درونه دلتنگ

۱۸ جدهوز: بنسیم ۹۱ و: میکند

۹۱ و: مجنون می دید و حال میکرد؛ ج: ان وصال ۹۲، ۹۳: جدهوز- ۹۲، ۹۳

۹۲ گهری: دح- گهری، ه: حذف شده؛ گهری خریده: و- در بنجیده

۹۲- ز: ب- نه، جدهوز: و

۹۳ جدهوز: ح: بطرب ۹۴ جدهوز: زسوز

۹۵: زطریق ۹۵ ب دوز: سازواری

۹۶- جان ریش: ب- و- خاص خویش؛ ریش: آخویش ۹۶: و افسوس

۹۸- و: و- حذف شده؛ ه: درون

۹۸- دل: و- صد

بیرون ترو تازه وزدرون زهر	چون حنظل بد ز ذوق بی بهر
او سوره نوح و تبت و بیس	۱۰۰ میخواند وان یکاد هر کس
او ناله عاشقانه میزد	مطرب ز طرب ترانه میزد
عفریت نماید ارچه حورست	از هم نفسی که دل نفورست
برمعه چو پر خوری زیانست	لوزینه که ساز و ارجانست
زهرش بود آب زندگانی	سیراب که شربتش چشانی
خارخسکش گل انگبین است	۱۰۵ مفلس که بکشت خوشه چین است
در پرده مه دگشت مستور	چون کرد عروس جلوه حور
زانجا بطرب سرای شاهش	بردند گهر فشان براهش
صدهدیہ بدامنش فشانند	در پرده عصمتش نشانند
هم خوابه شوند سرو و شمشاد	چون شد که آنک خرم و شاد

۹۹: ۹- حذف شده. ۹۹- حنظل بد: ز- حطله؛ بد: ب- حذف شده. ج دهج: تر

۹۹- وز: ب ج ده- ۹؛ وز درون: ح- اندرون

۱۰۰- وان: ب- واین ۱۰۰، ۱۰۰: ۱۰۰- ز- ۱۰۰، ۱۰۰: ۱۰۰ ولی در بالای ۱۰۰ حرف - خ- و در بالای

شماره ۱۰۰ حرف - م- نوشته شده؛ بیس: ح- بیس

۱۰۱ ج ده: بطرب ۱۰۲- از: ج ده- زنان ۱۰۳ ب د: سازکار

۱۰۳: ۹- درمعه؛ چو: آح- حذف شده؛ آدهز: کرانست

۱۰۵- مفلس: ۹- مطرب؛ ب: بدشت ۱۰۵ ج د: خارو

۱۰۶ ج ده ز: چون جلوه آن عروس چون حور

۱۰۷: ۹- زهرش ۱۰۷: ۵- براهش ۱۰۹- سرو و ده- هر دو



۱۱۰ مه در پی آنک کی شود جفت  
 از تخت شهی سبک فرو جست  
 از بس که گریست سینه پرتاب  
 دیوانه بدرد خور گرفتار  
 فی او همه شب غنود از سوز  
 شبگیر که ابر نو بهاری  
 ۱۱۵ از باغ نسیم صبح میجست  
 بر شخص فرو درید جامه  
 بر بوی گلی که بود بارش  
 بر نهد شد و طواف میکرد  
 دیوانه ز ماه نو بر آسفت  
 بر روی زمین چو خاک شد پست  
 شد نقش بساط شسته زان آب  
 حیران شده ماه نو دران کار  
 فی لعبت نو ز بخت بد روز  
 بگریست چو عاشقان بزاری  
 کان مرغ رسیده دام بگسست  
 هم کفش گذاشت هم عمامه  
 دامن نگرفت هیچ خارش  
 با خاطر خود مصاف میکرد

۱۱۰- مه: ه- فی: پی آنک کی: ب- که آنکه او: کی: و- کم

۱۱۰- ه: بماء

۱۱۳- نران: ب- از ۱۱۵-۱۱۳: ز- حذف شده

۱۱۳- شده: د- شد و

۱۱۴- از: آب- ازان

۱۱۴- نو: د- نو

۱۲۹-۱۱۶: ز- حذف شده

۱۱۷- بر: ح- هر

۱۱۸- ه: کارش ۱۲۰، ۱۱۹: ب- حذف شده

۱۱۹- ه: معاف

۱۲۰. سوزان غزلی که دل کز دریش  
 در پیش خیال ناله میکرد  
 مادر که شنید قصه دوش  
 ناخن زد و چهره غرق خون کرد  
 بیچاره پدر زپا در افتاد  
 ۱۲۵. گشتند موافقان و خویشان  
 آسیب زمانه چون در آید  
 از هر ستمی که در سر شتست  
 دوران بلا چو در رسد تنگ  
 اندیشه که گم کند هوس را  
 یارب که مباد هیچکس را  
 میخواند بحسب حالت خویش  
 وز خون جگر نواله میخورد  
 سوی پدرش دوید بهوش  
 دامن ز سر شک لاله گون کرد  
 هم شیشه شکست و هم خرافاد  
 زین واقعه جمله دل پریشان  
 از شاخ سمن خشک بر آید  
 ناآمد روزگار ز شتست  
 دیوانه بکودکان زندسنگ  
 یارب که مباد هیچکس را

۱۲۰ و: حاتی ۱۲۱ و ۱۲۲ و ح: میگرد

۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۴: آ - ۱۲۳، ۱۲۴: ب - ۱۲۳، ۱۲۴

۱۲۶، ۱۲۵: ح - ۱۲۶، ۱۲۵

۱۲۵ و: متابغان؛ و: آ - حذف شده

۱۲۶ و: کاسیب زمانه چون درآمد؛ ج د ه: درآمد

۱۲۶ آ و: از شاخ خشک سمن برآید (و: برآمد)؛ ج د ه: برآمد

۱۲۷ - ناآمد: ه - ناآمده، ح: از نامه

۱۲۸ - بلاچو: ب - چو بلاچو

۱۲۸ ج د ه: زند بکودکان؛ آ: جنگ

۱۲۹ - کند: د - حذف شده

# شَنیدن لیلی آوازها و دف تیز و آج مجنون و آواز آن حرارت سوخته شدن \*

گوینده این کهن فسانه      زان شعله چنین کشد زبانه  
کان شمع نهان گداز شب خیز      پروانه صفت بر آتش تیز  
چون یافت خبر که یار برگشت      و اندیشه دل قضا، سرگشت  
روزی دوسه در زخلق بر بست      و زخون دلش زمین جگر بست  
نزدیک بگردن از دم سرد      نی رعیت خواب و فی غم خورد

ب: ... حراره ... ، ج: شنیدن مجنون (ولی در بالای کلمه مجنون - کلمه لیلی - افزوده

شده است) دف از تزیج ... شدن و تریبیت کردن نامه بسوی مجنون ،

د: شنیدن آوازهای دف لیلی از تزیج مجنون و ... ،

ه: شنیدن لیلی آواز دف از برای تزیج مجنون ... سوخته شدن و هی، و ز: حرف شده

ح: ... حرارت سوختن و به آب تدبیر فرستادن نامه فرو نشانیدن آن آتش .

۱-۱۳: ز- حرف شده آ- کهن: ب- نگو آو: زین: کشد: آ- کند ، مپ: نراند

آ- گداز: ج- کندز آ- بر: و- چو

و: نراندیشه دل برای سرگشت: ح: قفائی

و: روز دوسه در زخلق در بست: ح: در بست آ- روز: د- در: دلش: آب- جگر

و: دی ۵- و: ب- حرف شده

آخرا که دل از شکیب فردست  
 غمناک به پیچ و تاب باشد  
 از تافتگیست رشته در پیچ  
 او خود غم عشق داشت بر کار  
 ۱۰ کبکی که شکسته بال باشد  
 چون رخنه فتد بیام خانه  
 بیمار که تب مدام دارد  
 چون غمزده را دران تحیر  
 بس کاندہ سینه شد قرونش  
 ۱۵ تیمار دلش بجان ننگجید  
 شد در پی آنک دل بکاود  
 ای دوست چه جای خواب و خوردست  
 بی غم همه شب بخواب باشد  
 کس تاب ندیده پنبه را هیچ  
 شد با غم عشق غیرتش یار  
 شاهین زندش چه حال باشد  
 برابر سیه نهد بهانه  
 طاعون رسدش چه طاقت آرد  
 از خوردن غم درونه شد پر  
 از دل بدهن رسید خونش  
 جان خود چه که در جهان ننگجید  
 وز غم قدری برون تراود

۶: و - حذف شده، جای صرع خالی است؛ ح: از شب تا روزن یا در دست

۷- همه: و - حذف شده

۸ج ده: پس تافتگی است رشته را پیچ؛ ح: رشته را

۸ج ده: ندید رشته را، ح: ندید

۹آ: داشی کار؛ ب د و: در کار

۱۰- کبکی: و - مرغی ۱۰۵ و: زندش ۱۲ ح: تب

۱۲ج ده و: زندش، ح: زندش ۲۷-۱۴: ز - حذف شده

۱۵ و: ننگجید ۱۵ و: ننگجید

۱۶- وز: آب - وان؛ ه: طراود

کاغذ طلبید و خامه برداشت  
 سوداء جگر بنامه میرنجیت  
 کاغذ چو تمام شد نوردهش  
 ۲۰ و انگه طلبید قاصدی چست  
 دادش که ببر بران خرابش  
 قاصد شد و ان صحیفه را برد  
 مجنون که بدید نامه دوست  
 بر جست و بیای قاصد افتاد  
 ۲۵ گرد از قدمش بدیده میروفت  
 زان ولوله چون دمی بیاسود  
 دید از قلم جراحت انگیز  
 ترتیب سواد نامه برداشت  
 خونابه ز نوک خامه میرنجیت  
 از خون دو دیده مهر کردش  
 کز باد بتک حرف میجست  
 باز آر و بمن رسان جوابش  
 و انجا که سپرد نیست بسپرد  
 میخواست برون فنادن از پوست  
 چون شاخ بنفشه در ره باد  
 چون گریه خویش پای میکوفت  
 بگشاد نورد نامه را زود  
 در دوده سرشته آتش تیز

۱۷ و : پرداخت

۱۸ ح : خون نابه ؛ ج ۵ : بنوک

۲۰ و : قاصد ۲۰ هـ : تنگ ۲۱ : هـ - حذف شده

۲۱ و : دادش که رسان آن چو یابش ؛ ببر آن ح - رسان به آن ؛ ب : بدان خرابهش  
 ۲۲ و : بان آ ۲۲ - شدوان ج ۵ هـ - ستدان ۲۲ - وانجا ج ۵ هـ جانی، و : آنجا  
 ۲۳ - بدید : و ح - شنید ۲۳ و : فناد  
 ۲۴ - و : آ - حذف شده ۲۴ - ره باد : آ - ده افتاد  
 ۲۵ ج : میرفت ۲۵ و : برگریه خویش پای میکوفت  
 ۲۷ - در دوده : ب - در دود ، ه : در دیده ؛ و : در دیده سرشت

# نامه‌نویسی از زو و زها و دل سوی مجنون و مظهری در از نزدیک بر آن آشنا عرض کردن \*

آغاز صحیفه معافی	بر نام خدای جاودانی
خلاق جهان به بینیازی	فیاض کرم بکارسازی
بر پای کن بلند و پستی	پروانه ده برات هستی
بر دامن گل نسیم گستر	در حمل صدف یتیم پرور
دل گشته از خزینه راز	سلطان خرد خزینه پرداز
آنرا که هدایتی رساند	اندازه کرا که واستاند

\* ج ۵: ... دل سوخته سوی ... عرض کردن، ه: (سخن پس از بیت شماره ۱۸ نوشته شده) ...

دل سوخته ... دل در دیدار آن آشنا عرض کردن، و ز: حذف شده،

ح: ... از دو دل ... و ماجرای دل دیده بر آن آشنا عرض کردن.

۱-۱۳: ز- حذف شده آج و: امانی آ آب و: آسمانی

آ- به: ۵- حذف شده آ ۳: پر پای

آ ۳: پروارده، و: پردازده؛ آ: برآه

آ ۴: حمل: و- بطن؛ یتیم پرور: ه- بیست گوهر

آ ۵: هم خازن و هم خزینه پرداز

آ ۶- اندازه کرا: و ح- حدی (ح: حد) که بود؛ ۱۰: ه- دل

وانرا که کند ز روشنی دور  
 وانگه ز خراش سینه خوش  
 کین نامه که هست چون نگاری  
 ۱۰ یعنی زمن ستم رسیده  
 ای عاشق دور مانده چونی  
 چونست سرت بیالش خاک  
 روزت دانم که شب نشانست  
 از من بکه میبری حکایت  
 ۱۵ گریه بره که میکنی ساز  
 در گوش که ناله میرسانی  
 بازار تو در کدام سو نیست  
 آن کیست که باز بغشش نور  
 خونابه فشانده از دل ریش  
 از دلشده به بیقراری  
 نزدیک تو ای رسن بریده  
 وی شمع ز نور مانده چونی  
 خون از رخ تو که میکند پاک  
 شبها سیاه بر چه سانست  
 یا خود ز که میکنی شکایت  
 دیده برخ که میکنی باز  
 در پای که قطره میچکانی  
 سیلاب تو در کدام جو نیست

۷- و: ج ۵۵ - حذف شده آج: بار

۸- و: و - حذف شده آج: فشانده

۹- این آج: رسن: و ح - زمین

۱۱- دور مانده: ه - دردمند آج: تابش، و: پاش

۱۲- خون: ح - خوی ۱۳، ۱۴: ح - ۱۳، ۱۴

۱۳- شب روانست آج: شبهایی فراق برچسبانست؟ ۲۸-۱۴: ز - حذف شده

۱۴- قبل از بیت شماره ۱۹ نوشته شده آج: انرا

۱۴- باخود: ح: باخود ز چه آج: برهی

۱۵- دیده: ب - خنده: و: برهی ۱۶: و - حذف شده

همدرد تو زین غم نهان کیست	غمناک تراز تو در جهان کیست
جایت بکدام خاکدانست	رویت بکدام آستانست
۲۰ تکیه بدر که میکنی خواست	بالین که تو که میکند راست
زنجیر بر کدام کوی	مجنون کدام خوب روی
جانت که هزار داغ دارد	تسکین بکدام باغ دارد
چشمت که بروی خاک خفته است	از نوک کدام خار سفته است
پشت توبه بستر ذلیلان	چونست بسایه مغیلان
۲۵ غمرا بچه شکل می شماری	شب را بچه روز می گذاری
تاظن نببری که من صبورم	نزدیک توام اگر چه دورم
غمناک مشو کم از تو غم نیست	بر سنگ سبوز شیشه کم نیست
دردت ز منست گرچه حالی	من نیز نیم ز درد خالی

۱۸: ج ۵۵ - حذف شده. آ ۱۸: ح: همدرد تو

۱۹: ه - حذف شده. ۲۰: و: بدری؛ ج: خواست

۲۰: گ: تو؛ و: ح - ترا؛ که: ج ۵ - حذف شده

آ ۲۱ - بر: ه - در، و: بری؛ ج: موی

آ ۲۲ ب ج ۵ و: جسمت که بروی (و: جسمت بروی) خاک خفتست

آ ۲۳ ب ج ۵ و: سفتست ۲۴ و: مقیلان

آ ۲۵ - شکل: ب - کار ۲۷: ج ۵۵ - حذف شده

آ ۲۷ - کم: ب ج ۵ و - که ۲۷ - سبوز: ح - هنوز

آ ۲۸ ج ۵ و: اگر چه؛ ب: نالی



پروانه کش است و خوشتر سوز	شمعی که بر آتش است تاروز
او هم به خاک میشود غرق	۳۰ آبی که بغرق میکشد فرق
دل دادن کس کجا کند سود	چون عشق دلم زد دست بر بود
از سوزن ورشته کی توان دخت	چون ز آتش تیز پرنیان سوخت
پیوند نشد بآب دندان	چون در ز حصار گشت خندان
وز اوج فلک گذشت دودم	بگذاخت ز سوز دل وجودم
باری قدمی فراخ داری	۳۵ تو گرچه ز عشق تنگ باری
دستی نزنند بدامنت کس	گر پیشروان شوی و گر پس
موقوف سرای درد مندی	مسکین من مستمند بندی
زندانی درد تا قیامت	خو کرده بگوشه ندامت
فرسوده محنت استخوانم	پرورده غم شد دست جانم

۳۲-۲۹: ز-خذف شده. ۳۰: و-خذف شده. ۳۱: ه-بفق؛ ج: برق

۳۰- او هم: ج-هم خود، ۵: هم او. ۳۲: و-خذف شده. ۳۳: ح: سوخت

۳۳- نشد بآب: ه- ز آبه آب

۳۴- سوز: و- دو

۳۵: ز عیش بر کناری؛ تنگ باری: ه- بر کناری، ح: تنگ و تازی

۳۵- باری: ه- بر خود؛ ب ج د ه ح: قدم، ز: قدری

۳۶: و: روی وگر

۳۷: سزای

۳۹: فرسوده غم

۴. تا بستر تو زمین شنیدم  
 گر حله بر آری از حریرم  
 چون سایه رود براه با من  
 گنج تو ز مایه گشت دریاب  
 گر هست ترائقین مرا نیست  
 ۴۵ گشتم بیگانگی چنان چست  
 هر خار که پای تو کند ریش  
 هر تاب که بر تو ز آفتابست  
 هر آبله کافتد برفتار  
 هر سنگ که پهلو تو خستست  
 ۵. هر کوه که جای تست غارش  
 من نیز همان زمین گزیدم  
 بینی همه نسخت حصیرم  
 فرقی نکنی ز سایه تا من  
 خورشید تو سایه گشت دریا  
 در هستی خود که هست یا نیست  
 کین هستی من ز هستی تست  
 من از دل خود برون گشتم نیش  
 سوزش همه بر من خرابست  
 از دیده من تراود آزار  
 اینک تن من از ان شکستست  
 بر جان و دل منست بارش

۴۱ و: بینی همه نسخه بحریرم؛ زح: نسخه

۴۲- نکنی: ج و- نبود

۴۳ ز: در تاب

۴۴ و: بر؛ ج: کز نیستی خودم که، ه: بر هستی و خود خود که

۴۵ ز: آب ه- نه، ج د ز: به

۴۶ و: من انزله برون گشتم نیش؛ ز: برو؛ ح: گشتم؛ ج د ه: بیش

۴۷، ۴۸ ز- حذف شده

۴۹ آ ج د ح: خسته ست (ج د ح: است)

۴۹ آ ج د ح: شکسته ست (ج د ح: است)

هر باد که از ره تو خیزد  
من بی تو چنین بغم نشسته  
تنهایی و گوشه و دردی  
مشغول بدین شکجه درد  
۵۵ آن سینه بی فراغ چونست  
ای خار چو پهلوش کنی ریش  
ای گرد چو بر تنش نشینی  
روای دم سرد من براهش  
اینم نه گمان که یار دلسوز  
۶ در کوی دگر همیزند گام  
گریار نو آمدت در آغوش  
بیگانه مشو چنین بیکبار

در سینه من غبار بیزد  
از هر که بجز تو روی بسته  
وز آب دود دیده آب خوردی  
کان گم شده را کجاست ناورد  
زندانی بی چراغ چونست  
از آتش آه من بندیش  
باران سر شک من ببینی  
خاشاک بچین ز تکیه گاهش  
شبها بوصول میکند روز  
با یار دگر همیکشد جام  
از یار کهن مکن فراموش  
آخر حق صحبتی نگه دار

۵۱ وزح: در دیده ۵۲- من: د- تن: و: بغم چنین

۵۲ ج ۵۵: وز: زهجه ۵۳ ج ۵۵: از ۵۴- گم شده: و- دلنده

۵۵ ج ۵: این، ح: وان؛ ه: این سینه بی فراغ چونست ۵۵ ه: بی فراغ

۵۶ ز: ای خاک؛ آ: پهلوش، ح: پهلوش

۵۷- من: ح- ما؛ ج: نه بینی ۵۸- ه: حذف شده

۵۸- روای: د- دود ۵۸- بچین: و- به بین

۶۲- مشو چنین: و- چنین شدی؛ ز: مرو

۶۳ ج ۵: نگهدار

روزی نه من و تو یار بودیم  
 گر باده و گرخمار بودیم  
 آخر خس و خاره‌م بکارست  
 گر لاله و سرودر شمارست  
 مفکن بدکان شیشه‌گر سنگ ،  
 ۶۵ گیرم که تراست لعل درچنگ  
 نتوان سرماکیان بریدن  
 گر تو خوشی از همای دیدن  
 درکش مکش نیاز مردن (۶)  
 کو آن نفس وفا شمردن  
 پس روی بتافتن زیاری (۶)  
 گفتن سخنی زدوستداری  
 چون باد برون شدی زخاکم  
 دیدی که بمعرض هلاکم  
 بیگانگی تمام کردی  
 ۷۰ بیگانه صفت خرام کردی  
 بخوابی و بیدی کشیدی  
 بسیاری جفا کشیدی  
 همخوابه نومبارکت باد  
 اکنون که بوصل خفته شاد

آ۶۳ ح: گر باده دگر، وگر: و-اگر

آ۶۳- روزی: ج- آخر: ح: من و تو نه یار

آ۶۴: در شمارست ۵۰: بیشمارست آ۶۴: بکارست

آ۶۵: مفکن: گر: ج- حذف شده آ۶۵: دیدن یی

آ۶۷- کو آن: ه- کران آ۶۷- در: و- از

آ۶۸ ج ۵۵ وزح: گفتی: ب: سخن آ۶۸ ج ۵۵ وزح: بتافتی

آ۶۹ ج: شدی برون ۷۱، ۷۲: ب- ۷۱، ۷۲

آ۷۱ ج ۵۵: بسیاری جفا کشیدی، و: بسیاری جفای من کشیدی

آ۷۱- بیدی: ز- زبها: ج ۵۵: و: چشیدی

آ۷۲- خفته: ز- کشته آ۷۲: همخانه: ح: تو

با این همه دوستدارو یاریم	با یار تو نیز دوستداریم
بخت من اگر زمن شد آزاد	آنرا که رسید یارا و باد
۷۵ او گرچه که دشمنیست در پوست	از دوستیت گرفتمش دوست
ممکن نشود چو بر عدو زور	شوریده بمانم ار کنم شور
چشمی که کند ستیزه با خار	بند دره روشنی بمسما ر
آن یار که دوست داشت یارم	دشمن بوم ار نه دوست دارم
گر تو نکنی بهر یادم	از تربیت غم تو شادم
۸۰ آنکس که زند ز عاشقی دم	از خوردن غم کجا خورد غم
آتش زده مرا بخرمن	ترسم که کنی گله هم از من
سیلی که زند طپانچه بر سنگ	خود ناله کنان رود بفرسنگ
چون باز کشتی زد دوست دامن	یارنجه شوی بگفت دشمن

۷۳، ۷۴: ج ده زح - ۷۴، ۷۳ ج ۷۳: ده ز: دوستدار یارم؛ وح: یارم  
 ۷۳ب: با یار تو یار تو یار و دوستداریم، ج: حذف شده و بجای آن ۷۸ نوشته؛ ده وزح: دوستداریم  
 ۷۴ج ده ز: بخت تو ۷۴- او: ج ده - من ۷۵ ح: دشمنیست ۷۵ ج: دوستی ات  
 ۷۶ه: ممکن نبود چو بر عدو زور؛ ج ده وزح: نبود ۷۷- ره: ب- در  
 ۷۸- آن: د- از ۷۸- بوم: ده ز- بود ۸۰ ب ج ده: ز عاشقی زند؛ ز: و- حذف شده  
 ۸۱- که کنی گله: و- گله کنی؛ گله: ه- فکر  
 ۸۲ ب و: با سنگ ۸۲ وح: ناله زمان  
 ۸۳ ه: بدوست، ۸۳- یارنجه: ج ده وز- یارنجه؛ ح: یارنجه شوی زگفت دشمن؛  
 ۴: شدی

عشق از تو مگر غبار خود رفت	کا زرده همی شوی زهرگفت
۱۵ مرغی که بشاخ دل نه بندد	طیره شود ارگلی بخندد
نگشاید این دل زبونم	کز گریه شدست اشک خونم
بگذشت چو زهر من ز ترپاک	تو دیربزی که من شدم خاک
درد تو رفیق جان من باد	هم خوابه خاکدان من باد
چون خوانده شد این ورق تماشایی	دلسوخته پخته شد زخای
۹۰ غلتید میان خاک لختی	چون باد زده کهن درختی
پس قاصد نامه را بفرمود	کار دقلمی و کاغذی زود
قاصد بسوی قبيله شد راست	واورد و سپردش آنچه درخواست
دیوانه ز راز پرده برداشت	میرخیخت غمی که در جگر داشت
اول بگه قلم گزاری	کرد از سرخستگی وزاری

۸۴: ج - حذف شده ۸۴ - از: ۵۵ - حذف شده؛ غبار: ج ۵ - عنان  
 ۸۴: ب ج ده ز: بهر ۱۵ و: به بندد ۱۵ ج ده وز: تیره  
 ۸۶: ب: بگشاید؛ این: و - ازین  
 ۸۶: ح: کز گریه گره شده است خونم؛ ب: کر؛ شدست اشک: ز - گره شدست؛  
 اشک: آ - حذف شده، ج ۵۵: بسته  
 ۸۹: دلسوخته: ب - وان سوخته ۹۰: میان: ۵ - بیان  
 ۹۲: واورد سپردش، ج ۵۵ ز: آورد و سپرد؛ و: سپرد آنچه او خواست؛  
 ۹۳: غمی: د - نفر، ه: می  
 ۹۴: و - حذف شده ۹۴ ز: گزاری

جوابِ نیشترِ مجنونِ مرفوعِ القلمِ  
 از سیاهی آبناکِ دیده جراحیّتِ فلکِ  
 لیلی را و نیشهای سر بسته از نوکِ قلمِ  
 خارِ دین و خونِ سوخته بر ورقِ  
 چکانیدن و دهانه جراحیّت را بکاغذِ  
 لیلی بستن \*

آغاز سخن بنام شاهی	کار است چو چرخ بارگاهی
خورشید فروز و انجم آرای	ببناکن عقل معرفت زای
سازنده گوهر شب افروز	روزی ده جانور شب و روز
دیباچه گشای باغ و بوستان	گویا کن بلبلان بدستان

۲: ... از سیاهی آب ناکرد دیده ...، ۵: ... و دهانه جراحیّت بستن،

ه: نامه نوشتن لیلی از دودهای دل سوخته سوی مجنون و ماجرای دل دزدیده بران آشنای جانی  
 عرضه کردن و جواب نوشتن مرفوع القلم از سیاهی آبناک دیده جراحیّت نامه لیلی را، و: حذف شده،  
 ز: نوشتن مجنون جواب لیلی را، ح: ... آبناک دیده نامه جراحیّت لیلی را ... بر ورق چکانیدن.

۱: ۲- قبل از سخن نوشته شده آب و: آغاز بنام پادشاهی

۲- و: ج د ه و ز ح- حذف شده ۲: معرفت

۳، ۳، ۵: ۳، ۳

۴: به بوستان



۵ برتر ز نشانه گاه فرهنگ  
 در مکتب کن صحیفه پیوند  
 صنع از کمر قضاش طرفی  
 زان صنع که کاینات چیزست  
 ۱۰ زین گونه ز نافه پوست کنده  
 کین قصه محنت از غمینی  
 یعنی زمن خراب رنجور  
 بگذر زمن عتاب روزی  
 من خود ز زمانه در هلاکم  
 اکنون که زدست شد عنانم  
 ۱۵ با تو بدلم دگر ننگجد  
 نزدیک شکستگان دلنگ  
 بر کن مکن جهان خداوند  
 حم ز حمد او دو حرفی  
 ملک ازل و ابد پیشیزست  
 پس بوی جگر برون فکنده  
 بر سیم بری و ناز بینی  
 نزدیک تو ای ز مردمی دور  
 چندم ز عتاب تلخ سوزی  
 تو نیز مکش بخون و خاکم  
 از طعنه چه میزنی سنانم  
 حقا که خیال در ننگجد

۵ و: نشاطگاه

۷ج ۵: هم ز احمد او شده دو حرفی، و ز: حامیم نهال (ز: زحمد) او دو حرفی؛ زحمد: ب- زجمل

۸ چیزست: ه- حرفست

۸- ملک: ب- قدر؛ پیشیزست: ه- شکر فیست

۱۱ ح: خراب و

۱۳- زعتاب: ج ۵ ه- بخواب، زح: بعتاب

۱۵، ۱۴، ۱۳: و- حذف شده

۱۳ ج ۵: بر هلاکم

۱۵- بدلم دگر: ب- بدلم اگر



باد ارچه گل آردم ز کویت  
 خواهم شب تیره با تو شینم  
 با جز توجّه کار تا تو هستی  
 عشق از دو صنم بود عنان تاب  
 ۲۰ جان رفت ز سینه در پر شد دیر  
 در سینه من که میکند سیر  
 نیلوفر تر که تازه رویت  
 یکدل ز تو شد غبار هر کو  
 خیر تو و پس درین دل گم  
 ۲۵ تا یکسرمو بود بجایت  
 گل ننگرم از برای رویت  
 تا سایه بر ابرت نه بینم  
 در قبله خطاست بت پرستی  
 چون دین ز توجّه دو محراب  
 نبود یکی میان دو شمشیر  
 اندیشه تست فی غم غیر  
 از چشمه خور نه ز آب جویت  
 بهر دگری دل دگر کو  
 یکدیده وانگهی دو مردم  
 یکمو نکشم سر از هوایت

۱۷ج: خواهم که شب؛ تیره: ه-تار؛ با تو شینم: ب- تا نشینم  
 ۱۷ج: چون سایه بر ابرت به بینم؛ ب: به بینم ۲۰، ۱۹، ۱۸: ۹- حذف شده  
 ۱۸- با جز تو: ز- جز با تو، ح: با غیر  
 ۱۹ج: چون دین؛ ج ۵۵ ز: چون دین محمدی بحراب ۲۰ج: ح: رفته  
 ۲۰ج: در: نبود یک نیام شمشیر؛ میان دو: ه- نیام  
 ۲۱: ب- حذف شده ۲۱ج ۵۵ و ز: میکنی  
 ۲۲ ز: نه؛ غم: د- حذف شده ۲۲- تر: ج ۵۵- من، ز: تو  
 ۲۲- تر: آ- حذف شده ۲۳: ۹- حذف شده  
 ۲۴ و: غیر از تو کسی درین دل گم؛ ج ۵: دلی

۲۵- یکمو: ب- موی، ۹: موی، هوایت: د- وفایت، ولی در نسخه - در بالای کلمه - و فلان بخار از هوا - ام نوشته شده

تا در سر شمع نور باشد      پروانه کجا صبور باشد  
 نزدیک بمردم زدوری      دور از تو و آنگهی صبوری  
 اینجا من و دلستانم آنجاست      آنجاست دلم که جانم آنجاست  
 من تنگدلم تو در دل تنگ      صحبت دو مکن بمنزل تنگ  
 ۳ آنرا که دو یار در دل آید      شک نیست که دل فراخ باید  
 گر کرد سپهر بی طریقم      تهمت زده دگر رفیقم  
 نمی خواهش دل مرا بران داشت      کز قبله به بت نظر توان داشت  
 بنشانند مرا چنین بر آذر      حکم پدر و رضاء مادر  
 مهری که بسینه داشت رویم      بر روی پدر چگونه گویم  
 ۳۵ آن یار که جز تو در کنار است      سروست و مرا درخت خار است  
 گر گل بودم بدیده یا خار      اولیتر از آن که روی آن یار

۲۷- دوستان: آ- دراز، ج: ره کر، د: وه کر، ه: وانگه

۲۸ ج ۵۵: دل روانم

۲۹- تو در دل: و- چون منزل

۳۰- که دل: آ- دلی؛ که: ب- حذف شده

۳۱ ز: نه؛ ج: برین، ح: بدان

۳۲ ج ۵: کز کعبه نظر به بت؛ ۵۵ ز: کز کعبه ۳۴ ز- حذف شده

۳۵- آن: و- وان، ز: هر؛ جز: ب- بی

۳۵- و: ز- حذف شده ۳۶، ۳۲ ج ۵۵ ز- ۳۶، ۳۲

۳۶ ج ۱: اولی تر؛ ۵۲: بار



بی قیمت و قدر و خوار و کاهان  
 بیدار برای آخرین خواب  
 امروز که من بدین خراشتم  
 جان کز تو زخم غم خورد  
 ۵۰ آن دل که کشد ز دوست دامن  
 یاری که برد ز صحبت یاز  
 در کوی تو دل که بوی جان یافت  
 گریه باز بیابم آن دل گم  
 جان نیست بموی تو گرفتار  
 ۵۵ مرغی که پرش بریخت از تن  
 گرجان ز پی رحیل شد چپست  
 چون مرکب کور پادشاهان  
 چون اشتر عید و گاو قصاب  
 تو نیز مزن بدور باشم  
 تن نیز درین شکنجه خم خورد  
 ناچار خورد قفای دشمن  
 ماخوز شود بسک اغیار  
 گم گشت چنانک کم توان یافت  
 ندهم بیه آن گهی بمردم  
 خواهیش ببند و خواه بگذار  
 بیهوده بود قفص شکستن  
 غم نیست که جان من غم تست

۴۷، ۴۶: ۹- حذف شده

۴۶ ج ۵ ه: بی قیمت و قدر، کاخواهان ۴۶ ح: پادشاهان

۴۷- بیدار برای: ج ۵ ه- بیدار (ه: بیدار) زبهر، ز: بیدار زبهر

۴۸: ۹ دین ۴۹: ۹- حذف شده ۴۹ آ: مهید؛ زخم: ز- زهر

۴۹- تن: ز- جان ۵۰ ج: آندم که ۵۰- ناچار: ۹- ناگاه ۵۰- بر: ج ۵ ه- بود

۵۵ ه: با خود نشود بسک اغیار؛ ماخوز: ۹ ح- منظوم؛ ج: بسک

۵۳ ج ۵ ه: چون باز ندانم این دل گم ۵۳ ج ۵ ه: بدهم همه

۵۴: ۵ ج ۵ ه- حذف شده ۵۴- ۹: ز- حذف شده

۵۵- پرش: ح- قفص ۵۶- که جان: ج ۵- زجان، ه: بجان

جان حیف بود بهاء این غم  
 هر جا که کنم نشست یا خاست  
 شبها ز غمت بسوز من کیست  
 ۶۰ همسایه نخفت از آه سختم  
 خوابم نه دگر ز بعد ماهی  
 در خواب چو دامن تو گیرم  
 خفتن چو بجز چنین ندانم  
 فریاد که دل و بال من شد  
 ۶۵ برخاک در تو سنگسارم  
 بین برتن من نشان خاشاک  
 آخر غم تست چون زخم کم  
 چون در نگر غم تو آنجا است  
 من دانم و شب که روز من چیست  
 و ز خواب ابد نخاست بختم  
 یا بزم ز خیال تکیه گاهی  
 بیدار شوم ولی بمیرم  
 میترسم از آنک خفته مانم  
 رسوائی من جمال من شد  
 و رسنگ طلب کنی ندارم  
 چون هندسه بتخته خاک

۵۷ حیف: و- خوب ۵۷- زخم: ج ۵۵- غم: کم: ز- دم

۵۸ ح: خواست ۵۸- در: و- می

۵۹ ز: شبها، غمت: ج: بغمت: ه: بروز

۵۹ ج ۵۵: من دانم و من بروز (ه: بسوز) من کیست: شب: ز- من

۶۰ ح: ز آه: و: و خواب آید: و: ز: و: ح: ه: نخواست

۶۱ ح: خوابم نه اگر زیاد: اهی: ب: مگر

۶۲، ۶۳: ج ۵۵- و- ۶۳، ۶۳

۶۲ ج ۵۵: خفتن بجز این دگر ندانم

۶۴: و- خفته: ۶۴ ز: خیال

۶۵: و- خفته: ۶۶ ه: درتن

پشتم که رقم هزار دارد  
 از خار مرا کبودی تن  
 پهلوئی بنفش من نگر چیست  
 چون تن بفراق اسیر باشد  
 ۷۰  
 بارنج خودم چنان خوش افتاد  
 اشتر که بخار خوی دارد  
 آن مرغ چه ترسد از بطانه  
 من بردر تو غبار در چشم  
 ۷۵  
 تو پای زخار بن نگه دار  
 گرتیغ زنی بر آستانم  
 از من بگمان چنان رمیدی  
 جدول زخراش خار دارد  
 گویی زده اند جمله سوزن  
 چون ابروی و سمه کرده تست  
 خار و نخسکش حریر باشد  
 کز راحت کس نیایدم یاد  
 حلوا دهیش چه روی دارد  
 کوخار خورد بجای دانه  
 نی نی غلطم که خار در چشم  
 دامن ز غبار من نگه دار  
 من بنده بدوستی همانم  
 کز کوی وفا عنان کشیدی

۹۶۷: جدول

۹۶۹- بنفش من نگر: ب- بنفش کرده؛ د- بنفش من نگر چیست؛ ه- دگر

۷۰- و: آب ج ز- حذف شده ۷۳، ۷۲: و- حذف شده

۷۲۳: حلواش دهی؛ ه: روی

۷۴- برده: و ج- دورن

۷۵: ترکار؛ آ ج ه: نگهدار ۷۵ آ ج ه: نگهدار

۷۶- بر آستانم: ب- وگر سنانم ۷۶ ج ه: همانم

۷۷ ز: رمیده

۷۷ ز: کشیده

تو فارغ و دل بسی فغان زد  
 آسوده که با فراغ دل زیست  
 ۸۰ باغی که خزان ندیده باشد  
 یاری که دلش ز مهر پاکست  
 ترکی که بر آهو افکند تیر  
 شاهین که دهد کلنگ را خم  
 برداشته ام ز خویشتن دل  
 ۸۵ چون بر سر گنج پاس دارم  
 شب رو که برد زبانه نور  
 بر ماه طپانچه چون توان زد  
 او کی داند که سوز من چیست  
 برگ و گلش آرمیده باشد  
 او را زگزند من چه پاکست  
 خوشدل شود از هلاک نخجیر  
 از رنج دلش کجا خورد غم  
 بسم الله اگر کنند بسم  
 از تیغ چرا هراس دارم  
 جلاد بدشمنه هست معذور

۷۸، ۷۸، ۷۸، ۷۸، ۷۸

۷۸ و: تو فارغ و من دل زریان کرد

۷۹- من: ح- دل

۸۰- و: ج ۵۵ و- حذف شده

۸۲- ترکی: ج ۵۵- ترسم

۸۲ و: بود؛ هلاک: ج- هوای

۸۳- شاهین: آ- شیری؛ ب: کلنگ را دهد

۸۳ ج: بجای خورد- ابتدا کلمه خورم- نوشته شده و پس بالای م- حرف - و- اضافه گردیده است

۸۵- تیغ: ه- نفع؛ تیغ چرا: و- تیغ کجا

۸۶: ز- حذف شده

۸۶ و: شب رو که رود ز بانه پر نور



برکشتن من چو کامکاری	مردار شدن چرا گذاری
میشی که زجان فتد بتاپاک	هم تیغ شبان سرش بردپاک
شد سوخته جان ناشکیم	تا کی بزبان دهی فریم
۹۰ بس ابر که تند سر بر آرد	آواز دهد وی نبارد
دلها بستیزه خست نتوان	قاروره بره شکست نتوان
بر بیگنه آنکه شد ستم سنج	آخر بود از فدا متش رنج
درزی که بتاب رشته پیوست	مالد بفسوس دست بردست
آن گرگ بود نه آدمی زاد	کز خوردن آدمی شود شاد
۹۵ فریاد که خوردیم همه خون	زین فتنه خلاص چون بود چون
زنجیر گسستن است کارم	موی ز تو بگسلم نیارم

۱۸ ج ۵۵ هـ : بظاپاک ۹۰ ، ۸۹ : ج ۵۵ ز - ۸۹ ، ۹۰  
 ۱۹ ج ۵۵ هـ : دلسوخته جان و ناشکیم ۹۱ : و - خزن شده ۹۴ - ۹۱ : ز - خزن شده  
 ۹۱ ج ۵۵ هـ : بس کار بستیزه جست نتوان ۹۱ ب : قاروره پیر  
 ۹۲ ج ۵۵ هـ : آخر زدنش بهم (د : نه هم) بود رنج ، هـ : آخر زدنش بهم بردیج ؛ و : برد  
 ۹۳ ، ۹۴ : ح - ۹۳ ، ۹۴  
 ۹۴ - گرگ : ب - دیو  
 ۹۴ - آدمی : هـ - دیگری ، و ح : خون دی ۱۰۶ - ۹۵ : ز - خزن شده  
 ۹۵ - خوردیم همه : ج - خوردیم ، د : خوردیم ، هـ : خوردیم  
 ۹۵ - بود : و - نیم ۹۶ هـ : یارم  
 ۹۶ و : موی ؛ د : نکسلم ؛ هـ : نکسلم بیارم



گرم نکشی بوصل بویم	کم زانک نگه کنی بسویم
بردار ز مطرح هلا کم	افتاده رها مکن بخاکم
چون ثبت شد آنچه بود شایان	وان نامه در دشت بی پایان
۱۰۰ تاریخ فراق یاورش کرد	عنوان سرشک بر سرش کرد
بسپرد بقاصد سبک سیر	تا بستد و بر پرید چون طیر
برد آن ورق و بنا زین داد	غنچه بکنار یا سمین داد
چون نامه بدید ماه بی صبر	از نو میدی گریست چون ابر
بگشاد و بخواندش بسنجید	در هر رقیمی بدرد پیمید
۱۰۵ از پوزش و عذر بیکرانش	تسکین تمام یافت جاننش
از خواندن نامه چون پرداخت	تعویذ گلوی خویشتن ساخت

۹۷ و: گرم که کشتی بوصل بویم، ح: ندھی ز وصل؛ بویم: د-سویم

۹۷ ج: کنی نظر بویم؛ د-ه: کنی نظر، و: نظر کنی

۹۸ ج: مکن رها

۹۹ چون ثبت: ج-د-ه-نوشته؛ و: آنکه؛ ه: شاهان

۹۹ ج-د: کان؛ ه: آن ناله و در دشت بی پایان

۱۰۰ ه: تاریخ فراق باورش کرد؛ و: تاریخ؛ ج: باورش، ح: پادش

۱۰۰ ه: تا بستد و برید باطیر

۱۰۴ ج-د-و: بگشاد و بخواندش و بسنجید؛ و: ب-خ-ه: بسنجید

۱۰۴ و: از هر ورق؛ رقی: ج-د-ه-ورقی

۱۰۵ ج-د-ه: از پریش؛ و: و-ح-خ-ه: حرف شده

عزیمتِ دروستانِ جانسوی مجنون  
 و اول انری یواغ کوه بافتیون در  
 حلقه مری ملک در آوردن و سلیه  
 گرفتن او از درختان سایه دار و  
 چون باد سوی باغ درویدن و آهنگ  
 مرغان باغ کردن و با بلبل گلبانگ  
 زدن \*

چون نافه گشاد باد نروز      بشگفت بهار عالم افروز  
 ابر از صدف سپهر یکسر      در گوش بنفشه ریخت گوهر  
 سرو از علم بلند پایه      بر فرق سمن فلند سایه

ب: ... باغ درمیدن و ... ، ج: ... بسوی مجنون ... در حلقه مردان در آوردن ... و چون باد

هر سو دمیدن و ... ، د: ... بسوی مجنون ... مردمان آوردن و سایه دار چون باد هر سو دید

ه: ... بسوی مجنون ... از درختان سایه دار ، و ز: حذف شده

ح: ... از درختان سایه دار ... و با بلبل نالان گل بانگ زدن .

۱-۱۱: ز- حذف شده آح: کشاد

۳- سرواز: و- سرو- ولی بالای یس- حرف- ز- افزوده شده

۳- سمن: ب- چمن ، و: گل او؛ ح: فلند

از شبم گوه‌رین شمایل	۵ غنچه بدر آمد از شبستان
آراست گلوی گل حمایل	بید از سر خنجر گهر دار
پر شیر شدش ز ابرستان	نازک تن لاله دلفروز
شد بر سر یاسمین گهر بار	با شاهد و می نجسته نامان
لرزنده شد از نسیم نوز	هر کس بغزیت تماشا
گشتند بهر چمن خرامان	۱۰ هر کس شده در کنار آبی
مجنون ودلی رمیده‌ها شا	هر کس بسوی چمن شتابان
مجنون خراب در خرابی	هر کس صنی چو گل در آغوش
مجنون رمیده در بیابان	هر باد که از بهارش آمد
مجنون رمیده خار بردوش	هر گل که شکفته دید بر خاک
بگریست که بوی یارش آمد	
کرد از غم دوست پیرهن چاک	

آج: از شبم عنبرین جلاجل ؛ و: گوهر ؛ ۵هـ: جلاجل

آج ۵هـ: آراست گل از گلوی حایل

۵و: شدست ؛ هـ: ز ابرستان ؛ آج: دلا فروز، هـ: دلا فر

۷و: نرزه شده ؛ ۸: چمن ؛ ب- طرف

آ، ۹: ۵هـ- ۹، ۹ ؛ آج ۵هـ و ج: دل

۱۰: ج ۵هـ- حذف شده، ۱۱، ۱۲: ج- ۱۱، ۱۱

۱۱- چمن ؛ و- کسی ۱۲- ۲۶: ز- حذف شده، آج: در آغوش

۱۲- رمیده ؛ ب- همه زخم ۱۳- باد ؛ ج- خار ؛ هـ: آید

۱۳هـ: آید آج ۱۴هـ: در خاک

۱۵ یگروز درین چین بهاری  
 باخود بهزارجان گدازی  
 پیرامن او زخونیش و پیوند  
 آنکس که بکوه ودشت خو کرد  
 آه که خورد بدشت خاشاک  
 ۲۰ مرغی که ز سبزه داشت مفرش  
 مردی که گرفت میل صحرا  
 او بود و غنی و باد سوری  
 یاری دو ز محرمان درش  
 بودند بکوه ودشت پویان  
 ۲۵ صحرا چو غبار می نوشتند  
 در کوچ گهش جمازه راندند  
 میگشت بگرد چشمه ساری  
 میخواند نشید عشق بازی  
 حاضر نه کسی مگر ددی چند  
 زو انس نشاید آرزو کرد  
 باشد جو خانه نزد او خاک  
 زندان قفس کجا کند خوش  
 در خانه بری رود بصفراً  
 کز دور پدید گشت گردی  
 خونابه زداء روی زردش  
 آن گم شده را بخاک جویان  
 تا بر سر خلوتش گذشتند  
 وز دور جمازه را نشانند

۱۶- بهزارجان: ج ۵۵- غزلی بجان ۱۶: ح می گفت؛ نشید: و- نوید

۱۷- پیرامنی ۱۷- مگر: د- بجز: ه- مگر کسی

۱۸: ح: بدشت و کوه

۲۰: ج ۵۵: بسبزه

۲۱: مردم: ج ۵۵: مردم که گرفت خو صحرا، و: مردم چو گرفت میل خضراء؛ ح: خضرا

۲۲: از خانه بری رود صحرا؛ ح: بصحر - باد

۲۳: کز دور پدید؛ آب: بدید ۲۳: ح: یار؛ دوزن: ه- وز

۲۴: ح: وان ۲۵- غبار: ج- بغار ۲۶: ج ۵۵: از

رفتند پیاده پیش مجنون	ریزان زدو دیده درمکون
دیدند بگوشه خرابی	غولی بکناره سرابی
زنجیر زهدمان گسسته	در حلقه دام و دد نشسته
۳ از دامن پاره خاک می بخت	وز دیده تر سرشک میرخت
گفتند که ای رفیق چونی	در خون جگر غریق چونی
آخر چه شدت که وارمیدی	وز صحبت دوستان پریدی
خو باز گرفتی از همه کس	با شیر و گوزن ساختی بس
زینسان نبرند آشنایی	مردم نکند چنین جدایی
۳۵ هر جنس ز مردم و دد و دام	در صحبت جنس گیرد آرام
قمری که نوای عشق سجد	بازاغ نشانیش برنجد
بوم آید سوی بوم منخوس	طاوس بجلوه گاه طاوس
تو مردم و دانشی ز حدیش	چونست که با ددان شدی خویش
برخیز که گل شکوفه نو کرد	دلها بنشاط می گرو کرد

۴۱-۲۷: ز- مدن شده. ۲۷- پیش: و- سوی ۳۰ ج ۵۵: ... پاره اشک میرخت

۳۰: و: از دیده در: تر: ح- در. ۳۱- گویند

۳۱ آه: خوئی ۳۲ ح: شدی؛ وارمیدی: و- آرمیدی

۳۲: ۵۳۲: رمیدی ۳۴ و: ویشان نبرند آشنایی ۳۴ و: نکند

۳۵: ۵۳۵: دد دام ۳۶ ج: ندای ۳۶ و: باداغ

۳۷ و: بوم آمد سوی بوم منخوس؛ بوم: ه- بزم

۳۸- و: ه- و ح- مدن شده. ۳۸ و: شوی

۴. وقت چمنست و بوستان هم ما منتظریم و دوستان هم  
 امروز اگر می چو یاران باشی بمراد دوستداران  
 گلگشت چمن کنیم چون باد باشیم بروی یکدیگر شاد  
 بینی رخ دوستان جانی بی دوست مباد زندگانی  
 مجنون زد و دیده آب بگشاد وانگه گره جواب بگشاد  
 ۴۵ گفت ای شب و روزتان همه سور بادا شبستان ز روز من دور  
 من کز عمل جهان شدم فرد بازم بجهان چه جاء ناورد  
 پیرایه من اگر چه زشتست چون خوی گرفته ام بهشتت  
 زان گونه ببانگ بوم شادم کز بلبل مست نیست یادم  
 دردشت چنان خوشست خان کز باغ کسان خبر ندارم  
 ۵. غولی که بدشت خو پذیرد در باغ بریش جا نگیرد

آب ج ۵: چمن است

آ ۴۱: باران ۵۶-۴۲: ز- حذف شده.

آ ۴۳: بینی: و- بیش آ ۴۴: بگشاد

آ ۴۴: وانگه گره از جواب بگشاد

آ ۴۵: گفت ای همه روزتان همه سوز: ح: در زیر- تان- بخاطر زکله شما- انزور: همه: ب- و- بهم

آ ۴۵- دور: ه- روز: آ ۴۶ ج ه: چنان

آ ۴۷ ج ۵ ح: ویرانه آ ۴۹ آب ح: دردست آ ۴۹ و: کر

آ ۵ ج ۵ ه: بومی که بدشت خو پذیرست: ح: پذیرد

آ ۵- جا نگیرد: آب- سایگیرد: ج ۵ ه: سایگیرست

آنرا که خیال یار باشد  
 بگذارد چمن که یار من نیست  
 یاران ز چنان جواب دلروز  
 گفتند که ای نشانه درد  
 ۵۵ شک نیست که روی یار دیدن  
 لیکن گل تو که رشک باغست  
 گه گه که دلش بگیرد از کاخ  
 هر جا که بنفشه ببوید  
 هر خار که دید جان بکاود  
 ۶۰ هر فاخته که بر کشد آه  
 آید بچمن چو نازنینان  
 با سرو و گلش چکار باشد  
 وان گل که مراست در چمن نیست  
 رانند بسی سرشک جانسوز  
 زندان دلت خزانه درد  
 خوشتر ز گل و بهار دیدن  
 او نیز دران چمن چراغست  
 جان تازه کند بسبزی شاخ  
 از قامت تو فسانه گوید  
 و اندوه ترا برون تراود  
 از سوز غمت زند علی الله  
 با هم نفسان و هم نشینان

۵۱- و: ج- حذف شده.

۵۲- آب ح: بگذرد که (ب: گروی) چمن چو یار من نیست؛ که: و- چو

۵۳- ز چنان جواب: ج- ز جواب آن؛ ۵۳ج: رانند نزد دیده اشک دلسوز

۵۴- ای: ه- این ۵۵- و: ه- حذف شده.

۵۶- گل تو: و- آن گل نو ۵۶ب: درین

۵۷- ز: حذف شده. ۵۷- بسبزی: و ح- بسبزه و

۵۸- تو: ج ۵- او؛ ه: او افسانه جوید

۵۹- و: اندوه تو نران برون تراود

۶۰- از سوز غمت: ه- از سوخته



ایشان همه بانشاط هم رنگ	او گوشه گرفته بادل تنگ
برخیز مگر زبخت روشن	بینی گل تازه را بگلشن
مجنون که شنید نام مقصود	بر شد ز دلش بر آسمان دود
۶۵ با هم نفسان ز جای برخاست	بر ناقه نشست و محمل آراست
رفتند از آن خرابه پویان	در جلوه گه نشاط جویان
یاران عزیز در چمن گاه	بودند نشسته چشم در راه
دیدند چو روی عاشق مست	گشتند ز رفق بر زمین پست
در خدمت آن غریب دلریش	کردند بشاشتی ز حد بیش
۷۰ گرد از رخ نازکش نشانند	در صدر تنعمش نشانند
هر کس ز دل رمیده ترسان	میکرد نوازشی دگرسان
او دل بولایتی دگر داشت	خی از خود و نی ز کس خبر داشت

۶۲ ب: بیک رنگ ۶۲ و: تو؛ ه: گوش؛ آ: بادی  
 ۶۳ - مگر: و- و نگو، ح: یکی ۶۳ - بینی: د- یعنی، و: بین آن  
 ۶۴ ج: پر شد؛ و: پاشید دلش، ه: با آسمان  
 ۶۵ د- ه: برخاست ۶۵ - محمل: ج- مجلس ۶۶ ه: بویان  
 ۶۸، ۶۷، ۶۸ - و: ۶۷، ۶۸ - چشم در: ه- بر سر؛ ب: دوز؛ بر راه  
 ۶۸ - ز رفق: ه- از رخ ۶۹ - غریب: ب- رفیق، و: رخ؛ عزیز  
 ۶۹ ج: ه: بشارتی ۷۱ ج: د- و: پراسان  
 ۷۱ ج: نوازش ۷۴، ۷۵، ۷۳، ۷۲ - ح: ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵  
 ۷۲ ج: د- و: رخ؛ بولایت ۷۲ ز: نه از خود و نه؛ خی ز کس: و- از کسی



نی رنجه شدونه گشت خشنود  
 یاران بنشاط و عیش سازی  
 ۷۵ ایشان بشراب و دوستگانی  
 مطرب غزلی کشیده دلکش  
 هر ناله که زد زجان ناشاد  
 چون خوشدلیش بفرق برشد  
 از حلقه دوستان برون جست  
 ۸۰ میرفت ولی بتاب گشته  
 دیوانه و مست و عاشق زار  
 کا زار و نوازشش یکی بود  
 او بادل خود بعشقبازی  
 مجنون و سرشک ارغوانی  
 مجنون بنشید خوشبخت خوش  
 هر کس که شنید کرد فریاد \*  
 یکباره ز خویش بیخبر شد  
 ز نجیر برید و رشته بگست  
 ناخورده قدح خراب گشته  
 با این سه حرف چون بود کار

۷۴-۷۳: ز-۲۴، ۲۳ و: فی رنجه شده ز کس نه خشنود؛ زح: نه

۷۳- و: ج- حذف شده ۷۴- و: ح- حذف شده ۷۵- ایشان: ز- جمله؛ و: ۵۵ و ج- حذف شده

۷۵- و سرشک: و- سرشک ۷۶- ۷۷: و- ۷۶، ۷۷

۷۶ ب: کشید؛ و: غزل نشید ۷۶ ه: مجنون شنیده گشت دلخوش

\* ج: ابیات ۶۸-۶۲ با تغییر ناچیزی که در پائین نظر میسرید بعد از بیت شماره ۷۷ تکرار گردیده است:

۱- در موع تکرار بجای ابیات ۶۳، ۶۲، ۶۱، ابیات ۶۱، ۶۳، ۶۲ نوشته شده.

۲- در موع تکرار بعضی از کلمات تغییر یافته است. مثلاً: در مصرع ۶۳ بجای - بینی - کله - یعنی،

در مصرع ۶۵ بجای - مجلس - کله - محمل و در مصرع ۶۸ بجای - زرق - کله - برفق - نوشته شده است.

۷۸ ح: خوش دلش؛ بفرق: ج- بغمز، ه: بغمز ۷۸ ح: یکبار

۷۹- برون: و ح- بدر ۷۹- رشته بگست: و- بند بگست؛ رشته: ح- بند

۸۱- عاشق: آ ه- عاشق و، و: خامش و

دما نش بدست ماند و اورفت	یاری که گرفت دامنش تفت
رفتند تکی و باز گشتند	آنان که ره وفا نوشتند
سوی چمنی کشید تنها	او سایه برید از آن چمنها
چون در پرطوطی تدروی	۸۵ بنشست بزیر زاد سروی
جانرا بشکيب چاره میکرد	در لاله و گل نظاره میکرد
در جسته صوت خویش میجست	دید از سر شاخ بلبل مست
بر یاد سمن سرود میگفت	دل در غم گل بخاری سفت
چرخ بنمود عاشقانه	مجنون ز نشاط آن ترانه
مجنون بمیان وجد و حالت	۹۰ مرغ از سر سوز درمقال
داد انده سینه را روایی	چون دید نشان آشنایی
با غمزدگان بناله همدست	گفت ای ز شراب عاشق مست

۸۲ و: مفت ۸۲ ب: دامنش؛ ه: دما نش نزدست رفت و اورفت؛ ماند: ز- ما  
 ۸۳ ز: آنها که ۸۳ ب ج ۵ ه و: یکی، ز: یکی  
 ۸۴ ح: بزین ۸۵ ب: ه: دربر، و: در پی؛ ح: تدروی  
 ۸۶ ز: دلا؛ و: پاره  
 ۸۷ ج ۵ و ح: بلبل ۸۷ آ: در جسته، ب ز: در جسته (ز: خسته) صوت  
 خویش می خست، و: در جستن صوت خویش میجست؛ ح: در جستن  
 ۸۸ و: در دل گل بخاری سفت؛ در غم گل: آ- در بر غم  
 ۸۸- بر یاد: و- با باد ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۸۹، ۹۰- و: ۹۱، ۹۲، ۹۰  
 ۹۱ ج ۵ ه ز- خند شد. ۹۱ و: دوایی

سازت که نوای جان نواز نیست  
 در موسم گل که نوکنی ساز  
 ۹۵ من با تو بعشق هم شرابم  
 بوی کشم و کنم خرابی  
 چون زمزمه و فاسگالی  
 چندین که بهر چمن گذشتی  
 گر چون گل من ببوستانی  
 ۱۰۰ گو تا به تبرکش ربایم  
 چون سرو من آید اندرین باغ  
 گوی ز زبان من دعایش  
 و آنکه بعبارتی که دانی  
 کای دعوی مهر کرده با من  
 ۱۰۵ دور از تو ز من نمانده جز پوست

محبوبه گشای عشق باز نیست  
 بس عشق کهن که نوشود باز  
 زیرا که تو مست و من خرابم  
 فریاد ازین تنک شرابی  
 بهر گل بی وفا چه نالک  
 در گرد گل و شکوفه گشتی  
 دیدی سمنی و ارغوانی  
 که بردل و گه بدیده سایم  
 تا در دل لاله نوکند داغ  
 بوسی بهزار عذر پایش  
 این قصه بگوش اورسانی  
 و آنکه ز وفا کشیده دامن  
 دوری و نعوذ بالله از دست

۹۳ و: ساری که نوای جان نواز نیست

۹۴- نوکنی: ج ۵۵- میکنی: ح: توکنی ۹۴- نوشود باز: و- گردد آغاز

۹۵- زیرا: ز- نرازو ۹۵-۹۶: و- ۹۶، ۹۵

۹۶ و: بوی ۹۶- زمزمه: ب- من ز پی

۱۰۱: و- خند شد. ۱۰۳ ج ۵۵: آنکه ۱۰۴: از: کا

۱۰۵ ج ۵۵: دور از تو نمانده ام بجز پوست: ز: نماند

۱۰۵ اب: نعوذ و بالله: از دوست: ج ۵۵- ایدوست

بر بوی گل آمدم درین گشت  
 ورنه چه کمست خار در دشت  
 گلزار که بیرخ تو بینم  
 آن به که بکنج غم نشینم  
 روزی که درین چمن نهی پای  
 بر نطح شکوفه خوش کنی جای  
 در هر طرفی بتازه روی  
 پوشیده نشان من بجویی  
 ۱۱۰ هر خار که خون ناب دارد  
 سیخش زدلم کباب دارد  
 لاله که بدل گره شدش دود  
 از آه منست آتش آلود  
 نرگس که ز قطره بست گوهر  
 از درد منست چشم او تر  
 ازرق که بنفشه را بدوش است  
 از ماتم من کبود پوش است  
 رخسار سمن که زرد سان است  
 از گونه زرد من نشان است  
 ۱۱۵ سوسن که چنان زبان دراز است  
 از من بتو در بیان راز است  
 وان غنچه که خون درو بصد بوست  
 آن هم جگر منست در پوست

۱۰۶ ا: ب: آمدی؛ ج: ۵۵؛ د: بدین؛ آ: دشت

۱۰۶ ا: ج: ۵؛ و: رنی، ز: وزهر

۱۰۷- گلزار: ب- گل باز، و: هر باغ

۱۰۸ ج: ح- حزن شده آ: ج: برین

۱۰۹- ۵: و: و- و: آ: ب: بدلم

۱۱۱ ج: شدش گره ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴ ج: ۵۵-ز- ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

۱۱۵ ج: ۵-وز: در میان، ۵: در میانه

۱۱۶ آ: ۵-ه: پوست، ب: پوست، ز: بگل-توس، ج: و: پوست

۱۱۶: ۵: وان

هر سبزه که گرد آب رسته  
 هر جا که ازین دو چشم بخواب  
 دامن مکشی زجوی خونم  
 زینسان چمنی چو پرتاوس  
 ۱۲۰ چه سود خرامش تو در باغ  
 او در سخن از درونه ریش  
 پیغام رسان بگریه تر بود  
 مجنون دل از آه پاره میکرد  
 ۱۲۵ مجنون ز وفا فسانه میگفت  
 مجنون نفسی ز شوق میزد  
 مجنون غزل فراق میخواند  
 از اشک منست روی شسته  
 در چشمه نشان خون دهد آب  
 رنجه مشوی زبوی خونم  
 افسوس که بیتو بینم افسوس  
 چون جلوه کبک بنگرد زاغ  
 بلبل بنشاط و بازی خویش  
 پیغام پذیر بخیبر بود  
 بلبل بچمن نظاره میکرد  
 او بادل خود ترانه میگفت  
 او زمزمه بذوق میزد  
 او نیز باتفاق میخواند

۱۱۲- اشک: د- رشک، ه: درد

۱۱۸ و: ازان آ ۱۱۸ ج ۵۵: در چشم

۱۱۹ ج ۵۵ و زح: نکشی آ ۱۱۹ ج ۵۵ و زح: نشوی

۱۲۰- بیتو بینم: آ- هست بی تو

۱۲۱ آ: سگرد، ب ۵۵: ننگرد

۱۲۳- و بازی: ج ۵۵- بازی، ز: بازی، و: و نعره، ح: نعره

۱۲۴، ۱۲۵ ج ۵۵ ز- ۱۲۴، ۱۲۵ آ ۱۲۵- ز وفا: ج- ز وفا

۱۲۶ و: بذوق آ ۱۲۶ و: بشوق، ز: ز ذوق

۱۲۷ ج: غزلی

مجنون ز سرشک لاله میسخت  
 چون دید که گفته ناصوابست  
 ۱۳۰ نالید می زبخت ناشاد  
 دامن ز گل پیاده پرداخت  
 در کوه شد و بتیغ بر شد  
 باز آن ددگان که صف شکستند  
 از آب دو دیده بی مدارا  
 ۱۳۵ میریخت ز دیده سیل اندوه  
 بی سنگ ز دوری دل تنگ  
 گویی که ز رنگ چهره زرد  
 گنجینه دل متاع دردست  
 او با گل و لاله عشق میبخت  
 قاصد نه میاچی جوابست  
 وز سایه سرو جست چون باد  
 بر خار پیاده رخس می تاخت  
 پیکان فراق را سپر شد  
 گردش چو سپهر حلقه بستند  
 میداد گهر بسنگ خارا  
 چون ابر بهار بر سر کوه  
 میسود فتاده روی بر سنگ  
 بر سنگ عیار زره میگرد  
 پیرایه عشق روی زردست

۱۲۸: سرشک

۱۲۹ ج ۵ و: بمیاچی، ز: میاچی ۱۳۰: ز- خذ شده

۱۳۰: وز: ج ۵ و- در ۱۳۱ و: دامن بگل و پیاده می تاخت

۱۳۱ ه: بخار پیاده عشق می باخت: آ: پیاده: ج ۵ عشق می باخت: و: بی باخت

۱۳۲ ج ۵ و: بر کوه ۱۳۳ ه: دو کمان

۱۳۴، ۱۳۵: ه- ۱۳۴، ۱۳۵: ج- خذ شده

۱۳۴ ه: ز: وز آب، ح: او ز آب

۱۳۵، ۱۳۶: ح- ۱۳۵، ۱۳۶

۱۳۶ ج: می بود: ه: میبود فتاده روی در سنگ

دَلِّدَانِ مَجْتُونِ سَكِّي رَا كِه دَر  
 كَوِي دَلْدَانِ دِيْدِه بُوْدُو و بَانِزَوِي  
 خُوْد رَا طُوْقِ كِرْدَن اَوْ سَخْتَنِ  
 تَن اَسْتَحْوَانِ شُدِه رَا كِرْدَن دِهَانِ  
 وَ مَزْدِ كِرْدَن اَوْ كِرْدَن وَ بَرَبَكِ  
 چَرَبِشَن اَوْ اَخْتَنِ \*

يکروز بگاہ نیمروزان      کا نجم شد از آفتاب سوزان  
 گردون زحرارت تهوزی      در سایه خزان پشت کوزی  
 آتش زده گشت کوه و کان هم      تفسیده زمین و آسمان هم

ج: ... گزندندان او کردن او کردن و ... ،

د: ... شده را مزد دهان و گزندندان او کردن ... ،

ه: ... شده را گزند دهان و مزد دندان و زبان خویش نواختن ، و: ... سوز شده ،

ز: ... سگی را روزی در کوی ... و مزد دندان ،

ح: ... دلدار بود ... شده را گزیده دهان ...

آ - شد از: ه - شده ، و ح: شده از آ: زحرارتی

آ - پشت کوزی: ج - ز نقش توزی ، د: ز نفس سوزی (ه: توزی) ، و: بسینه سوزی

آ آب وز: گشته ؛ کوه: ج - دشت



جایی نه که دیده رابر خواب	ابری نه که تشنه رادهد آب
۵ مرغان چمن خزیده درشاخ	در رفته خزندگان بسوراخ
خورشید چنانچ تیزی اوست	بگشاد چومار از آذنی پوست
در حوضه خشک از آتش و تاب	صد پاره شده زمین بی آب
دردشت سرابهائ کین توز	چون وعده سفلگان جگرسوز
مرغابی از آرزوی آجی	خون خورده بگردهر سرابی
۱۰ ریگ از بپخته در کرائی	چون تابه بروز میهمانی
از گرمی ریگهای گردان	پر آبله پای ره نوردان
هر کس بچنین هوای ناخوش	در حجره سرد کرده جاخوش
مجنون بکنار هر سوادى	گردنده بسان گردبادى
افروخته روی و تن بخون غرق	در آتش و آب مانده چون برق
۱۵ بالاش زغم دو تاه گشته	رخساره ز قف سیاه گشته

آ۵ ه: کنه؛ و: کنه دیده را بود؛ برد: پ- بود: ۴ ه: ابری که نزد شننا؛ و: که نه

۵- مرغان: ه- مرغان چمن؛ ج و: خریدگان، ه: چرندگان

۶ ج د ه ز: چنانکه تو- ماران: د- باران: ج ه ح: نر

۷ ج د ه: نر؛ و: وز- حذف شده آ و: دردست؛ ج: شلهای، ه: سرابهایی

۹ ج د: نر آ ه: ریگ از بپخته در کرائی

۱۰ از: روز آ ه: رنگهای گردون؛ ج د: گردون ۱۲: د ه- حذف شده

۱۳ ح: باخوش ۱۳- گردنده؛ و ح- می گشت

۱۴، ۱۵: ج د ه ز- ۱۴، ۱۵ آ از: رو؛ بخون: آ- نخوی



هر جا که رسید کرد زاری	بگریست چو ابر نو بهاری
هر سو که شنید بانگ رودی	یا خاست ز گوشه سرودی
مستانه برقص پای بفشرد	که زنده شد و گهی فرو مرد
گاهی ز سلب درید پیوند	که پوست زتن بگاز بر کند
۲. آمد قدری چو در سرش هوش	گشت از همه حالتش فراموش
با این صفت رمیده خویان	ناگه بقبيله رفت پویان
میگشت چو بنمودان بهرسوی	خونابه روان زدیده چون جوی
دید از طرف گذر بسوی	غلطیده سگی بکنج کویی
خارش زده و خراش خورده	وز پهلوئی خود تراش خورده

۱۷- سو: وز- جا ۱۷: ۹: تا، ۵: خواست  
 ۱۸- ۱۹، ۲۰، ۱۸- ۱۹، ۲۰، ۱۸- ۱۸- فرو: ب و- همی  
 ۱۹: ز: کار سوب دریده پیوند  
 ۱۹- زتن بگان: ح- تن فگار: ج: ز: بکار د: ه: بکار د پر کند؛ ب و: می کند  
 ۲۰- ج د: ه: بر سرش ۲۰- از: ب ج د ه و ح- آن  
 ۲۱ و: جویان  
 ۲۲- بیخودان: ب- بیخودی، ج د ه و: بیدلان؛ آ: زهر؛ ز: سو  
 ۲۳: ز: جو  
 ۲۳- دید از طرف: ه- از هر طرفی؛ ج د و ح: از طرفی  
 ۲۳- غلطیده؛ بکنج: و- بغاک ۲۴- خورده: ه- کرده  
 ۲۴: از پهلوئی خود تراش کرده؛ ج ه: کرده

وز سلخ تنش چومیش قصاب	۲۵ درگرد سرش چو فرق نقاب
نه خشم و نه عفو مانده روی	بگذاشته صلح و جنگ را پی
گشته شکمش همه تهی گاه	خم یافته در تهی گمش راه
دندانش زخنده باز مانده	از دم دهندش فراز مانده
شویان بزبان جراحت خویش	سر تا قدمش جراحت وریش
لیسیدن دست و پای کارش	۳ بی لقمه گلوی لقمه خوارش
در پیش دوید و دیده تر کرد	مجنون چو بحال او نظر کرد
وافکند ز زر بگردنش طوق	پیچید بگردنش بصدوق
می شست بگریه زارش	بگرفت برفق در کنارش
وز پای و سرش غبار میرفت	جایش ز کلوخ و خار میرفت
میکرد باستین سرش پاک	۳۵ دامن تبهش فکنده در خاک
که در کف پاش دیده مالید	که پیش رخس بگریه نالید

۲۵- فرق: ه- کرد ۲۵- وز سلخ: ب- در پیچ؛ وز: ج ۲۵- در: ه؛ میش و قصاب  
 ۲۶- صلح: ج- خشم؛ و: جنگ و صلح ۲۶ آب: بی خشم  
 ۲۷ ب: غم ۲۸ ج: هنش ۲۸ ج ۵۵ ز: بخنده  
 ۲۹- و: آب خفته ۲۹- شویان: ه- شوید ۳۰ ج: خارش  
 ۳۱ ج: بکار او ۳۲ ه: وافکند، ح: وافکند؛ ز: بگردنش ز زر  
 ۳۳ ج: بوفق بر کنارش؛ ۵۵: بوفق  
 ۳۴- کلوخ و: و- گلوی ۳۴ ز: پا؛ ه: پای سرش  
 ۳۵ ب: خفته ۳۵ ج ۵۵ ز: فکند، ح: فکند ۳۵ و: سرش باستین

گاهش بهرگشت دایه	گاهش بدست کرد سایه
بوسید سرش برفق و آزم	خارید برش بناخن نرم
گفت ای گلت ازو فاسرشته	نقشت فلک از نو نوشته
۴. هم نان کسان حلال خورده	هم خورده خود حلال کرده
کرده زره حلال خواری	با منم خویش حق گذاری
جانت ز حلال خوارگه مست	واسودگیت حرام پیوست
میلی نه بخفتن از شتابت	بیداری عین عین خوابت
پیکار پذیر پاسبانان	بیدار کن خراسبانان
۴۵. ایمن ز تو پاسبان بهرسوی	معزول ز تو عسس بهرکوی
از سایه تو رمیده نقاب	چون سایه که او رمدمهتاب

۳۷. و: گبر سرا و نکند سایه ؛ ۵: بدشت  
 ۳۸. ج: بوق و آردم ؛ ۵۵: بوق ؛ ۳۸: تنش  
 ۳۹. ز: ای دلت ؛ ۳۹: آب ج ۵ و ج: از وفا  
 ۴۰. کسان: ۵- سگان ؛ ز: کرده  
 ۴۱. ج ۵: بجلال ؛ ۴۲- و: و- خن شده  
 ۴۳. و: میت ؛ ۴۴، ۴۴: و- ۴۴، ۴۴  
 ۴۴. ج ۵: بیکارترین ، ۵: بیکارترین ، و: بیدارترین ، ز: پرکارترین  
 ۴۴. ج: حراسبانان ، ۵: حراس بانان  
 ۴۵. و: ایمن ز تو پاسبان بهرسو ؛ ج ۵: سو ؛ ۴۵: ج ۵: ز: کو  
 ۴۶. ج ۵: ز- خن شده ؛ ۴۶: و: که آورد بهمهتاب ؛ ج: وارمد

شب روز دست بپویه معذور  
 دزدی که شد از دهانت خسته  
 از خاستن شب سیاهت  
 ۵. در کف وفا چوراه برده  
 در صعبت صدق گشته تاج  
 صد روزه خوش بزیر پایت  
 ورگشته شبان گوسپندان  
 از سرکشی تو در جوانی  
 ۵۵ تو پیش جوان و مست بوده  
 معشوقه خسروان بنخچیر  
 چون دیو ز حلقه فسون دور  
 الا بگزند جان فرسته  
 میمون شده خواب صبحگاهت  
 نغزوده بچشم اگر نمرده  
 که سابع بوده گاه رابع  
 در روزه گه بهشت جایت  
 از گرگ ربوده مزد دندان  
 سگبان تو کرده شیربانی  
 وز شیر و پلنگ جان ربوده  
 و افکنده بدوش زلف زنجیر

۴۷ ب: شب و روز تو شد ز پویه معذور، و ح: شب رو که نزد دست تو به معذره (ح):

تست معذور؛ معذور: ج- معزول ۴۸ ه: شد نزد که از زبانانت خسته

۴۹ و: خواستن ۵۰ ز: حذف شده

۵۱- کف: آ- کوی؛ ج: در زیر- بر ۵۰- کل- جسته- علاوه شده

۵۰ آ: نغزوده، ج ۵۵: نغزوده، و: نغزوده بچشم اگر نغزوده؛ ح: نمرده

۵۱ ج ۵۵ و: ز: گه رابع بوده گاه سابع آ ۵۲ ب: روزه که، ج ۵۵: روزه گهی، ح: روزه گه

۵۲- گشته: ز- بوده

۵۴- تو: ب- بتو؛ ج ۵۵ و: پاسبانی

۵۵- پیش: آب- شیر، ز: تر و آ ۵۵ ج ۵۵ و: ز: ان

۵۶ و: بردوش گرفته زلف زنجیر

بوده همه وقت گردنت پر  
 از تک زدنت بدست زوی  
 آهو که از و جگر خورد شیر  
 ۶. بر تخته پشت هر شکاری  
 عالم شده در فن دد و دام  
 صد خون ز لب چکیده بز خاک  
 و امروز که بازماندی از کار  
 گرتو سگی از سرشت دوران  
 ۶۵ کو سلسله تو تا زیاری  
 باری بز نم بهر و پیوند  
 از طوق زر و علاقه دُر  
 هر گنبد تو بیشت گوری  
 تو بی جگرش فلکند در زیر  
 تعلیم گرفته روزگاری  
 زان کرده خرد معلمت نام  
 وز لوث خیانتت دهن پاک  
 خواری همه را مرانه خوار  
 اینک سگ تو منم بصد جان  
 در گردن خود کشم بزاری  
 با تو بموافقت دمی چند

۵۷- بوده: و- کرده

۵۸- از: ب- آن: ج و: بدشت: ح: بدشت روزی ۵۸ ح: یوزی

۵۹- ز: خورد جگر: آ: سیر ۵۹- بی: ژ- از

۶۰- گرفته: ج- دو دفعه نوشته شده و یکی تم زده شده است.

۶۱- و: زان رو کرده معلمت نام: ح: کرد ۶۲ ج و: صدخوی: ب ح: در خاک

۶۲- لوث: آ- گوشت: ح: جنایت

۶۳- و: ج ۵۵ و ز ح- خذ شده

۶۵- زیاری: ب- بیاری، و: برای ۶۵ و: در گردن جان کم نثاری

۶۶ و: آرم بطریق مهر و پیوند: ه: بزیم

۶۶ ز: بموافقت

هرچند شکار کار من نیست	کس در هوس شکار من نیست
آنک از سگ کو شکار جوید	گویی که ز مرده کار جوید
لنگی که بتک دو انیش تیز	در اول تک بماند از خیز
۷. جوله چه برد تنسته را نام	این جمله تنست و آن همه گام
پای تو که گشت بر در یار	بر چشم منش سزا است رفتار
پشت تو که سودش آن کف پاک	حیف است و هزار حیف در خاک
چشمت که بر آن ستانه سودست	بر روی زمین چرا غنودست
از حسرت آنک چشم آن ماه	دیدست بجانب تو که گاه
۷۵ خواهم که شکافم این دل تنگ	در وی کشمت چو لعل در سنگ

۶۷- هوس: و- طلب ۶۸ ج ۵۵ زح: آن کز: و: آن کز سگ او  
 ۶۹: ۵- حذف شده ۶۹ ج ۵: لیکن بتک اردو انیش تیز: و: کبکی که  
 ۷۰: و ز- حذف شده ۷۰ ج ۵۵: جوله (۵۵: جوله) که بود: تنسته: ب- تنده  
 ۷۲: و آن جمله بتست در همه کام: ۵: جمله تنست: تنست: ب- نشست  
 ج: تکست: ح: زبان همه ۷۱- گشت: و- رفت ۷۱: منست  
 ۷۲ و: سود: آن: ج ۵۵- از ۷۲ ز: حیفست هزار حیف بر خاک:  
 و: ب ج ۵- حذف شده: و ج: بر خاک  
 ۷۳ ج: دران: ز: بر آستانه سوده: ح: سوده است  
 ۷۳ ز: غنوده: ح: غنوده است  
 ۷۴ ج: دیده است  
 ۷۵: شکاف

نخاكت بمره فشانم از پای  
 هستم من و تو هر دو شب گرد  
 دل نیست که از ره صوابی  
 دارم جسدی گسسته جانی  
 ۸. چون باز گذر کنی در آن کوی  
 هر که جگریت بخشد آن یار  
 هر خس که برو گذارد گامی  
 هر جا که نهاد پای روشن  
 خواند چو ترا درون دهلیز  
 ۱۵ زنجیر خودت نهاد چو بردوش  
 روزی اگر آن بت پری چهر  
 در دیده کشم که هست از آن جای  
 لیکن تو بناله و من از درد  
 در خدمت تو کشم کبابی  
 گردل کشدت باستخوانی  
 بر خاک درش نهی زمین روی  
 یادی بکنی ازین جگر خوار  
 از من برسانیش سلامی  
 بسیار ببوسی از لب من  
 یادش دهی از سگ دگر نیز  
 از گردن من مکن فراموش  
 دستی بسرتو ساید از مهر

۷۷ ز: اما

۵۷۹: جسد؛ و: جسد شکسته

۸۰: و: کنی گذر بآن

۸۰: و: رهش زمین نهی

۸۱: و: هر جا جگریت به بخشد آن مار

۸۱ ب و: کنی (و: بکن) از من؛ ز: کنی؛ ه: از آن

۸۲ ج: بره؛ و: ح: بران گذار (ح: کشاد)؛ ب: گزارد، د: گذار

۸۳- بسیار: وز- زرنهار

۱۵- خودت: ب و ح- زرت



آگه کنیش ز مهر جانم      وین قصه بگویی از زبانم  
 کای آهوی ناوک افکن مست      یک تیر تو وز آهوان شست  
 از تیر تو جان آدمی زاد      روزن شده همچو دام صیاد  
 ۹۰ آن کز پی صید تو زند گام      خود را فلکند بحلقه دام  
 هر کز پی تو شود کمان گیر      بر سینه خویشان زند تیر  
 تا طره بخون دلیر کردی      از غمزه شکار شیر کردی  
 چشم سیهت که بی نظیرست      آهوی سیاه شیر گیرست  
 تو شیر کشتی بهر شکاری      مردم ز سگان کیست باری  
 ۹۵ بگذار که چون سگان نهانی      باشم بدرت بیاسبانی  
 دم لابه کنم بر آستانت      نالم بوسیلی سگانت

۱۸۲ ب: این

۱۸۱ ج: کان؛ و: نافه؛ مست: ه- چشم

۱۸۰ ه: یک تیر، آهوان آن خشم؛ توو: ب- ز توو، ج: د: ز تو

۹۰: ز- حذف شده

۹۱- کز: ز- کس، ح: کان، ۹۲: ز- حذف شده

۹۳- بی نظیرست: ز- شیرگیرست

۹۳: بی نظیرست

۹۴- مردم: و- مجنون؛ سگان: ج- د- شکار، ز: شمار

۹۵: بگذار، ۹۶ و: کمان؛ د: آسمانت، ۹۶: نالم؛

و: ح: مالم بوسیله (ز: به طفیلی)؛ ب: بر سیلی، ج- د: بطفیلی



با آنک بود فغان من زار      آنجا که تویی ترا چه آزار  
 مهتاب که نور پاک دارد      از بانگ سگان چه پاک دارد  
 هر چند که دارم از عدد بیش      داغ سگی تو بر دل ریش  
 ۱۰۰ هم میطلبم فراغ دیگر      دل میکشدم بداغ دیگر  
 گیرم نه بهردی سلیم      آخر بدرت سگ قدیم  
 گرنیست چنانم ارجبندی      کز زلف خودم قلاده بندی  
 کم زانک ز نعمت حضورم      سیراب نظر کنی زدورم  
 من خود ز حیات خود بگویم      دیگر توجه میزنی بچویم  
 ۱۰۵ در خانه گرم نمیگذاری      باری ز درم مران بخواری  
 و رلقه نبی دهی بچنگم      باری مزین از کرشمه سنگم  
 زینسان شغبی بکار میکرد      دیوانگی آشکار میکرد

۹۷- فغان: ز- مقال ۹۷: ز: زانجا که

۹۸: و: سگی ۹۹: ج: د: خویش

۱۰۱- بهردی: و- ز بهر دل ۱۰۱: و: سگی

۱۰۲: ه: هست ۱۰۲- کز زلف: ج- کر لطف ۱۰۳: ز: برویم

۱۰۴: ز حیوة: بگویم: ج- چه گویم، ۵: ز: بگویم

۱۰۴- دیگر: و: ح- آخر: ج: ۵: برویم، ز: بگویم

۱۰۵- خانه: ه- خاک

۱۰۶: ز: کر لقمه: ج: د: طعمه، ه: طعنه

۱۰۶- کرشمه سنگم: ب- گرم بسنگم

او بر سر این فسانه درد      و انبوه بگرد اوزن و مرد  
 هر کس بنظاره چنان زار      مانده بتختیر اندران کار  
 ۱۱. نادان ز سرگوشه خندان      درگریه زار دردمندان  
 بیغم که دلش گره نبندد      ازگریه پرغمان بخندد  
 آنرا که نه سینه داغ باشد      داغ دگرانش لاغ باشد

✽ ج: بجای ابیات شماره ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ - قرار گرفته  
 و پس از افزودن:

تو فراغ و دل بسی فغان نبرد      بر ماه طپانچه چون توان نبرد  
 آسوده که با فراغ دل ز نیست      او کی دانند که بسوز من چیست -

بیت های شماره ۱۱۱، ۱۰۹ - نوشته شده است

۱۰۸ - فسانه: ب - فسانه از

۱۰۸ ب ج د ه ز: و انبوه (ه: انبه) شده گرد

۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷ - حذف شده

۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸ - حذف شده

۱۰۹ - چنان: ه - دران

۱۰۹ - اندران: ج - انچنین، ۵۵: انچنان

۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰ - ح: ۱۱۲، ۱۱۱

۱۱۱ ج د: بخندد

۱۱۲ - نه سینه: ج - ز سینه، ۵۵: بسینه، ح: بدل نه

۱۱۲ و: دگریش

در یخ چوکس آتشی فروزد  
 از یخ بترست سینه سرد  
 ۱۱۵ آنکو دل غیر دید ناخوش  
 از گل بود ار چراغ خانه  
 گل بهتر از آن دل گل اندود  
 آن سوخته پیر دوزخ آشام  
 حاصل بچنان نظاره گاهی  
 ۱۲. پرسید یکیش از آن میانه  
 گرید بگداز اگر نسوزد  
 کز گریه کس نباشدش درد  
 آتش زنش ار نگیرد آتش  
 آتش زنیش زند زبانه  
 کز شعله کس نباشدش دود  
 خوش گفت که سوخته به از خام  
 مجنون شکسته میزد آهی  
 کای کرده ز عافیت کرانه

۱۱۳- کس: ه- گر

۱۱۳ ج ۵: گرید بگداز (د: بگداز) اگر بسوزد؛ گرید: ز- اید؛ ح: گر؛ و: سوزد

۱۱۴: ج ۵- حذف شده

۱۱۴ ب: پنبه

۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵: و- (۱۱۶- حذف شده) ۱۱۸، ۱۱۵

۱۱۵ ج ۵: آن کز (د: کر) دل غیب (ه: عیب) دید ناخوش؛ ح: دیده

۱۱۵- زنش ار: ج ۵- زن اگر. و: زنیش؛ ح: بگیرد

۱۱۶ ج: آن گل بود آنرا؛ ار: آج- از، ه: این

۱۱۷ ب- حذف شده

۱۱۷- دل: و- پی؛ دل گل: ه- گل پر

۱۱۷- شعله: و- گریه؛ کس: د- دل

۱۲۰: و: یکی؛ ح: نران

این سگ سگ کیست اندرین گرد	وین غم غم کیست باچنین درد
خون بهر که میخوری بدینسان	وز بهر که میکنی چنین جان
سگ را چه خبر که کام تو چیست	یا نیک و بد پیام تو چیست
اورا چو ز عقل نیست تمکین	تعظیم ویت چراست چندین
۱۲۵ دیوانه بدرد پاسخش داد	کای از غم من دل تو آزاد
طعم چه زنی بسگ پرستی	من نیز سگم ز روی هستی
مرده ز غمی که کم ندارد	سگ بهتر از او که غم ندارد
ور نیز بی پای سگ ز غم بوس	زان پای خورم نه زین لب افسوس

آ۱۲۱: ۵۵۱۲۱: آن؛ ج و: آن سگ سگ کیست اندران (و: اندرین درد)

آ۱۲۲: ۱۲۲: چيست ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۲: ج - حذف شده

آ۱۲۳: ۱۲۳: خون: و - غم ۵۵۱۲۳: و: انا

آ۱۲۴: ۵۱۲۴: بانیک و زبند، و: بانیک و بدش، ح: بانیک و بید: د: با؛ ه: وز

آ۱۲۴: ۱۲۴: ویت: د - دلت؛ چراست: آ - مدار

آ۱۲۵: ۵۱۲۵: کای از دل تو غم من آزاد، و: کای از غم تو دل من آزاد

آ۱۲۶: ۵۱۲۶: مستی

۱۲۷: و - حذف شده

آ۱۲۷: ۱۲۷: ج د ه و ح: مردم

آ۱۲۸: ۱۲۸: و که: د ز - آنک؛ غم: ه - کم

آ۱۲۸: ۱۲۸: و ح: گر من تیر پای

آ۱۲۸: ۱۲۸: پای: ز - لب؛ خورم: ج د ه و ح - بود

پیش در یار من گذشتست	کین پا که بشهر و کوی گشتست
دیدم گذران بیدیده خویش	۱۳۰ روزیش بکوی آن پری کیش
کش دوست گرفتم از پی دوست	تعظم و یم نه از پی اوست
آهو طلبم بود ز آهو	مهمان چو سگ آیدم ازین کو
با بوی گلم چکار باشد	از یار چو بهره خار باشد
شورید بسان شوره بختی	نالید بدین ترانه لختی
میرفت و ندیده در چپ و راست	۱۳۵ پس گریه کنان ز جای برخاست
وز دل بستاره تیر میزد	برکوه شد و نفیر میزد

آ۱۲۹: گشته ، ح: گشته است آ۱۲۹: گذشته ، ح: گذشته است

۵۱۳: دیدم گزان

آ۱۳۱: از پی دوست

۱۳۲: ح - حذف شده

آ۱۳۲: مهمان سگان آهوان کو ؛

و ح : از ان

آ۱۳۳: آن یار چو بهره خار باشد

آ۱۳۴: ح ۵۵: برین

آ۱۳۴: آب ۵۵: ز: شوریده بسان شور بختی ؛

شوره : و ح - شور

آ۱۳۵: و: میرفت بیدیده از چپ و راست ؛

ز: میرفت ندیده ؛ ب ۵۵: ح: ندید

غنودن نرگس لیلی از بیماری  
 و مجنون بخواب را در خواب  
 دیدن و بنفس تند خویش از جای  
 جستن و بیرون پریدن و کمر کوه  
 گرفتن و مجنون را بر تیغ کوه خراشیده  
 و خسته دریافتن و دست سلوت  
 برخستگه او سودن و مرجم راحت  
 رسانیدن

افسانه سرای شکرین گفت      زالماس زبان گهرچین سفت  
 کان گوشه نشین روی بسته      بودی همه وقت دل شکسته

آ: ... از جای جستن ... ، ب: ... و بنفس بند خویش ... و مرجم راحت بر جرات رساندن،  
 ج: ... برخستگی او مالیدن و ... ، د: غنودن نرگس لیلی از در خواب دیدن و بنفس  
 تند خویش از جای جستن و بیرون پریدن و کمر کوه تیغ کوه خراشیده و خسته  
 دریافتن و دست سلوت برخستگی او مالیدن و - بعضی کلمات ناخوانا در عنوان فوق نوشته نگردید،  
 ه: ... از جای جستن . و: حزن شده .

ز: در خواب دیدن لیلی مجنون را و رفتن بدیدن او .

ح: ... و مجنون را به تیغ کوه ... و دست سنگون برخستگی او ...

آ آب: این شکر آب: چین گهر ۲- وقت: و- روز

چون غمزدگان بجا کخفتی      نداشتی نواله کردی  
 گاهی ز جگر نواله کردی      مونس غم آشنا خود بیس  
 آمیختنی نداشت با کس      گشتی همه شب چوماه بر بام  
 پرداخته دل ز صبر و آرام      چون ابر گریستی بفریاد  
 هنگام سحر ز بخت ناشاد      با خود ز فراق سرگذشتی  
 گفتی چو شبش دراز گشتی      ناخفته ز گریه روی شستی  
 چون سرخ گل فلک برستی      بگرفت ز اندهش ملالی  
 ناگاه شبی ز بعد سالی      وز خوردن غم ریود خوابش  
 میخورد غمی دل خرابش      دیوانه خویش را بصد درد  
 دید از نظر خیال پرورد      نالید بسی ز زلف و خالش  
 کامد بنظاره جمالش      گاه از مژه رفت خاک پایش  
 که شست بخون دل سرایش

۳۵۹: برفتی ۸۰۹: ج ۵۵-۸۰۸

۹- گل فلک: ب- گلی ز گل: ج ۵۵: ز: گلی

۱۰: و: نراندوهش، ح: براندیش

۱۱: ج ۵۵: و: ز: ح: غم

۱۲: و: ز: آ: ج ۵۵-۵۶: ز: درخودن ۱۳: ز: بصد

۱۴: دل سرایش: ب- و: دیده جاییش

۱۴: ج ۵۵: ز: گه (ده: گاه) از مژه روفت: ح: گه: گاه از مژه: و- ناخواناست:

رفت: و- روفت

۱۵ ز الراس سرشک سینه میسفت  
 میخواند قصیده‌ها، دلسوز  
 زان ناله که زد بخواب در یار  
 چون جست ز خواب تانشیند  
 فی یار و نه آن وفا سگالی  
 ۲. لختی ز طپانچه رویا کوفت  
 آهی زد و سوخت پرده راز  
 در خانه همه مزاج دانان  
 زان بیم که خواست زهره سفتن  
 چون سبزه این کبود گلشن  
 و افسانه روزگار میگفت  
 میکرد کله ز بخت بد روز  
 بیننده خواب گشت بیدار  
 وان دیده خویش باز بیند  
 بستر تهی و کنار خالی  
 خونابه ز رخ پاستین روفت  
 وز پرده برون فادش آواز  
 بر بسته دهن چو بی زبانان  
 کس زهره نداشت پند گفتن  
 آراسته شد ز صبح روشن

۱۵- سرشک سینه: ج- مژه سرشک: آ: میسفت

۱۶ ح: میگفت

۱۷ ج د ز: بر یار، ه: با یار، و: از یار، ۱۷ ب: بینند

۱۸ و: ... خویش را به بیند

۱۹ ج د ه و: نه یار، ز: نه یار نه

۲۰ ج د ه: خونابه دل ز آستین روفت: ز: نزد دل

۲۱ ج د ه و ز ح: فناد

۲۲ ج: همی ۲۳ ز: دهان ۲۳ ز: حذف شده

۲۳ ه: زهر ۲۴ ج د ه: سبزه ازین: و: سبزه

۲۴ ج د ه: چو صبح، و ح: بصبح



۲۵ خورشید باوج رفت خندان  
 آن مهد نشین بجهد برخاست  
 بگشاد زمام را بتندی  
 میراند شتر بدشت پویان  
 بر نجد رسید و بارکی راند  
 ۳۰ چون شیب و فراز را بسی جست  
 دیدش چو زبن شکسته شانی  
 بر پشته کوه پشت داده  
 آورده صباش بوی لیلی  
 او خفته و سر بخاکدانش  
 چون نور دل نیازمندان  
 بر پشت جمازه محمل آراست  
 کامد ز تکش صبا بکندی  
 آن گم شده را بخاک جویان  
 لختی چپ و راست در طلب ماند  
 وز هر خاری چو گلبنی رست  
 افتاده میان سنگ لانی  
 بر بالش خار سر نهاده  
 مژگانش بخواب کرده میلی  
 شیران شکار پاسبانش

۲۶- بجهد: ب- زمهده، و: زجای؛ ۵۵: برخواست

۲۷، ۲۷: و- ۲۷، ۲۷: ۵۲۷: کاندرا تکش

۲۸- میراند شتر: ب- میراند بکوه و، و: زانجا آمد

۲۸ ز: وان گم شده را بدشت جویان ۳۰، ۲۹: ح- ۲۹، ۳۰

۳۰ ج: در هر خاری؛ و: ۵۵- ۵۵

۳۱- چو: ب- خذف شده؛ چو زبن: ج- چو زبن، د: چو بدین، ه: چو تنی،

و: چو به بی، ح: به بن

۳۲ ج ۵۵ ز: خاره

۳۴ و ح: و گرد او ددانش

۳۴ ج: شیران و شکار؛ شکار: ۵۵ ز- و شغال

از کار بشد جمانه را پای	۳۵ از بوی ددان صید فرسای
آمد سبک از جمانه در زیر	آن تشنه جگر زجان خود سیر
در خوابگه رفیق زد گام	اندیشه نکرد از آن دد و دام
هر یک زد ددان بجانبی جست	با عشق چو صدق بود همدست
جان جلوه کنان بسوی تن رفت	او پهلوء یار خوشی تن رفت
بنهاده سرش بزافوی خویش	۴۰ افشاند غبارش از تن ریش
میریخت ولی بروی مجنون	از گریه زار در مکنون
بر عاشق خفته آب میزد	آن چشم که راه خواب میزد
زد بر رخس آب و کرد بیدار	یعنی که ز گریه گهر بار
از خواب در آمد آن گل زرد	باران چونشان سبزه را گرد
چشمش بجمال لیلی افتاد	۴۵ مجنون که ز خواب دیده بگشاد

۳۵ ج د ه: از بیم، و: بر بوی؛ ز: فرسا  
 ۳۵ ج د ه و: شده؛ ز: شده جمانه را پای  
 ۳۶ د ه: او تشنه جگر ز خون؛ جان: ب- خون ۳۶: ه- خن شده؛  
 از آن: ز- از ۳۸ د: هر یکی؛ ه: زد و آن؛ بجانبی: و ح- بگوشه؛ ز: بجانب  
 ۴۰ و: غبار ۴۰ ب ج د ه و ز: بنهاد ۴۲- آن: ب و- از  
 ۴۲ و: خسته؛ آب: آ- آه ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶: ج د ه- ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷  
 ۴۳- یعنی: و- لیلی؛ ز: زرد دیده  
 ۴۳ و: زرد بر رخ یار کرد بیدار؛ ز: بر رخ  
 ۴۴ ب ح: افشاند، ه: نشانه ۴۵- که: و- چو

از جانش بر آمد آتشی جوش  
 چون سکه میزبان دگر گشت  
 بیمار که دارویش بتر کرد  
 او داشته دل ولی سپرده  
 ۵۰ او خفته میان خاک مانده  
 او با خبر از گزند این غم  
 او داده زدل بیاد این هوش  
 بود ندو سایه خفته بر خاک  
 آمد چو در آن قصاص هجران  
 ۵۵ جستند ز جا فرشته و حور  
 زد نعره و باز گشت بهوش  
 مهمان عزیز نیز در گشت  
 دردش بطیب نیز اثر کرد  
 این یافته جان ولیک مرده  
 این بر شرف هلاک مانده  
 این بیخبر از خود و ازو هم  
 این کرده زیاد خود فراموش  
 تا چشمه خورنگشت از افلاک  
 در هر دو زبوی یکدگر جان  
 چون مرده بمحشر از دم صور

۴۶ و : از خونش بر آمد آتش جوش ۵۵ ج ۵۵ : بعد از بیت شماره ۴۶ بیت :

یعنی که زگریه گهر ریز شد آتش سینه ز (ز: د- حذف شده) آتش تیز - افزوده است

۴۷ هـ : تیزتر گشت ؛ وز : برگشت ۴۸ - بتر : ز - دگر

۴۸ - نیز اثر : هـ - سرسبز ۴۹ - او : آ - این ؛ ح : داشت دلی

۴۹ آ : آن ۵۰ ج ۵۰ هـ : او را خبر

۵۱ ج ۵۱ و : از آن هم ؛ ح : تراو

۵۲ - بیاد این : هـ - بیاد آن ۵۳ و : در خاک

۵۳ ج ۵۳ هـ : تا سایه ؛ خور : آ - خون ؛ از : ح - ز

۵۴ هـ : آمد چو قصاص هجر چندان

۵۴ و : بسوی

و آگوش مراد ساز کردند	بازوی رضا دراز کردند
لیلی ز کرشمه تیر میزد	مجنون ز جگر نفیر میزد
دیوانه خویش را فسون ساز	گشت آن پری از دو چشم غماز
زنجیر ز مشک و طوقش از سیم	از ساعد و زلف کرد تسلیم
یعنی که دو در بیک خزینه	۶۰ چون بود دو دل یکی بسینه
نقش دویی از میانه برخاست	تن نیز بیک سبيله شد راست
وامیخت دو مغز در یکی پوست	در ساخت به مهر دوست بادوست
شد زنده دو کالبد بیک جان	شد تازه دو چاشنی بیک خوان
وامیخت دو باد در یکی جام	آسود دو مرغ در یکی دام
افروخته شد دو دل بیک شوق	۶۵ آراسته شد دو تن بیک ذوق

۵۶- مراد ساز: ز - رضا دراز؛ و ح: بان ۵۷ ب و ج: بکرشمه  
 ۵۸- فسون ساز: و ح: بصد نان  
 ۵۹ و ز: طوق؛ و ح: حذف شده. ۶۰- یکی بسینه: ه - بیک خزینه  
 ۶۱- ج: حذف شده. ۶۲ و: تن را بیکی شکسته شد راست؛  
 ۵۵: بتنگ سینه شد؛ سبيله: ز - سکینه، ح: شبی که  
 ۶۳- از در و زه برخواست ۶۴ و: ز مهر  
 ۶۴ ه: شد تازه و چاشنی بیک خان؛ چاشنی: و - روشنی؛  
 ز: جاستی بیک خان؛ ج: خان  
 ۶۴، ۶۵: ز - حذف شده. ۶۵ د و ح: آسوده  
 ۶۵ و: و افروخته شد دو تن؛ ح: و افروخته

دو صبح بهم دمیده ازدور  
 بودند بیاری آن دو هم عهد  
 چون حاجت دوستی رواشد  
 از بوس و کنار دل بیا سود  
 ۷۰ از هر نمطی سخن شد آغاز  
 مجنون ز نشاط یار جانی  
 کای از خم زلف عنبرین تاب  
 عمری در تو بدیده رفتم  
 امروز که بعد روزگاری  
 ۷۵ ز آسایش دل ره بود خوابم  
 در خواب چنان نمود بختم  
 دو مشعله را یکی شده نور  
 آمیخته همچو شیر باشد  
 هر چیز که جز غرض و فاشد  
 جز مصلحتی دگر همه بود  
 آمد بمیان جریده راز  
 بگشاد زبان بدر فشانی  
 بر بسته بچشم دوستان خواب  
 عمری دگر از غمت نخفتم  
 بادی خوشی آمد از بهاری  
 ناگه بسر آمد آفتابم  
 کاختر بفلک نهاد رختم

۶۶- دمیده: ج ۵ ز- رسید، د و ح: رسیده

۶۷- بیاری: و- بجای؛ هم عهد: ه- همدم

۶۸- همچو: و- شد و؛ باشد: ه- با هم

۶۸- حاجتی: ج ۹- بیا سود: ج- بیا سودست، و: نیاسود

۶۹ ج ۵۵: جز مصلحت دگر همین بود؛ ز ح: مصلحت

۷۰ ج ۵ و: و آمد؛ ز: میان؛ ه: حریره ۷۵، ۷۴: ه- حذف شده

۷۴ ج و ز: باد؛ د: باد خوش؛ ح: خوشم

۷۵- ز: ز- حذف شده

۷۶ ز: کاختر؛ آ: بختم، ح: تختم

بر تخت من و تو روی بر روی  
 خوابم چو ز پیش پرده برداشت  
 تا روز قیامت ار بود تاب  
 این دم که گلی دگر شکفته ست  
 لیلی که دو خواب همعان دید  
 اول بگزید لب بدنجان  
 دو شینه خیال خود کم و بیش  
 چون عکس دو آینه یکی بود  
 آن هر دو چو بخت خویش بیدار  
 افسانه خواب چون بسر شد  
 چون موج دو چشمه بر یکی جوی  
 تعبیر نظاره در نظر داشت  
 نتوان خفتن بیاد این خواب  
 بختم ز هوس هنوز خفته ست  
 بیداری بخت را نشان دید  
 پس باز گشاد لعل خندان  
 آن آینه را نهاد در پیش  
 رفت ار به یگانگی شکی بود  
 زان خواب عجب بحیرت کار  
 بیداری هجر پرده در شد

۷۷ ب: بر بخت من و تو روی در روی؛ ج و ح: در روی، ز: در رو

۷۷ ز: چو موج دو چشمه در یکی جو؛ آ: دو چشم؛ ج د ه: بر یکی

۷۸- برداشت: آب و زح- برود آ ۷۸ آب و زح: تغییر (ب و زح: تغییر) نظاره رخت بود

۷۹- بود تاب: و- توان خواب

۷۹ آ ۷۵ ز: بتوان، ج: نتوان؛ و ح: آن

۸۰: و- حذف شده

۸۱ ج د: گل؛ ه ج: گل دگر شکفتست (ح: شکفته است)؛ ب: شکفتست، ز: شکفته

۸۱ ب ه: خفتست، ج: خفته است، ز: خفته

۸۱ و: لیلی چو بخواب؛ دو خواب: ه- بخواب آ ۸۴ و ح: ارز یگانگی

۸۵ و: این هر دو ز بخت؛ آن: ز- از آ ۸۵ و: زین؛ کار: ه- یار

هر یک ز شب سیاه بی روز      میکرد شکایتی جگر سوز  
 چندان غم دل شد آشکارا      کامد بنفیر سنگ خار را  
 چندان نم دیده رفت در خاک      کز تندی سیل شد زمین چاک  
 ۹۰ هر دو چو دوسرو ناز پرورد      ز آسیب خزان فتاده در گرد  
 در جیب دو غنچه گل نسجید      بادی بمیانه در نلگنجید  
 مجنون ز خیال غیرت اندیش      میخواست برد ز سایه خویش  
 زان آه که بیدریغ میزد      بر سایه خویش تیغ میزد  
 وان یار یگانه وفاجوی      گشته به یگانگی یکی گوی  
 ۹۵ خود را چو نکرد ز آشنا فرق      میکرد بخون دو دیده را غرق  
 یعنی که چو هست یار در دل      دیده ز چه شد بشخص مایل  
 دو سوخته دل بهم رسیده      سیوم نه کسی جز آب دیده  
 باد از دو طرف عبیری بیخت      بردیده ترغبار میریخت  
 حوران ز نسیم شو قشان مست      بگشاده فرشته درد عادت

۱۷- هر یک: ۵- بکست: ح: ز شبی ۱۷۲ و: شکایت  
 ۱۹- رفت: ۵- ریخت: ز: برخاک ۹۰ ج ۵۵ ز: آن هر دو چو سرو: سروان: و- شاخ مار  
 ۹۰: فتاد ۹۱ ج: بسجید، ۵۵: بسنجید، ح: بخندید ۹۱- در نلگنجید: ۵- گل نسجید  
 ۹۲: برد: و: ح- رمد ۹۲- زان: ب- وان، و: از ۹۴: آن ۹۴ ج: شسته، ۵: شسته  
 ۹۵ ب: از ۹۵ ج ۵۵: دو دیده را بخون غرق ۹۶- ز چه شد: و: ح- چه شود  
 ۹۷، ۹۸: ۹۲ ج ۵۵ ز- ۹۸، ۹۷ ب: ۹۷ ب: سیوم، ج ۵۵ ز: نسیم  
 ۹۸- تر: ز- پر: ۵: بی بیخت ۹۹ ج: بگشاده



در رقص درآمده دد و دام	۱۰۰ از عشرت آن دوست بیجام
میکرد بچشم بد خراشی	هر خار کشیده دور باشی
لشکر بیتاق بازمانده	سلطان بیزک جنبه رانده
یوسف بکنار گوگ خفته	تیهو بعقاب راز گفته
برگردن شیر بسته زنجیر	جولان زده آهویی به نخجیر
برصید کشید و بر خود انداخت	۱۰۵ سیاد که تیر بچید انداخت
طرفه که نداشت چاشنی کار	بط فربه بود و جرّه ناهار
الماس شکسته لعل ناسفت	بی زحمت رشته در شده جفت
طوطی بنظاره گشته خرسند	شکر بقطره مانده در بند
ناخورده شراب هر دو سرمست	ساقی و حریف جام در دست

۱۰۰- مست: ه- چشم، و: دست ۱۰۱- بچشم: ج- زبهر  
 ۱۰۲ ج ۵۵: سلطان بیزد (۵۵: بیزک) خلیفه داری؛ ز: بیزک  
 ۱۰۳ ج ۵۵: لشکر بیتاق (۵۵: بیتاق) یار داری؛ بیتاق: ب- بیتاق، و: بیتاق  
 ۱۰۴ ز: نزد آهوی؛ ج ۵۵: آهوان؛ ه: آهوان نخجیر ۱۰۵- ک: و- چو  
 ۱۰۵ ح: انصید؛ بر خود: ۵- بخود، ولی در بالای- بخود- کلز- بر- اضافه شده است  
 ۱۰۶- بط: ب- بز؛ و: ناچار  
 ۱۰۶ و: نداشت ۱۰۸ ز: ماند  
 ۱۰۹، ۱۱۰- ز: ۱۰۹، ۱۱۰  
 ۱۰۹- جام در دست: ز- هر دو سرمست  
 ۱۰۹- هر دو سرمست: ز- جام در دست



۱۱۰ صبی بچین امیدواری  
 پالوده اگرچه جان فزا بود  
 برگنج رسیده دزد را پای  
 چون نقد خزینه اشتم شد  
 افزون ز طلب چو یافت مردم  
 ۱۱۵ مفلس که رسد بگنج ناگاه  
 عاشق که گرفت مرده خوابش  
 دارو که پس از هلاک باشد  
 آب از پس مرگ تشنه جستن  
 چون مرد بدی هزار دستان  
 ۱۲۰ برخاک شهید گل فشاندن  
 نشگفت شکوفه بهاری  
 انگشت ز چاشنی جدا بود  
 خازن شده و خزینه بر جای  
 در بشکن اگر کلید گم شد  
 شک نیست که دست و پا کند گم  
 ز افزونی حرص گم کند راه  
 شربت بود اردهی شرابش  
 بر جای جزیره خاک باشد  
 هم کار آید ولی بشستن  
 چه سود ز جلوه گلستان  
 ایمن بود از درود خواندن

۱۱۰: ۲: شگفت، ج ۵۵ هـ: بشگفت؛ و: بشگفته شکوفه  
 ۱۱۲: ج ۵ دز: رسید؛ دزد را: ه- دزد را، و: در دما ۱۱۳: خزانه اشتم کرد  
 ۱۱۳: ج ۵: مشکن، ه: مسکن؛ شد: ح- کرد ۱۱۵، ۱۱۵، ۱۱۵  
 ۱۱۵-رسد: آب ج ۵ هـ ز- زند ۱۱۶-گرفت: ب- کرد؛ ج: جوابش  
 ۱۱۶: ه و ح: شربت دهی ار (و: و) بود شرابش (ح: عذابش)  
 ۱۱۲: ب ج ۵: ح: جریده، د: جریحه، و ز: حریر، ح: حریره  
 ۱۱۸: و: از پی ۱۱۹: ج ۵ هـ و ز ح: مرده بود  
 ۱۲۰: و- حذف شده ۱۲۰: فشاندن  
 ۱۲۰- ایمن بود از: ه- این بود از و

بازگشتن کبک خرامان انزکوه  
 و شتر پرنده را بر جناح رفتن  
 ورشته دراز دادن و کبوتر  
 دیوانه را پرگم گذاشتن ❁

چون بر سر چرخ لاجوردی	خورشید نهاد رو بزردی
معشوقه آفتاب پایه	برداشت ز فرق دوست سایه
بر عزم شدن ز جای برخاست	عذری بهزار لطف درخواست
او در سخن و رفیق خاموش	تا پاک دلش بپرده از هوش

❁ ۲: ... بر کمر گذاشتن ،

ب ۵: ... پرگم گذاشتن ،

د: ... خرامان خرامان ... دیوانه را پرگم گذاشتن ،

و: حذف شده ،

ز: اجازت خواستن لیلی از مجنون بعزم بازگشتن بقبیله خویش ،

ح: ... پرنده را بر جناح بستن و ورشته دراز دادن و کبوتر دیوانه را پرگم گذاشتن

ت ۵۳: برخواست

ت ۳ - درخواست : و - آراست

ت ۴ - رفیق : و - حریف

ت ۴ ج ۵۵: ب : بپرده

۵ حیرت زده مهر برده هانش  
 دانست مسافر خرد مند  
 اندیشه او خطاب پنداشت  
 لختی کف پای پر زخارش  
 غلتید بسی چو گنج در خاک  
 پس محمل ناقه جست در بست  
 شد بر شتر و زمام بسپرد  
 میرفت و دو چشم خون فشان تر  
 تپ لرزه گرفته استخوانش  
 کوراچه شکنجه شد زبان بند  
 خاموشی او جواب پنداشت  
 بوسید و گرفت در کنارش  
 پیچید بسان مار ضحاک  
 بگشاد عقاب و تنگ بر بست  
 شاهین پرید و کبک را برد  
 خونا به چشم زوروان تر

۵- حیرت : ب - او تب ، و : شوقش

۶- کورا : ه - کوران ، و : کنار

۸- زخاموش : آ - در کنارش : ه - اندر آغوش

۹- بسان : ه - بسان گنج بر خاک : و - بر خاک

۹- بساق : آ - و : بر بست

۱۰- بگشاد عقاب : ج - بر بست عقاب : ه - بگشاد عقاب و تنگ در دست ،

و : بگشاد عقاب و تنگ را بست : عقاب : د - عقاب

۱۱- ه - حذف شده

۱۱- د : بسترد

۱۱- ز : برید : و : و - حذف شده

۱۲- و : ج ۵- و ز - حذف شده : و دو چشم : ج - بچشم

۱۲- چشم زو : ج ۵- او از آن : زو : آ - او ، ب و ز : ازو

چون ماه ببرج خوشیتن شد  
 در گوشه غم نشست مهجور  
 ۱۵ میزد شغبی جراحت انگیز  
 چون زلف شب از کلاله تر  
 از پرده عروس مه برون جست  
 بنشست عروس خواب رفته  
 باشب ز رفیق راز میگفت  
 ۲۰ از سوزش سینه آه میکرد  
 میزد شغبی چو غم رسیدی  
 چون خسته شد از دل سیه <sup>روز</sup>  
 وان سر و رونده در چمن شد  
 تن از دل و دل ز خرمی دور  
 میسوخت جهان با آتش تیز  
 در دامن خاک ریخت عنبر  
 خواب آمد و چشم مردمان بست  
 خون ریخت ز چشم آب رفته  
 نامش میگفت و باز میگفت  
 مه را بفغان سیاه میکرد  
 میخواند چو بیدلان نشیدی  
 گفت این غزل از درون پرسوز

۱۴- دل : ۵ - جان

۲۰ - ۱۵ : ۵ - حذف شده

۱۵ از : شغبی ۱۵ ج : بر آتش

۱۷- مه : ج ۵ - چون

۱۹ و : شبها تا روز راز میگفت

۱۹- میگفت و : و - ز رفیق

۲۰ ب : ز فغان

۲۱ و : میزد ز شغبی و دل رسیدی ؛ چو : ج ۵ - ز

۲۱ ج ۵ : میساخت ؛ و ح : بلبلان

۲۲ و : خون ؛ دل سیه روز : ج ۵ - غم بگر سوز

# گرستین لیلی در هوا آشنا و موج درونه را بدین غزل آبدار بر روی آب آوردن \*

بازم غم عشق در سرافتاد      بنیاد صبوریم بر افتاد  
باز این دل خسته درد نو کرد      خود را بوبال من گرو کرد  
بازم هوسی گرفت دامن      کز عقل نشان نماند با من  
باز این شب تیره جگر سوز      بر بست بروی من در روز  
۵ چون موج درونه بر سر آورد      طوفان تنور سر بر آورد

ب: ... و موج درونه بدین ...، ج: گریستن لیلی در سرای آشنایی و موج  
درونه را (د: درونه) ...، ه: گریستن لیلی در سرای آشنایی و موج درونه را بدین  
گریستن لیلی و موج درونه را بدین غزل آبدار بیرون دادن، و: حذف شده،  
ز: غزل خواندن لیلی در فراق مجنون آح: در افتاد

۲- بوبال: ج ده - بوفای

۳- عقل: و - خلق؛ با: ج - تا

۴ ز: دوز

۴، ۵: و - حذف شده

۵: سرب

۵ ب ج ده زح: زتنور

دودی که زشوق دربرافتاد  
از سینه گذشت و در سرافتاد  
طاقت برسد چند جو ششم  
آتش بدرمنه چند پوشم  
گویند که تا کی از درو بام  
گه نامه دهی و گاه پیغام  
آلوده شدی بهر دهانی  
افسانه شدی بهر زبانی  
۱. بیدرد که فارغست و خندان  
کی داند حال دردمندان  
غافل که همیشه بخبر زیست  
اورا چه خبر که بیدلچ نیست  
با هر که غمی دهم برون من  
داند غم من ولی نه چون من  
گیرم که بود سپرده جايم  
وز حجره غم برون نیایم  
این خانه شکاف ناله زار  
پوشیده کجا شود بدیوار

۶۰۷ : ۹ - ۷۰۶

۶ - دودی : ج ۵ - رمزی :

ه : رمزی که زشوق در سرافتاد ۶ - از : آ - ار ،

۵ : وز ؛ ه : وز سینه گذشت و دربرافتاد ؛ و ح : بر سر

۷ ج : بر مید ؛ چند جو ششم : ج ۵ ه - چشم پوشم ؛ و : گوشم

۷ ج ۵ ه : آتش بدرمنه چند جو ششم ؛ ح : بدرمنه

۸ : و - حذف شده

۸ - که تا کی : ب - مرا که ۹ ز : آلود ؛ و : شوم ۹ و : و افسانه شدم

۱ - حال : ۵ - آه ، ه : از آه ۱۱ - بیدلچ : و - عاشق ۱۲ ج ۵ ه : دهم غمی

۱۳ - گیرم : و - گویم ۱۳ - حجره : ج - پرده ۱۴ - این : ه - ای ؛

و : چون سقف شکافت ناله زار ۱۴ و : بود بدیوار

۱۵ اکنون چکنم حجاب آزرم      کا فتاد زچهره برقع شرم  
آنرا که درونه چاک باشد      از پرده دری چه پاک باشد  
در مجلس عشق جام خوردن      و آنکه غم ننگ و نام خوردن  
دست من و آستین یارم      گر خلق کنند سنگسارم  
شوریده که غرق حال باشد      رسوا شدنش جمال باشد  
۲ دیوانه که میگریزد از سنگ      دارد بیقین نشان فرهنگ  
هر جا که بتی بهر قبیله      با محرم خویش هم طویله  
مسکین من مستمند دلنگ      محبوس بلا چولعل در سنگ  
هر کبک دری بتیز گامی      بر لاله و گل بخوش خرامی

۱۵- اکنون: ه- آری

۱۵ ج د ه ز: ز: کزچهره فتاد برقع (د: پرده) شرم؛ و ح: کا فتاده

۱۶ ج: او را    ۱۶ ا ز: چه پاک

۱۷ ز: خام    ۱۷ و: آنکه

۱۸ آ ب ج د و: و: کو خلق کنند (ج: کنند، ب د و: کنید)

۱۹- حال: ه- خاک

۱۹- جمال: ج- چه حال، ه: چپاک، و ز: محال

۲۰- بیقین: ه- تیغش

۲۱ ح: هر جا که بتی است در قبیله

۲۲ ح: مستمند و

۲۳- بر لاله: ب- بالاله

۲۵ پیوند زد دوستان گشادم  
 آنکو ز هلاک جان نترسد  
 ۳۰ زین پس من و یار مهر بانم  
 گر کشته شوم بتیغ پولاد  
 مرغی که بماند از پریدن  
 افتاد چو ریش ناقه در گل  
 این سر که بر آن قدم نساید  
 الا که من گسسته پیوند  
 چون مرغ قفص بمانده در بند  
 در طعنه دشمنان فتادم  
 از طعنه دشمنان نترسد  
 جز خوردن زخم چسبیت تدبیر  
 از لطمه کجا خلاص یابد  
 از زخم زبان کجا خورد غم  
 گر تیغ کشند و گر زبانم  
 باری بر هم زد دست بیداد  
 راحت بودش گلو بریدن  
 دانی که دواش چسبیت بسمل  
 از تن اگرش برونند شاید

۲۴ ز: بمانده در قفص بند

۲۵ و: گشاده ۲۵ ز: در حلقه؛ و: فتاده

۲۶ ز: حذف شد ۲۶ آ: مرسد، ه: بترسد

۲۷، ۲۸: و- حذف شد ۲۷- چو: ج ۵۵ ز- که

۲۷ ج ۵۵ ز ح: نیست ۲۸ ح: رخ

۲۹ ه: خم شد ۳۱ و: فولاد

۳۱ ج: بدست ۳۲- راحت: و- واجب

۳۳ ح: افتاده چو ریش ناقه در گل

۳۳- بسمل: ۵۵- در بسمل ۳۴ ج ۵۵ ز: بدان؛ و: نشاید



۳۵ ای دوست که بی منی و بامن  
 چون شعله بخرمنی دهد نور  
 افتاده که سیل در ربودش  
 زارم ز غمت عظیم زارم  
 گرتو دل شاخ شاخ داری  
 ۴. باز اغ و زغن چنانک دانی  
 بیچاره من حصار بسته  
 کنجی و غمی بسینه چون کوه  
 گردم ز من از درونه تنگ  
 آتش زده یا تویی و یا من  
 بیگانه نظاره بنید از دور  
 ز افسوس نظارگی چه سویش  
 دستی که زد دست رفت کارم  
 باری قدمی فراخ داری  
 شرح غم خویش میتوانی  
 در زاویه عدم نشسته  
 زندانی تنگنا اندوه  
 ترسم که خورم ز بام و در سنگ

آء ۳۶ هـ : بخری

۳۷ - که : و - چو

۳۷ - نر : و - حذف شده

۳۸ - نارم : د - سارم ، ولی در بالای - سا - حرفت - نر ۱ - افزوده است

آء ۳۹ هـ : وزح : قدم

آء ۴۰ و : زغن

آء ۴۰ ج ۵ هـ : افسانه عشق من بخوانی ؛ شرح غم : ز - افسانه

آء ۴۱ و : منی

۴۲ : و - حذف شده

آء ۴۲ ز : زندانی و

آء ۴۳ ج : زند

شبا که مه از افق بر آید  
 چشم بستاره راز گوید  
 یاد تو چنان برد ز من هوش  
 ناگاه که از خود آیدم یاد  
 گر کرد زمانه بیوفایی  
 بر سینه گدازن که پستم  
 ۵۰ خونابه دیده آب من ریخت  
 جانیت نشانه گاه صد تیر  
 گفتم که صبور باش و مغروش  
 ای دوست زد دوست دور بود  
 مهتاب ز روزنم در آید  
 جانم غم رفته باز گوید  
 کز هستی خود کنم فراموش  
 باشم بهلاک خویش شاد  
 باری تو مکن که آشنایی  
 عصمت مطلب ز من که مستم  
 دل هم سر خود گرفت و بگریخت  
 خواهی بشمان و خواه برگیر  
 این قصه نمیکند دلم گوش  
 وانگاه بدل صبور بودن

۴۶: ۵ : برد چنان ؛

ح : ز من برد چنان

۴۹- گد : ۵ - نمک

۵۰: ز- حذف شده

۵۰: ج ۵۵ : خونابه ز آب (۵۵: آب) دیده میریخت ؛

ح : خون نابه ؛ من ریخت : آ - می ریخت

۵۰: ج ۵۵ : دل هم غم خود زد دیده میریخت ؛

دل : و - جان

۵۲- مغروش : و - معزون ؛ و : ح - حذف شده

۵۲: ب ج ۵۵ و ز ح : دلم نمیکند

چون من بهلاک جان سپردم  
 ۵۵ از آه تو گر بمه رسد دود  
 تا جان ز تنم عنان نتابد  
 خرکی رهد ارچه گشت نالان  
 هرچند ز بخت خود بیجانم  
 دامن که ز کهنگی بخندد  
 عشقت زدلم که سر بخون برد  
 سوزن که زیابرون کشد خار  
 ما نطح حیات در نوشتیم  
 دور از تو ز دوری تو مردم  
 در خاک مرا کجا کند سود  
 نهما ر که دل خلاص یابد  
 تا سر نهد بزیر پالان  
 هر جور که بینم از تو دامن  
 تهمت بزبان خار بندد  
 آزار فلک همه برون برد  
 با همسر خود شود بیچار  
 تو دیر بزنی که ما گذشتیم

۵۵، ۵۶، ۵۷: و- حذف شده. ۵۵ ج ده ز: بن

۵۵- کجا: ز- لعد؛ کند: ب- دهد

۵۵۶: بتابد

۵۶- نهما ر: ه- انکار، ح: شمار؛ دل: ب- جان

۵۷- سر نهد: ب- جان نهد

۶۰، ۶۱، ۵۹: و- حذف شده

۶۰: ج- حذف شده

۶۰: عشقت زدلم نگر که چون بود

۶۰- برد: ه- بود

۶۱ ب: با هم سر؛ ج ده ز: رود

۶۲ ز: حیوه

حاضر شدن مجنون غایب در  
 غیبت لیلی و بحضور خیال از خیال  
 بحضور باز آمدن و سرود حسرت  
 گفتن و دست برد دست نردن ❀

گوینده چنین فکند بنیاد	کان لحظه کران غریب ناشاد
معشوق عزیز روی بنهفت	آن کشته بخواب بخودی خفت
از زندگی نبود اساسی	تا از شب تیره رفت پاسی
چون باز آمد رمیده راهوش	افتاد درونه باز در جوش
آن سایه آفتاب گشته	رو شسته بخون آب گشته
غافلید ب خاک چون کیانی	میزد بهلاک دست و پایی

❀ ۵ : ... باز آمدن و دست برد دست نردن ، ۵ : ... و سرود حسرت گفتن ،

۹ : حذف شده ، ز : نزاری کردن مجنون در اشتیاق لیلی ،

۲ : ... مجنون در غیبت لیلی و بحضور خیال بحضور آمدن و سرود ...

آ ۱ : گویند ۲ - بخودی : ج - بهودی ، ولی در قسمت اول که یعنی - بهو - بخطریز - بنجو - علاوه شده است

آ ۲ - از : آ - آن ۴ : باز آمد چون ؛ رمیده : با : ج ۵ - ر بوده از

۴ ۵ : افتاد رمیده باز از هوش ؛ درونه : ج ۵ - رمیده ، ۹ : درونش

۵ : ۹ - حذف شده ۵ ۵ : رو شست بخون آب گشته ؛ با : ج : مست ، ز : شست

۶ - چون : ۵ - و چون

میزد بهزار غم فغانی	میکند بصد شکنجه جانی
بر بستر ایمنی کند درد	کوبی که بهول جان خورد مرد
چون نم زده مشعلی که سوز	نی مرده نه زنده بود تا روز
از موذن کو بر آمد آواز	۱۰ چون مرغ سحر شد ارغنون ساز
روشت جهان بچشمه نوژ	شد پرده ظلمت از هوا دور
آمد قدری بخویشتن باز	آن خانه فروش کیسه پرداز
بگشاد دود دیده در چپ و راست	افغان خیزان ز جای برخاست
چون خسته دور باش خورده	میگشت دلی خراش خورده
خون از ره دیده میدویدش	۱۵ زان زخم که در جگر رسیدش
آهنگ نشید عاشقان کرد	لختی چو زبیدی فغان کرد
وین زهزمه فراق میگفت	از ناوک سینه سنگ مسیفت

۸: ۵- حذف شده ۱، ۹: ۹- حذف شده

۸ ج ۵: گر سنگ بجوال جان خود برد ۸ ح: کشد ۹ ز: ده مرده

۹ ج: چون غم زده مشعلی گهی سوز؛ ح: مشعل جگر سوز؛ گه: ۵۵- کهن

۱۰: ۱۰: شد مرغ سحر چو ۱۰: ۱۰: حذف شده و بجای آن ۱۱۲ نوشته است؛ از موذن: ز- کر مفری

۱۱، ۱۲: ۱۱، ۱۲: حذف شده ۱۱ ج ۵۵: عصمت ۱۱ ز: ز چشمه ۱۲ ب: آفت

۱۳- افغان: ۹- افغان: ۵۵: برخاست ۱۳ و: دود دیده از چپ؛ ۵: برج چپ،

ز: از چپ ۱۴ ج ۵۵: دل ۱۵ و ح: برجگ

۱۶- زبیدی: ج- بیخودی ۱۵ ز: ز بیخودی

۱۷- وین: ج ۵۵- وین

# آه کردن مجنون از درونه پرسوز و این غزل دوداندود از دود کش دهان بیرون دادن \*

ماهیچکسان کوی یاریم	ما سوختگان خام کاریم
جانم نه و باخضر در آیم	نوری نه و یار آفتابیم
چون گل زخوشی بخنده کوشیم	هر چند لباس ژنده پوشیم
گرازخزو پرنیان گدایم	در زیر کلیم پادشایم
جامه ز پلاس پاره دوزیم	خانه ز پی نظاره سوزیم
بی منت تاج سرفرازیم	بی زحمت دوست عشقبازیم

ج : ... بیرون دادن صحیح البیاض ، و : حذف شده ،

ز : غزل گفتن مجنون در اشتیاق لیلی ،

ح : ... پرسوز و غزل ...

آ : هم آیم      آ ج ه : بخوشی ؛ د : کوشم

آ : پوشم

۵ : ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰

۵ - ز پلاس پاره ؛ ج - بر بس پلاس ،

د : ز پی پلاس ، ه : ز پیس پلاس ،

ز : بتن از پلاس ؛ و : ن لباس

آ : بی منت دیده ؛ ز : بی زحمت

باشیر و گوزن هم عنانیم  
 در سایه بوم جای رویم  
 بی عبره تر از ده خرابیم  
 ۱۰ گنجیست غم اندرون سینه  
 دل خسته و گریه خون ناست  
 یارب چه خوشست ناله زار  
 ای آمده و گذشته ناگاه  
 تا در تن من نشان جان بود  
 ۱۵ از حال من آنکه آمدت یاد  
 بیمار که کوچ کرد جانش  
 با زاغ و زغن هم آشیانیم  
 بر نغمه جغد پای کویم  
 بی آب تر از بطن سرابیم  
 ما راست کلید آن خزینه  
 هان گر هوس می و کبابست  
 خاصه ز درونهای افکار  
 بختم ز تو مانده دست کوتاه  
 مهرم ز دل تو بر کران بود  
 کافکنده غم خلل به بنیاد  
 چه سود گلاب و نار دانش

۷۷: آشنایم

۸- جغد: د- جغد

۹: ز- حذف شده ۹، ۹: ج ۵۵ و- ۹، ۹

۹ ج ۵۵ و: مانده کجی در خرابیم ۹ ج ۵۵ و ز: شرابیم

۱۰: گنجیست غمت درون سینه

۱۱ ه: و گریه و خون ۱۳ ح: ماند ۱۴، ۱۵: ۹- ۱۴، ۱۵

۱۴- جان بود: ج ۵۵- جانست ۱۴- بر کران بود: ج ۵۵- بر کرانست

۱۵ و: از حال دل ای که نایدت یاد: ج ۵: آیدت، ه: نایدت

۱۵- آ: کافکنده غم؛ ب: کافکنده؛ ج ۵ و ز: کافکنده (و: افکنده) غمت؛ ه: غمت

۱۶- نار دانش: وز- زعفرانش

ناخوانده رسیدن این چه راز<sup>ست</sup>      ناگفته گذشتن این چه ناز<sup>ست</sup>  
 گیرم نکنی شکر فشانی      کم زانک ببینمت زمانی  
 جانم ز فراق برب آمد      می آیی و یا برون خرامد  
 ۲۰ جز نیمدمی نماند حالی      باز آی که خانه گشت خالی  
 تنگ آمده ام ز جان بدخوی      بیکانه چه میکند درین کوی  
 گفتمی که صبورشو بدوری      وه کز تو و انگهی صبوری  
 بنمای رخ چو یا سمیمم      بنواز بشربت پسینم  
 عشق تو مفرح جهانست      وین سوخته راهلاک جا<sup>نست</sup>  
 ۲۵ خیزم ز تو من دلیم نخیزد      کس نیست که خون من بریزد  
 گر جور کنی و گر کنی ناز      اینک من و دل بهرد دمساز

۵۱۱۲: رسیدن این چه بازست (ه: یارست) ؛ ج: نازست ، و: سازست

۱۷: نادیده گذشتن این چه بازست ؛ ج: برارست ، ه: نزارست

۱۸- ببینمت : ه- چوپرسمت

۱۹- ویا : آ ج ۵۵ و- یا ، ز: تا

۲۰: ح: دلی آ ۲۲: گوی

۲۳- و کز تو: و- دوری تو، ز: دیوانه ، ح: دوری ز تو

۲۳: آ: بنواز ؛ و: رخی

۲۴ ج ۵۵: این

۲۶- وگر: ه- وار ؛ و: باز

۲۶- من و دل: و- دل من ؛ دل: ب- قول



تیغم زن و آستان مکن پاک	بگذار که بردرت شوم خاک
گر خود بتلطفم دهی دست	یا خود بعقوبتم کنی پست
دل بر نکتم ز آشنایی	عمر ار نکند خلاف رای
۳. هر چند که آن رخ دل انگیز	بنشانند مرا بر آتش تیز
از بندگی چنان جمالی	آزاد نیم بهیچ حالی
گنجینه عشق شد وجودم	بی عشق مباد تا روپودم
آسوده مباد جانم آن روز	کز دود غمت نباشم سوز
دل رفت که با غمت بر آید	تا زین دو کدام بر سر آید
۳۵. گیرم خوش و شادمان توان زیست	هیسات که بیتو چون توان زیست
بینم چو ترا بجان پر شوق	خود را بکنار گیرم از ذوق

۲۲۷ ح: تیغم زن آستان مکن پاک؛ زن: ب-کن؛ و: ز-و

۲۲۸ هـ: بست ۲۲۸ هـ: با خود بعقوبتم کنی مست

۲۲۹، ۲۹۰ هـ: ۲۹۰، ۲۹۱ هـ-عمرار نکند: و ح-عمداً نکتم

۳۰-آن رخ: ج ۵۵-شوق آن: ب ۵۳: با آتش

۳۱-آزاد نیم: ز-دل بر نکتم: ح: نه ام

۳۳-دود: ب-ذوق، و: در دو

۳۴ هـ: زنان؛ بر: ز-حذف شده

۳۵ ج ۵۵ ز: شاد میتوان

۳۵-چون: ب-جان

۳۶-بینم چو: ج-گیرم که

چون باشد رغبت کنارم  
 تا نام تو بر زبان نیاید  
 بندی بسر زبان ندارم  
 پوشیدن غم ز من نخیزد  
 ۴۰ زمین پس مطلب ز من کفایت  
 پند ارچه صلاح کار مرستی  
 زان سینه که عشق مجلس آراست  
 اشکی که بعشق گرم پوید  
 ۴۵ پولاد که سنگ را کند خرد  
 عشق اول کار دلنوازست  
 طوفان که سخن با بر گوید  
 چون طاقت دیدنت ندارم  
 در قالب مرده جان نیاید  
 کین دل کند و من آن ندارم  
 هر چیز که پر بود بریزد  
 کز دست برون شد این ولایت  
 بر دلشدگان عشق در دست  
 اندیشه ننگ و نام برخواست  
 از دل رقم صلاح شوید  
 زو شیشه درست چون توان برد  
 چون تافت عنان سخن درازست  
 اول کف پای خلق شوید

۳۷- چون: ح- خود ۳۸، ۳۹: و- حذف شده

۴۰، ۴۱: ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱: ۵۵- ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱

۳۸ ز: نیارم ۳۸ ز: مارم ۳۹، ۴۰: ج- حذف شده

۳۹ ز: حذف شده ۳۹- و من آن: ۵- آن من آن، ۵: آن من

۴۰- پر بود بریزد: ۵۵- و- بد بود گریزد ۴۱ ز: آن

۴۲: بند ۴۳ ج: ۵: نام و ننگ؛ و: نام و ننگ برخواست؛ ۵: برخواست

۴۴- از: ج- در: و ز: جوید ۴۵: ح- خورد

۴۵ ج: ح: زان؛ و: زان شیشه درست کی توان برد

۴۶- اول: و- توکه ۴۶ و: یافت ۴۷: پوید

چرخم زده و دیده خون روان کرد  
 فریاد که جان زغم زبون شد  
 ۵۰ این تن که خمیده بود بشکست  
 سیلاب بلا برآمد از فرق  
 این آه سحر که میزنم نزم  
 بر سوز دلم که رستخیزست  
 من بیتو بدین سیاه روی  
 ۵۱ غنچه تنگ خوی چونی  
 چشم سیهت بناز چونست  
 در خون که میشوی سبکخیز  
 از دست که باده میستانه  
 با چرخ ستیزه چون توان کرد  
 وز رخنه دیده دل برون شد  
 وان دل که نداشتم شد از دست  
 کشتیم چه سود چون شدم غرق  
 بازار رحیل میکنم گرم  
 انگشت منه که شعله تیزست  
 بی من تو چگونه نکویی  
 وی دشمن دوست روی چونی  
 خوابت بشب دراز چونست  
 بر جان که غمزه میکنی تیز  
 در بزم که جرعه میفشانی

۴۹- زبون : ج ۵۵-ز- برون

۴۹- وز : آ- وان ؛ دل : ج ۵-م ، دز : نم

۵۰- آب ز : آن ۵۰-ز : وین ؛ ج : شدم بست

۵۱- ج ۵۵-ز : در آمد

۵۲- سحر : آ- سخن

۵۳- دلم : و- دل من ۵۳-و : شعله تیزست

۵۵- ج : ای ۵۶- شب : ج- بره

۵۷- غمزه میکنی : ج ۵۵-وزح- میکنی (زح : میزنی) مره

۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ : و- حذف شده ۵۸-۵۷-۵۶ : ج- از

گشتم بدرت چو خاک ناچیز	یک جرعه بریز بر سرم نیز
۶. یاری که به مهر دلنوازست	ناگفته بداند آنچه رازست
بخشنده که آستین گشاید	ناخواسته بخشد آنچه باید
مگسل بر نارسیده گستاخ	چون پخته شود خود افتد از شاخ
بس وعده که داد بخت گم نام	کت از می وصل خوش کنم کام
آمد بمن آن شراب گلرنگ	لیکن چو فتاد شیشه بر سنگ
۶۵ از روی تو هر چه دید جانم	بر روی تو گفت چون توانم
هر قطره خون برین رخ زرد	پندار که چشمه ایست از درد
از دیده رود چو جوی خونم	شیران بکشند بوی خونم
از شعله آه در دهانم	پر آبله بین همه ز بانم
مارا بامان گراز توره نیست	تو غمزه زنی ترا گنه نیست

۵۹- بریز : و- بغیزو ۵۵۶: نداند

۶۲- افتد از : ب- افکند ؛ ز : فتد خود

۶۳- بخت گم نام : ج ۵۵۷- بخت خود نام (ح : بد نام) ، و : شوخ مدارم

۶۳: ج- در کن صغر نوشته شده است ؛ کت : و- گفت ؛ از می : ج ۵۵- از پی

۶۴: ج- آید ۶۴- چو فتاد : و- افتاد ۶۶ ، ۶۵ : ج- حذف شده

۶۵- از : وز- در ۶۶ ، ۶۶ : ه- ۶۶ ، ۶۶

۶۷ : وز- حذف شده ۶۷ : ه- حذف شده

۶۷: آ- بکشند ، ج ۵۵: ح- نکشند

۶۹- بامان : ه- پایان ، و : باجان

۷۰ سیاف که خون بعشق ریزد      رحمت بدش چگونه خیزد  
 شادی برخت که غم کند کم      پیش چو تویی وانگهی غم  
 و رغم رسد از تو نیز شادم      وین شادی و غم همیشه بادم  
 مهر تو در استخوان من باد      درد تو دوای جان من باد  
 مجنون چو بدین دم دل انگیز      از سینه برون زد آتش تیز  
 ۷۵ گرد از جگرش بخون در آمد      فریاد ز وحشیان بر آمد  
 هر روز بدین نیاز مندی      میگشت به پستی و بلندی  
 شب تا سحر و صبح تا شام      یک لحظه دلش نکردی آرام  
 در دل غم دوست داشت تا مرد      وان لحظه که مرد با خودش برد  
 روزی که زمان عمر در گشت      جان بر سر دل نهاد و بگذشت

۷۰- سیاف: ج ۵۵ ز- جلاد: بعشق: ح- بعنف: ۷۰ ج ۵۵ ز: رحمت: و: زدش

آ ۷۱: ح: شادم: ه: کم کند غم: آ ۷۱: ه: کم

آ ۷۲: ح: این: ب ج ز: شادی غم: آ ۷۲- چو: ج ۵۵ ز- که: و: درین

آ ۷۵- گرد: ب ۵۵ ز- کوه: ج و: کوه از جگرش بخون بر آمد (و: بر آورد)

آ ۷۵ و: فریاد چو ارغنون بر آورد: ۷۶: ۵- حذف شده

آ ۷۶: باخوبیش زدی نیاز مندی، ب: میگفت سرود مستمندی،

ج ۵: باخوبیش زدی دم نترندی، ز: بر خوبیش زدی نترندی

آ ۷۷- و: ۵- حذف شده: آ ۷۷ و: نکره

آ ۷۸- درد دل: ج ۵۵- دل در، و: دایم: ز: دل در غم یار داشت تا مرد: آ ۷۸ و: مزد

آ ۷۹: ج: زمام: عمر: و- عشق: و: آ ۷۹ و: و برگشت

خرامش کردن سر و لیلی با سر و قد آن همسایه  
 بوستان و سخاقت آنزاده آن نوبرانرا و زبان سوتی  
 کشیدن و غزل جگر دوز از یک اندازها، مجنون  
 باواز نرم روان کردن و بردل لیلی زدن و  
 کاری آمدن و باز حبست کردن لیلی طیرگی بلبل  
 خارشین خود را و آزمودن آن راوی تعطش لیلی را  
 سوخونابه مجنون و مرگ مجنون بقبله کرم کردن و سوخته  
 شدن لیلی و بگری در خانه باز آمدن و بتباجل گرفتار شدن\*

گوبنده این حدیث زیبا      زین گونه نگاشت روی دیبا

- ۱: ... نرم نروان کردن ... ، ب: ... لیلی راسوی ... و سوخته شدن و بگری آتش عشق در خانه ...  
 ۲: ... همسایه سوی نخلستان ... غزل ... و کار آمدن ... آن راوی آن راوی ... باز آمدن و بدست اجل گرفتار گشتن ...  
 ۳: ... همسایه سوی نخلستان ... غزل ... مجنون باواز نرم مجنون باواز نرم روان روان ... و کار آمدن ...  
 مرگ مجنون را بقبله کردن و سوخته شدن و بگری بخانه باز آمدن و بدست ،  
 ۴: ... همسایه سوی نخلستان ... و زبان سوسنی چون تیغ کشیدن و غزل جگر دوز ... نرم دوان کردن  
 بردل لیلی زدن و کار آمدن ،      و : حذف شده ،  
 ۵: رفتن لیلی بادختران قبیله بگشت نخلستان و غزل خواندن شخصی از زبان ،  
 ۶: خرامش کردن لیلی ... و سخاقت آن آزاده نوبران را و زبان سوسن کشیدن و غزلی  
 جگر اندوز ... و مرگ مجنون غلبه کردن و سوخته شدن ...

کان زهره شب نشین بخواب  
 چون غمزدگان بدرد میبود  
 هر گریه که کرد موج خون ریخت  
 ۵ با سایه غم دراز میگفت  
 هر چوب ز جگر هاء دردش  
 هر روزن و در ز جلوه گاهش  
 هر غمزه که زد ز چشم بد کیش  
 چشمی که بگریه پیش میکرد  
 ۱۰ بی و سمه کمان ابروانش  
 از داغ غمش درونه خسته  
 کلفش که سیاه وام کرده  
 چون در غم دوست ماند بی تاب  
 با ناله و آه سرد میبود  
 هر دم که زد آتشی برون ریخت  
 در پیش خیال راز میگفت  
 زر چوبه شده زرنگ زردش  
 تاریک شده زدود آهش  
 خون ریخت ولی ز دیده خوشش  
 زان باده خمار بیش میکرد  
 بی سرمه دو نرگس روانش  
 داغ کلفش برخ نشسته  
 نسبت بمهش تمام کرده

۲- دوست: ز- یار ۳: ب- خفته ۴: ز: غمزه ۳- آه: آ- باد

۲۱- ۴: ز- حذف شده

۶- ۵: شدی ز روی؛ زرنگ: ج ۵ و ج- ز روی

۷- ۷: باریک ۸: ۷: زجان

۸- ۷: مدیده ۹: ج ۵ ه: زگریه؛ و: ریش

۹- ۷: میخورد ۱۰: ج: واسمه

۱۰- نرگس روانش: و ح- چشم ناتوانش؛ ج ۵ ه: جوانش

۱۱- ۵: درون آ ۱۱: کلفش؛ ب ه: برو

۱۲، ۱۳: و- حذف شده ۱۲: ج ۵ ح: قام، ه: نام ۱۳: ه: بجه



نی کلفه که سایه بهتاب  
 غلطان همه شب شی چو صد سال  
 ۱۵ خالی شده از جلا جمالش  
 از کوفتن رخ جمیلش  
 زان روی که داد چرخ را نور  
 مقنع چو درونه چاک گشته  
 پیرایه زر چو سنگ مانده  
 ۲۰ گشته خم طره چو شمشاد  
 بیخویش زگفت و گوی خویشان  
 نی غلطم که سایه بر آب  
 پهلو پهلو چو قرعه فال  
 معزول شده ز جلوه خالش  
 بر رخ بدل سپیده نیلش  
 با آن همه نیل چشم بد دور  
 گلگونه فتاده خاک گشته  
 آینه چین بزنگ مانده  
 از زخم زبان شانۀ آزاد  
 وز طعنه چو زلف خود پریشان

۱۳ هـ: بی: سایه: ح - سایه بد

۱۵ ج د هـ: از جسد (د هـ: حسد) براهش

۱۵ ج د هـ: ز جلوه گاهش

۱۶ - بر: ج - از: آ: سپید

۱۷ ، ۱۷: هـ - ۱۷ ، ۱۷

۱۷ - روی که داد: ج هـ - روی (ه: بوی) به نیل ، د: روی بنور ، ولی در

باوی - بنور - کلمه - بنیل - علاوه شده است

۱۷ ب ج د: با این ، ه: با این همه خیل ۱۹: و - حذف شده

۱۹ هـ: آینه ز حسن و رنگ مانده

۲۰ - شانۀ: ه - و شادی

۲۱: و - حذف شده



دل بر سر غم سپند میکرد	غم را بدرونه بند میکرد
در سینه گره زنی هلاکت	غم گرچه بگفت دردناکست
لب دوختن آفت درونست	دل دوختن غم ارچه خونست
پولاد درشت را کند نرم	۲۵ گردد چو تنور بسته سرگرم
کف در دهن آید از خروشش	دیگی که درونه شد بجوشش
سختست فرود خوردن درد	دشنه بجگر فروتوان خورد
خیزد ز جراحتش فغانی	آنرا که بود بسینه جانی
نشر خورد و خموش باشد	مرده ست که بی خروش باشد
خوردن که تواند استخوانرا	۳ از گوشت تهی کنند خوانرا
در دل چه سنان چه قطره آب	بیم آرنبود ز آخرین خواب
کش می بتراود اشک غماز	دل سوخته چون نهان کندراز

۲۲: و- حذف شده ۳۷-۲۲: ز- حذف شده

۲۳: ه- پسند ۲۳: ه- نگفت

۲۳- زنی: و ح- زدن: هلاکت: د- اول- چه هلاک است- نوشته شده

پس همین کرد- بهلاک است- تصحیح شده ولی از روی- چه- تم کشیده نشده است

۲۴: ه- سوختن ۲۴: ح- زبون ست

۲۵- گردد: ه- دد: درست است

۲۶: و ح- بر دهن ۲۷- دشنه: ج ۵- نشر

۲۹: و ۲۹- مرد ست ۲۹- نشر: و- دشنه ۳۰: ه- خانرا

۳۱- بیم ار: ه- بیمت ۳۲: و- دل سوخته: ح- کند نهان

آن خم که درون بود زلالش      بیرون گذرد نم از سفالش  
گرددم نزنند لبش زبیداد      رخساره سخن کند بفریاد  
۳۵ بیرون محک درونه باشد      عنوان زغرض نمونه باشد  
مشک اریچه بود پوست خونش      بویش خبر آرد از درونش  
کانون تو چون شد آتش اندود      همسایه تو بگرید از دود  
آن کبک قفص نشین محبوس      بی حيله چو پرگسته طاوس  
از بند قفص چو آمدی تنگ      کردی بطواف وادی آهنگ  
۴۰ بر پشت جمازه سبک خیز      از حجره غم برون شدی تیز  
با چند پریوش بهشتی      راندى بسراب دشت کشتی  
گفتی غمی از شکسته حالی      کردی بسخن درونه خالی  
لخو زهراس نقش بیان      در گوشه شدی زهمنشینان

۳۳ و: بود درون ۳۳- گذرد نم: ه- نزدنم ۳۴ ج: نزد ۵۲۴ ه: رخسار  
۳۵، ۳۶ ج: ۵۵- ۳۶، ۳۵ و: درونه ۳۶- بود: ه- کند ۳۶ ج: ه: پویش  
۳۷ ه: کان توشه چو آتش اندود، و: ایوان توشه چو آتش آلود، ج: ۵ ح: توشه چو  
۳۷ ه: همسایه توانگرش بود دود؛ تو بگرید: ج: ۵- توانگرست ۵۰- ۳۸: ز- نزدن  
۳۸- آن: و- ای ۳۸ ح: بی جلوه چو پر شکسته طاوس؛ ۵ ه: طاووس  
۳۹- وادی: ج: ۵- رای و، ه: رای  
۴۰- حجره: د- خیمه ۴۱- با: و- تا  
۴۱ ب: بسراب، ۵ ه: بسراب و ۴۲- غمی از: ج: ۵ ه- غم آن  
۴۲ و: سخن ۴۲ و: از خوف وهراس بیش بیان؛ ج: بهراس

با سبزه زدوست رازگفتی      با سرو غم دراز گفتی  
 ۴۵ هر مرغ که در هوا پریدی      مقنع ز فواش بردریدی  
 شب چون سوی خانه بازگشتی      بازش غم دل درازگشتی  
 چون شمع ز غم فسرده میبود      شب سوخته روزمرده میبود  
 روزی ز غم اندرون زبونی      تنگ آمد از انده درونی  
 از کبج سرای آتش ازود      سرگشته برون شتافت چون رود  
 ۵. خوبان که بدنده منشینش      گشتند بهمرهی قرینش  
 رفتند بهم بسی جمیله      در نخلستان آن قبیله  
 که بر رخ یاسمین خمیدند      که در ته شاخ گل چمیدند  
 هر سرخ گلی شکوفه پرورد      لیلی بمیانه چون گل زرد  
 هر غنچه گشاده لب بخنده      لیلی چو بنفشه سرفکنده

۴۴ و : میگفت ۴۴ و : میگفت

۴۵، ۴۶ : آب - خنک شده ۴۶ ج : بارش ۴۷ - شمع : ه - شب

۴۸ ج ۵۵ ح : اندران ؛ و : درون خوئی

۴۸ ج ۵۵ و : آمده ز

۴۹ - شتافت : ج ۵۵ و - فتاد

۵۰ : بهم رهی ۵۱ - بسی : و - بی

۵۱ - در : ب - تا ؛ قبیله : د - جمیله - نورشده ولی از روی حرف - ج ۴۰ - اول کلمه را کم کشیده در - قبیله - اصلاح گردیده است

۵۲ ج : یاسمین ؛ آ : خمیدند ، ب ز : جمیدند ، و : بدیدند

۵۳ ج ۵۵ و ز : خزیدند ۵۳ - سرخ گلی : ج ۵۵ ح - شاخ گل (د ه ز ح : گلی)

۵۵ هر لاله ببوی مشک گشته	لیلی چو نهال خشک گشته
هر بت رطبی ز بار میخورد	لیلی ز زمانه خار میخورد
هر سرو ز جو بجامه میرست	لیلی ز سرشک جامه میشت
هر کبک روان بناز مایل	لیلی چو تذرو نیم بسمل
لختی چو دران بساط گل روی	گشتند میان سبزه و جوی
۶. از گری آفتاب سوزان	در سایه شدند نیم روزان
در انجمنی که رشک مه بود	یک سایه و آفتاب ده بود
شخصی ز موافقان مجنون	صافی گهری چو در مکنون
از سوز رفیق سینه پرداغ	میگشت بجلوه گاه آن باغ

۵۵، ۵۶: ج ۵۵ ز - ۵۶، ۵۵

۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۸: و - ۵۷، ۵۶، ۵۸

۵۵ - ببوی: ه - بسان

۵۶: ج: بط (معرب همان - بت - است که بمعنی مرغابی است): ج ۵: ز: نار، ه: بنان

۵۶ - زمانه: و - درونه

۵۷: ج: ه: هر سرو ز جوی جامه (د: دانه، ه: جامه) ی شست: ز جو بجامه: و - ز جان بجامه،

ز: بجو ز جامه ۵۷: ج: ه: جامه، و: خانه ۵۸، ۵۹: ه - ۵۸، ۵۹

۵۸: ز: کیک: ج: ز: نان، و: بیار: روان: ه - حذف شده و بجای آن در بالای کلمات -

- کبک بنان - بظ ریز گل - دری - نوشته شده است ۵۸: ج: تدر و نیم

۵۹: و: بران: ز: گلبوی ۵۹: و: ۵: چون

۶: از گری: آ: نازکی ۶: آ: در: ۵: و: ز، ه: از

بشناخت که آن بتان کدامند  
 ۶۵ در حلقه شان نمود میلی  
 کان باده که کرد قیس رامست  
 در گلشن آن بهار خندان  
 سوزان غزلی ز قیس دلکش  
 زان زهزمه جراحی انگیز  
 ۷۰ خوبان که نوای او شنیدند  
 زان نغمه شدند دور از آرام  
 معشوقه چون نام یار بشنید  
 شوریده ز جای خویش برخاست  
 در پیش غزل سرای شد زود  
 ۷۵ گفت از سرگریه کای نلوخوی  
 هر یک بچه نسبت و چه نامند  
 شد در پی آزمون لیلی  
 در لیلی از آن سراقی هست  
 برداشت نوای دردمندان  
 میگفت چو شعلها آتش  
 میزد بجگر زبانه تیز  
 در پرده جامه جان دریدند  
 چون آهوی هندو اشترشاً  
 وان ناله جان گذار بشنید  
 ستر ادبش ز پیش برخاست  
 رخساره بپشت پای او سود  
 بیگانه نمای آشناروی

۶۴ ب : زچه نسبت

۶۵ و : حلقیشان ۶۸ و : میخواند

۷۰ - که : و - چو ۷۰ - جامه : آ - جام

۷۱ : از آمد آ ۷۱ ج : آهو ؛ آ : استر سام ؛ ه : استر

۷۲ - جان گذار : ج ۵۵ زح - جان فکار ، ه : زار زار

۷۳ : ج ۵۵ ز - حوت شد . ۷۳ و : برخواست

۷۵ ج : ای نلوخوی ؛ ج ۵۵ ز : نلوخوی

۷۵ ج : نمای آشناخوی ؛ ج ۵۵ ز : آشناخوی

دانش که بدین دم نژندی	داری اثری ز درد مندی
زین نوغزلی که کردی آغاز	نوگشت مرا غم کهن باز
زان غمزده کین قرانه رانی	مرا خبری ده ارتوانی
گذ دست دل ستم رسیده	چونست میان آب دیده
۸۰ منزل بکدام غار دارد	بستر ز کدام خار دارد
همخانه او کدام مورست	هم خوابه او کدام گورست
سینه بکدام داغ داده ست	دیده بکدام زاغ داده ست
بالاش بغارتنگ چونست	پهلوش بروی سنگ چونست
با کیست ز روز تیره رازش	چون میگذرد شب درازش
۸۵ دارد بدگر خیال میلی	یا هم بخیال روی لیلی
بشنید چو آن سخن خرد مند	بگشاد بازمون دی چند
گفت ای ز وفا سرشته جات	قاصر ز حدیث دل زبانت

۷۶ و: باین ۷۶- اثری: ج ده و زح خبری ۷۹ و: کرد دست دلی؛  
 ۵: دلی ۷۹- آب: و خون ۸۰: ح: بکدام ۸۱، ۸۱- و: ۸۱، ۸۱  
 ۸۲ ب ج ده و: دادست، ز: داده ۸۲ ب ج ده و: دادست، ز: داده  
 ۸۳ و: بد پشت ۸۴: ب- حذف شده ۸۴: از اول مصرع فقط کلمه - پاک - نوشته شده است.  
 بقیه حذف شده و جای مصرع خالی مانده است؛ ح: بروز

۸۵- خیال: ه- خیال و ۸۵ ج: باهم، ه: ما هم، ز: ما هم  
 ۸۶ ج ده و ز: این ۸۷ و: بوفا  
 ۸۷- قاصر: ج ۵- حاضر، ه: خاصه، و: آگه

آن یار که بهر اوست این گفت  
 کز تو شده بود دور و مهجور  
 ۹۰ دلرا بتو داده بود آزاد  
 تا زیست نظر بسوی تو داشت  
 زان ره که گذشت بی جمالت  
 چون با تو نبود دوش بادوش  
 هم خوابه عشق نازنین است  
 ۹۵ بگرفت بخواب که قراری  
 هست از تو بخواب نیز بی تاب  
 آنرا که برآمد از غمت هوش  
 دل زانده او ببا دیت رفت  
 دور از تو ز خویش نیز شد دور  
 جان نیز به بیدلی ترا داد  
 چون مرد هم آرزوی تو داشت  
 همراه نشدش مگر خیالت  
 با خاک سیاه شد هم آغوش  
 هم خوابه رایگان زمین است  
 وز بی خوابی برست باری  
 می بیند خوابت اندران خواب  
 هان تا نکنی ز دل فراموش

آ ۱۸ ز: نازنده ۹۰، ۱۹ ز: ۱۹۰، ۹۰ آ ۱۹ ز: از؛ ح: بود؛

مهجور: ب-و-بخور ۱۹ ج ۵۵: دور از تو و من ز خویش دور (ه):

بخویش بخور، و: دور از تو ز جان خویش دور

آ ۹۰-آزاد: ۵-آزاد، ۵: آواز ۹۰-به: و-ز: ترا: ج ۵۵ ز-بتو

آ ۹۱-چون: و-تا ۹۲ و: زانکه که بر: که: ح-چو

آ ۵۹۲: شدش ۹۳، ۹۴ ز: حذف شده ۵۹۳: تا با تو نگشت دوش بادوش،

و: با تو چون سود دوش بر دوش؛ نبود: ب-نسود، ج ۵۵: نگشت

آ ۹۳: آگوش ۹۴: و-حذف شده ۳۹۴: همخوانه

آ ۹۵ ج ۵۵ وز: و نیز بخودی تو برست باری ۵۹۶ ج ۵: هست اریچ بخواب تیری ناب (ه):

تیری تاب؛ از تو: ۵-اریچ ۹۷ و: از غمتش



لیلی چوشنید این سخن را	بر خاک فکند سرو بن را
میزد سرو دست و پای در خاک	چون مرغ بریده سر بتاپاک
۱۰۰ گوینده نادرست پیمان	از گفته خویش شد پشیمان
چندانک نمود استواری	پیوسته نگشت زخم کاری
رخنه که بدل شد و جگر هم	انباشته کی شود بمرهم
در تن چو رگ حیات بگست	از حیلہ کجا گره توان بست
خوبان دگر که حال دیدند	از هر طرفی فرا دویدند
۱۰۵ شوریده ز جاش برگرفتند	فریاد و نغیر در گرفتند
ببخویشتنش بخانه بردند	زان گونه به مادرش سپردند
شد پیرزن جگر دریده	زان تیره نفس نفس بریده
افتاد برو چو خس بر آبی	یا بر سر آتشی کبابی
بتوان ز جگر برید پیوند	دیدن نتوان خراش فرزند

۹۸-چو: ج ۵۵-ز-که ۹۸ ب ج ۵۵ و: د خاک، ز: د رطل؛ ۵: د بر خاک افکند؛

۸: د بر خاک فکند سرو بن را ۹۹ ج: میزد سرو پائے دوست بر خاک ۹۹ ۵: سیر؛

ج ۵۵ و: بتاپاک آ ۱۰۰ ح: نمود ۱۰۲-که: و چو؛ شد: ۵-شود

۱۰۲-۵: انباشته کی؛ ح: انباشته کی بود بمرهم ۱۰۳ و: از تن

۱۰۳ ج ۵: گره کجا؛ و: توان گره

۱۰۴-که: و چو ۱۰۵، ۱۰۵: ج- ۱۰۵، ۱۰۵

۱۰۵ ح: بر خاک ۱۰۸ و: بران، ز: بر او

۱۰۹-بتوان: ب- مادر، و: نتوان؛ ز جگر برید: ۵-ز- جگر بریده



# صفت برگ ریز و دود او با خزان و از آسیب صدمات حوادث سر نهادن سرو لیلی در خاک و بی بالش ماندن \*

آمد چو خزان بغارت باغ      بنشست بجای بلبلان زاغ  
رخساره لاله پر ز چین گشت      آینه آب آهنین گشت  
هر غنچه که جلوه کرد گستاخ      در ریختن آمد از سر شاخ

\* ب: ... و از سبب صدمات ... ،

ج: ... و بی بالش شدن آن سرو آبدار خوش رومار ،

د: ... و از آسیب دهرهای تیز رو سر نهادن سرو لیلی در خاک و بی بالش شدن

آن سرو آبدار خوش رفتار که از دخت جوانی در روزگار برخوردار می نماید ،

ه: ... و بی بالش شدن ،

و: خفت شده ،

ز: صفت خزان و وفات لیلی و وصیت کردن به مادر جهت <sup>خوش</sup> مجنون ،

ح: ... و از سبب صدمات حوادث دوران سر نهادن ...

آ- پر ز چین گشت: ج ۵۵- بر زمین کرد ؛ ز: کرد

آ ج ۵۵ ز: کرد

آ ز: هر جلوه که غنچه

آ ز: در ریخته

۵ ریزان گل ولاله شست در شست  
 هر سوی برهنه گلستانی  
 ز آسیب طپانچها صرصر  
 منقار کلاغ بر سر گل  
 خفته علم شکوفه در خاک  
 شیرازه گل گره گشاده  
 مانده همه غنچه‌ها خوشبوی  
 برگی که ز باد شد گریزان  
 نرگس که بخواب چشم بسته  
 چون مجلس مکرمان ز دینار  
 مانده چنار دست بردست  
 چون راه فتاده کاروانی  
 غلطان بزمین شکوفه تر  
 مقراض شده بپر بلبیل  
 عباس شده درخت سخاک  
 هر سو ورقی برون فتاده  
 از خنده شکرین ترش روی  
 هر گوشه دوان فتان و خیزان  
 از بانگ زغن ز خواب جسته

۴، ۵ : و - حذف شده

۵ - و : ج - حذف شده

۵ آ : مانده ، ج ۵ ه : مالیده

۸ - بپر : ج ۵ ه و ز - چوپر

۹ - خفته : ج ۵ ه - خط ؛ ح : برخاک

۹ ه : عباسه

۱۰ - هر : و - ازهر ؛ سو : ز - سون ؛ برون فتاده : ج - بباد داده

۱۱ - مانده همه : ه - مانند ؛ ز : خوشبوی

۱۳ ج : از خنده شکری ؛ ز : رو ؛ ۱۳ ز : روان

۱۳ و : وز بانگ زغن ز خواب جسته ؛ آ : خسته ، ج ز : جسته

سوسن زغب‌ار سینه پر خار	کآزاده و باخسان سروکار
۱۵ رخساره یاسمین زمین سای	پیمانه لاله باد پیمای
در زلزله سرو راست خانه	چون مردم راست از زمانه
گیسوی بنفشه خاکبوسان	چون زلف خمیده عروسان
نسرین بلبت زمانه خوردن	وز شاخ بتاز یانه خوردن
درهم شده جعد سنبل از باد	شانه طلب از درخت شمشاد
۲۰ ناگه بچنین شکوفه ریزی	افتاد گلی برستخیزی
لیلی که بهار عالمی بود	زو چشمه زندگی نمی بود
آتش زده گشت نو بهارش	وز آب برفت چشمه سارش
آن ریش کهن که در جگر داشت	جان برد که سوی جان گذردا <sup>شت</sup>

۱۴ ز : آنزده

۱۶ ز ح : در زمانه

۱۸ : بلب ؛ ه : بلب

۱۸ - وز : ب - وان

۱۹ ب : درهم شده سنبل از دم باد

۱۹ آ : سانه ، و : سایه

۲۰ ب : ریزای ۲۰ ح : افتاده

۲۱ - زو : ج - در ، و ح : ان

۲۲ ح : برفته

۲۳ - برد : ز - بود

آن دل که شدش بعشق پامال  
 ۲۵ آمیخت بسرو نوجوانش  
 شعله زتنش چنان برآمد  
 پهلو بکنار بستر آورد  
 گشتش تن گوهرین سفالین  
 چشمش که همی بخواب درگشت  
 ۳۰ در آتش تب فتاد نعلش  
 گشتش خوی تب روان بتعجیل  
 جان نیز روان شدش بدینال  
 بیماری چشم ناتوانش  
 کش دود ز استخوان برآمد  
 سرپوش اجل بسردر آورد  
 وز بستر رنج ساخت بالین  
 در بند غنودنی دگرگشت  
 یا قوت کبودگشت لعش  
 هم و سمه ز رو بشتت وهم نیل

۲۵، ۲۵، ۲۵

۲۵ ز: بیماری زکس گرانش: ح: جسم

۲۶ ج: با استخوان

۲۸ ج: کشت آن تف گوهرین سفالین، ۵۵: کشت آن تف گوهرین (ه):

گوهر) سفالین؛ ز: کشت آن تن

۲۹ و: چشی

۲۹ ج ۵۵ و ز ح: غنودن

۳۰ ه: تف؛ ح: تب فتاده

۳۰ ج: گشته ۳۱ ج: تب

۳۱ - زرو: ب - ازو، و: زرخ؛

۳۵ ج: زروی شست؛

بشتت و: ز - شست

گیسو ز شکنج ناز ماندش      نرگس ز کرشمه باز ماندش  
 شد تیره جمال صبح تابش      و افتاد بزردی آفتابش  
 تب لرزه بسوخت روی چون باغ      تب خاله نهاد بر لبش داغ  
 ۳۵ هم رنج تن و هم انده یار      یک جان بدوزخم که گرفتار  
 در تلوسه چنان جگر سوز      میدید عقوبتی دوسه روز  
 چون شد که آنک مرغدمساز      از بند قفص شود پرواز  
 زان نکته که زد بجانش آذر      بگشاد جریده پیش مادر  
 کای درد من انده نهانت      و اندیشه من خراش جانت  
 ۴. زین غم که برای من کشیدی      آزرده شدی و رنج دیدی

۳۲: وز - حذف شده

۳۲: ه: باز    ۳۲: ه - حذف شده

۳۳: تابش: ه - نرایش

۳۳: و: ه: ز - حذف شده؛ ح: واقفاده

۳۴: ح: تب؛ و: بشت؛ د: چو

۳۴: آ: نهاده؛ ز: بردش    ۳۵: تن: و - شد

۳۵: زخم که: ج: ه - زخمه (ه: زخم) شد، و: ح: غم شده

۳۶: ج: ه: ز: چنین    ۳۷: گه: ه - بر

۳۸: نکته: و: ح - شعله    ۳۸: پیش: ز - نزد

۳۹: انده: ب: ز - آمده    ۳۹: و: ز - حذف شده

۴: ج: ه - حذف شده    ۴: برای: ز - زبهر

ناچار چو خونم از تن تست      بار دل من بگردن تست  
 رنجی که نهند بر نهادم      لابد تو کشتی که از تو زادم  
 کاری که مرا فتد بصورت      آن کار ترا فتد ضرورت  
 در خوشه فد چو آتش تیز      از وی تنه را چه جای پرهیز  
 ۴۵ هر که که جگر خراش گیرد      قالب چه کند که گر نمیرد  
 تیمار مرا که پی فشردی      زحمت ز قیاس بیش بردی  
 وقتست کفونکه خیزم از پیش      زایل کنم از تو زحمت خویش  
 عذرت بکدام رای خواهم      مزدت مگر از خدای خواهم  
 چشمت پس ازین نمی بیناد      بعد از غم من غمی مبیناد  
 ۵۰ بردار ز بستر هلاکم      وز آب دودیده شوی پاکم

۴۱- خونم از تن: ج ۵۵- خون من بتن (۵۵: تن) آ ۴۱- بار: ز- خون  
 ۴۲- نهند: ج ۵۵- بعشق، ز: نهند  
 ۴۳- فتد: ب ج ۵۵ زح- بود: و: بود ضرورت ۴۳ و: بصورت  
 ۴۴- تنه را چه: ب ج ۵۵ وز- بنه را چه، ه: بنه را چه  
 ۴۵- که گر: ب ج ۵۵ وز- اگر  
 ۴۶- تیمار: ب- تیر  
 ۴۷- باز: رحمت  
 ۴۸: ۴۱- ۵۵- حذف شده ۴۸، ۴۹- ج: ۴۸، ۴۹  
 ۴۹- ب: جسمت؛ ح: از این  
 ۴۹- بعد: و- غیر

وز آتش سینه سوز عودم	بر بوی جگر رسان درودم
خون ریز بروی مشکبویم	تا غازه تر بود برویم
گل زن بجبین ز روی خویشم	کافور فشان ز موی خویشم
چون از پی مر قدم نهائی	پوشی بلباس آن جهانی
۵۵ از دامن چاک یار دلسوز	یک پاره بیار و بر کفن دوز
تا با خود از آن مصاحب پاک	پیوند وفا برم ته خاک
چون نوبت آن شود که از تخت	لیلی بجنانه بر نهند رخت
کم کن قدری رقیب مارا	و آوازه آن غریب مارا
کاید چو شهبان درین عروسی	لب ساز کند بفرق بوسی
۶. در جلوه من کند نظاره	وز سینه بر آورد حراره

آ۵. آ۵. و- آ۵. آ۵. آ۵ نوح: از آ۵- بر بوی: ج د ز ح- وز بوی، ه: و: از بوی

۵۲: و- ح ز ن ش ه: آ۵ ج د ه: خوزیز آ۲- تر: ه- قو

آ۲- بجبین: ب و- بگفن: ج ه ح: بروی آ۳ ز: ز روی

آ۴- از پی: و- حاصل آ۴ آ: بوسی

۵۵- یک پاره: د- یکباره، ه: پرکاله آ۶ و: ازین

آ۶- وفا بریم: آ- وفا بریم، ولی از روی نقاط غیر لازم و اضافی واقع در ابجای حروف ف و ص می کشیده شد؛ ته: و- سوی

آ۲ ج د: بود: ه: بود که بر تخت

آ۲: جمانه، ج: بجنانه آ۸- کن قدری: ه- توری آن

آ۸- و: ج ز- ح ز ن ش ه: و: و انگاه بخوان غریب مارا آ۹ ه: دران

آ۹ ج د ه ز: باز آ۶ ج د ه: از: آ: برابر د

وزگریه تلخ شکر افشان	از رخ بزمین شود زرافشان
خونین کند از نفس هوارا	رنگین کند از جگر قبارا
قاری شود از نفیر دلروز	مطرب شود از ترانه سوز
وز ناله بر آورد سرودی	در گریه روان کند درودی
من رقص کنان برون خرام	۶۵ و نغمه غم زند بنا م
تا حجره خوابگاه جانان	آید قدری چو مهر بانان
هم خوابه شود اگر تواند	وانگه بونا چنانک داند
در خاک بهم بویم باری	در زندگی ار نبود کاری
بشتاب که وقت آن همین است	گو آنچه که گفتی از یقین است
وینک من اگر وصال خواهی	۷۰ اینک رخ اگر جمال خواهی

۵۶۱: در افشان ۶۱-وز: و-در ۶۲: از هوس ۶۳، ۶۳: و-ج ۶۳، ۶۳

۶۴: شود: ه- از ظم افتاده و بعد از در بالای مصرع علاوه گردیده است؛ ترانه: ب- ترانه و

۶۳: ز: دلسوز ۶۴: از گریه روان کند درودی؛ در: و-از؛ ز: در و رودی

۶۴-وز: و-و ۶۵-غم: ج- حذف شده

۶۵-رقص کنان: و- جلوه کنان ۶۶: آمد

۶۶: و: با حجره جایگاه ۶۷: و: ب- حذف شده

۶۸-بهم: د- بوی، ولی در بالای کلمه مزبور، کلمه- بهم- علاوه گردیده است

۶۹: کر آنچه که گفتی از یقین است؛ که: ب- تو؛ گفتی ار: ز- گفته

۶۹- وقت آن: آ- مصلحت

۷۰- وینک: ب- و اینک، ج ۷۰: وینک



شوری زدو کالبد برانگیز	تن با تن و جان بجان برآمیز
رنج دو جراحت اندکی کن	خون دو شهید را یکی کن
گرچه زدم سرد مردم ای دوست	خون سرد نشد هنوز در پوست
باگری خونم آر در بر	پیوند بخون گرم بهتر
۷۵ و دل نشود که بر من آیی	چون جان بدریچه تن آیی
گیری کم دوست چون گرانان	جان دو سترت بود ز جانان
از مردمی تو بزرگم	زان روی که بی وفاست مردم
هر کس پی زندگان گزیند	کس روی گذشتگان نبیند
با انک کنند ناله و شور	نتوان پس مرده رفت در گور

۷۱ ز: شوری؛ زدو: ج-زن و، ه: ره و، و: بدو

۷۲ ب ج دو ن ج: در آمیز

۷۲ و: رنجی و دو فراق اندکی کن ۷۲- کن: آ- حذف شده

۷۳ ج د ه و: تا از دم سرد مردمی (و: مردم) دوست،

ح: گراندم سرد مردم ای دوست؛ گرچه ن: ز- گران؛ ب: از

۷۴ و: باگری خونم از دم تر؛ آ: آ- ار ۷۵ ه: در دل

۷۶ و: گیرم کم دوست چون کریان؛ دوست: ز- بار

۷۶ آ: دوستیت، ب ج: دوست ترت ۷۷ ز- حذف شده

۷۷ ه: از مردمی چو بزرگم، و: از مردمی تو دوست کردم

۷۸- بیوفاست: ب ج- در وفات ۷۸، ۷۹، ۸۰ ج ۵۵ ز- ۷۸، ۸۰، ۷۹

۷۹- گور: ه- شور، ولی بدو- گور- اصلاح گردیده است

۸۰ با این همه من بمنزل خویش  
 چون خاک شود وجود پاکم  
 با باد صبا عبار گردم  
 گویند که گرد باد در دشت  
 من نیز بجان دهم گشادی  
 لیکن تونه آنکسی که بی دوست  
 ۸۵ عمریست که جان تو بغم بود  
 بشتاب که سوی آن خرابی  
 همراه چه بود که جان چون نوش  
 این راه دراز گاه و بیگاه  
 ۹۰ چندان ز تو انتظار بردم  
 کاندر ره انتظار مردم  
 خالی نکشم ز تو گل خویش  
 بر باد دهد زمانه خاکم  
 پیرامن کوی یار گردم  
 جان نیست ز تن رمیده در گشت  
 گردم بسرت چو گرد بادی  
 همخانه جان شوی بیک پوست  
 در جستن همراه عدم بود  
 همراه دگر چو من نیای  
 هم خوابه و همدم و هم آغوش  
 ز افسانه غم کنیم کوتاه  
 کاندر ره انتظار مردم

۸۰ و: ز منزل ۱- گل: ج ۵۵ وز- دل

۸۲- پیرامن: وح- گرد سر ۱۳ و: در دست

۸۳- کلمه- ز تن: ج- از تم افاده و بعداً در زیر صرع نقطه برز علاوه شده است؛

رمیده: آ- ابتدا- زرمیده- نوشته و پس نقطه حرف- نر- تم زور گردیده است؛ گشت: ح- دشت

۸۴ ز: چو جان ۱۴ ه: گردت ۱۵ و ح: لیکن چو تو آنکسی که بادوست؛

آنکسی که بی: ج ۵۵- آنکسی که ای (ه: بی) ۱۵ ه: همخوابه، و ز ح: همخوابه

۸۶ و: حذف شده ۱۶- تو: ه- ما ۱۷- که سوی: ج- بسوی

۸۸ ج: ۵۵ و- حذف شده ۱۸ ح: آغوش

۸۹ ج: ۵۵- پس از بیت شماره ۹۲ نوشته شده؛ ز: حذف شده ۱۹ ح: آن

و امروز که گشت جان سبکپای	من مرده و انتظار بر جای
دوری منمای بیش از اینم	کز کتم عدم ره تو بینم
منشین که بساط در نوشتم	تو زود بیا که من گذشتم
گفت این سخن و ز حال در گشت	و ز حالت خویش بیخبر گشت
۹۵ جانش که میان موج خون رفت	مجنون گویان ز تن برون رفت
او رفت ز دهر عمر فرسای	وان کیست که خواست ماند بر جا
هیچست جهان پیچ بر پیچ	دانسته نظر نکرد در هیچ
رنگین منگرگیای این کشت	کاؤل سمنست و آخر انکشت
همسایه مرگ شد حیاش	همشیره زهر شد بنا تش
۱۰۰ هر سرو و گلی که روید از خاک	فردا همه هیزم است و خاشاک
ای آنک چو غافلان بخوابی	تا دل نمنی برین خرابی
هان تا نخوری فریب ایام	کانکه بردت که دادت آرام

۹۱- و: ج ۵۵- حذف شده؛ ز: امروز که گشت جان سبکپا؛ و: شکبیا  
 ۹۲- برپای، ز: برجا ۹۲- کتم: ج ۵۵- ز- کرد؛ و: ج ۵۵- رخ ۹۳- آ: بنشین؛  
 ب: نوشتم ۹۳- ب: ما گذشتم ۹۴- ج: ترکشت، و: برگشت ۹۶- و: وز؛  
 ه: عمره ۹۶- وان: ج ۵۵- و- آن، ه: او ۹۷- ۹۸- ۹۹- و: ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۹۹- ۹۹-  
 ۹۷- ز: در پیچ ۹۷- ج: دانده ۹۸- ز: کبیا؛ ب: دشت ۹۸- ز: اول؛ و: سمن است  
 ۹۹- و: حیاش ۱۰۰- و: حذف شده ۱۰۰- ج ۵۵- ه: سبب و گلی که دیدی (ه: روید) از خاک  
 ۱۰۰- ه: حذف شده ۱۰۱- ۱۰۲- ج ۵۵- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۱- ۱۰۲- ه: ندی بدین؛ ج ۵۵- بدین  
 ۱۰۲- ج: کانکس بردت که دادت آرام، ه: اینک بردت چو دادت او دام

این بر شده گنبد مدور      دارد دو در ارچه هست بی در  
هر که زدودش برون نشست      از ششدره زمانه رستت  
۱۰۵ چون لیلی راز هفت پرکار      در ششدره گشت مهره مردار  
جانی که گرفت راه در پیش      جز عشق نبرد توشه باخوش  
زین خانه که رخنه گاه دزدست      زادی که بری هیانت مزدست  
چون رفتیم ازین گذرگاه      آن به که بریم توشه راه  
یارب چو بری ازین سوادم      زایمان درست بخش زادم  
۱۱۰ زین مرحله نیست مهرهم کس      جز بدرقه عطاء تو بس

۱۰۳- دارد: و- دار

۱۰۴ اب و ح: هرگز؛ ج د: هرکس نزدش،

ه: هرکس که نزد: که زدو: ز- کس ن

۱۰۴ ه: زمان سرشته است؛ ح: رسته است

۱۰۵ ج- حذف شده ۱۰۵ اب ز: مهره گشت؛ ه: بردار، و: کردار

۱۰۶ جانی: و- آرم؛ ز: جاس که گرفت مهره در پیش

۱۰۶- توشه با: ب ج د ه ز- توشه

۱۰۷ اب و: این خانه که رخنه گاه دزدست (و: رخنه گاه دزدست)

۱۰۷ اب: خوردست، ج ز: مردست ۱۰۸ ه- حذف شده

۱۰۸ ا: رفتیم، ز ح: رفتی ام

۱۰۸ و: توشه همراه ۱۰۹، ۱۱۰ ه- ۱۰۹، ۱۱۰

۱۰۹- بری: ج- برین ۱۰۹ ا: زایمان

خبر یافتن مجنون درد مند از بیمار  
 لیلی و از حلقه سگان بیابان زنجیر گریستن  
 و بجلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش  
 جنازه لیلی را در حلقه رحیل دیدن و نثار  
 شاهانه از دیده ریختن و بموافقت محفه  
 عروس سوی شبستان لحد بر عزم خلوت  
 صحیح روان شدن \*

خواننده این خط کهن سال      زین گونه نمود صورت حال  
 کان بت چو ازین سرای غم رفت      با همره عشق در عدم رفت

ب: ... از پیش لیلی را در حلقه ... ، ج: ... در لیلی در آمدن و از پیش در جنازه او را در حلقه  
 جیل یافتن و نثار ... ، د: ... و بجلقه زدن لیلی آمدن و از پیش در جنازه او را در حلقه ... ،  
 ه: خبر یافتن مجنون از بیمار لیلی و بجلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش در جنازه او را اندر رحیل  
 دیدن و نثار شاهانه از دیده ریختن ، و: خفت شده ، ز: آگاهی یافتن مجنون از  
 وفات لیلی و آمدن بر سر تابوت قصر کردن و غزل وصال خواندن و در محل دفن لیلی را در  
 برگرفتن و بوصول ابدی پیوستن ، ح: ... در لیلی در آمدن و از پیش جنازه لیلی  
 در جلوه رحیل دیدن ... ریختن و بمصاحب محافه عروس خود سوئی شبستان  
 لحد بر عزم خلوت صحبت روان شدن .

۵۲: پا

مادر که بید حال لیلی	برداشت بنوحه وای ویلی
آهی ز جگر چنان بر آورد	کاختر ز دمش فغان بر آورد
۵ افتاد ز غم چو خاک بر در	وز درد فکند خاک بر سر
از کندن بیخه‌ها پرفور	میریخت بجسم مرده کافور *
پر کاله تر ز روی میکند	وز بهر سرشک جوی میکند
سر میزد و رخ کباب میکرد	ناخن بچنا خضاب میکرد
زان مشغله کش بروی میرفت	خونابه ز رخ بجوی میرفت
۱۰ خویشان بهم آمدند لتنگ	رخساره ز خون دیده گلرنگ
کردند بدرد پیرهن چاک	دستار شرف زدند بر خاک
مجنون ز خبر کشتی وفادار	آگه شده بود زحمت یار
آزرده دل و جگر دریده	بر در بعیادتش رسیده
گآمد ز درون در نفیری	وز خانه پدید شد سریری

۳- که: ح- چو ۳ ج و: بنوحه ۴ ج ۵ و: ز غمش ۶ و: مویهای  
 ۶: ز: بچشم ۷: آ: بعد از بیت شماره ۶ بیت شماره ۵ تکرار گردد ۴ ج ۵: از  
 ۸: ز: خن شده ۹: ح: خراب، و: خواب ۱۰- بچنا: ج ۵- بکله، ه: از خون  
 ۹ ج ۵ و: ز: زان مشغله کش بروی میریخت (وز: میرفت)  
 ۹ ج: خونابه رخ: ج ۵ ه: میریخت ۱۰- آمدند: ه- آمدان ۱۱: از: بخون  
 ۱۱- دستار: ب- دستار ۱۲- ز خبر کشتی: ۵ ه- ز خبر کشتی، و: ز خبر بر، ز: جفاکش  
 ۱۳ ج ۵ و: ج: بد زحمت یار (ه: خار): ز: بد زحمت ۱۳ آب: و آزرده  
 ۱۳ آب: اعیادتش ۱۴ ه: ز برون ۱۴- و: و- و: سریری: ج- صفیری

۱۵ لیلی گویان برادر و خویش  
 بردند برون جنازه ماه  
 یکجا شده مرد و زن فراهم  
 عاشق که نظاره چنان دید  
 در پیش جنازه رفت خندان  
 ۲. از دیده ره جنازه میروفت  
 نظم از سر وجد و حال میخواند  
 کالمنة لله از چنین روز  
 در بزم وصال خوش نشستیم  
 ایشان ز پس و جنازه در پیش  
 برخاست فغان ز کوجه و راه  
 پروین و بنات نقش با هم  
 برداشت قدم که هم عنان دید  
 نمی در دو نه داغ دردندان  
 میگفت سرود و پای میکوفت  
 خوش خوش غزل وصال میخواند  
 گز هجر برست جان پرسوز  
 وز ننگ فراق باز رستیم \*

۵۱۵: برآء، ۱۵-۵: ز- از ۱۶- برون: ۵- چنان

۵۱۶: برخواست ۱۷وز: و بنات و

۱۸- نظاره: ۵- جنازه ۱۹ز: نه

۲۰ز: میرفت ۲۰- و: ۹- حذف شده: ز: بازی گفت ۲۱: ۹- حذف شده.

۲۱: ج- حذف شده و بعضی آن مصرع شماره ۲۰ همین نسخه تکرار میگردد ۲۱، ۲۲: ۵- ۲۱، ۲۲

۲۲: ج: ۵: میگفت ۲۲: ۵: غزل (۵: غزلی) لطیفی سفت

۲۲: ۵: کای منت و لله: ج: اینچنین ۲۳: ج: نشینیم، ۵۵: نشینیم، و: ج: نشینیم

۲۳: ج: نشینیم، ۵۵: نشینیم، و: ج: نشینیم

۲۳: و: ج: و در درد فراق باز رستم: ۲: باز رستیم،

ج: باز چنینیم، ۵: باز چنینیم، ۵: باز چنینیم

و: بعد از بیت شماره ۲۳ بیت شماره ۲۹ نوشته شده است



در گل نه زتن سفال ساییم	بل غالیه وصال ساییم
۲۵ وصلی که دروزقرب جانی	نی جان گنجد نه زندگانی
سروی که کشیده داشت بالین	از صحبت این تن سفالین
وقتست که خانه سازد اکنون	ریحان وی از سفال مجنون
بی منت دیده روی بینیم	بی زحمت لعل بوسه چینیم
بی پرده خلق جلوه سازیم	بی طعنه خصم عشق بازیم
۳۰ آن دست که از جهان بداریم	در گردن یلگر دراریم
همخانه شویم موی در موی	همخوابه بویم روی بر روی
زین خواب دراز بی ملامت	سر بر نکنیم تا قیامت
پوید بخرزیه پاک با پاک	ماند بظیره خاک با خاک

۲۴: ز- حذف شده ۲۴- زتن: و- ح- ازین: سفال: ج- ۵۵- خیال ۲۴- بل: ۵۵- در،  
و: بر؛ ج: در غالیه وصال پاییم ۲۵: و- حذف شده ۲۵- دروز: ج- ۵۵- درون،  
ح: در بالای همین کلمه بخط برکات - از نراید - از زده ۲۵: ز: نه؛ ح: گنجد جان  
۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۴: ح- ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵: ج- ۵۵: بینیم  
۲۸ ج ۵۵: بی زحمت لعل بوسه (ه: خوشه) چینیم ۲۹ و ح: بی منت خلق چاره سازیم (ح: سازیم)  
۲۹- خصم: ح- خلق؛ و: بازیم ۳۰: و: براریم  
۳ ج: همخوابه، ۵: همخوابه، ه: همخانه ۳۱ ج ۵۵ و ز: همخوانه (د: همخانه، ه: همخوابه) شویم روی در روی؛ ح: شویم؛ ب: در روی  
۳۲ ب: خواب؛ بی ملامت: و- پر ملامت، ز: بی ملامت  
۳۳ آ: بوید؛ و: بخرزیه؛ ج- ۵۵: پاک و نا پاک



تا هر دو جسد یکی شود راست	باید لحدی به تنگی آراست
بستان عدم فراخ سایه ست	۳۵ گرجه خاک تنگ مایه ست
خلوتکده نکوتر از گور	نبود من خسته را درین شور
نی بانگ رقیب در بنا گوش	نی از شغب مزاحمان جوش
نی سنگ ملامت گرانان	نی جریده فسرده جانان
نی دیده کشتی ز چشم جاسوس	نی بینش دیده بان با فسوس
وز غم باجل فراغ دیده	۴۰ افتاده دو یار داغ دیده
مردت خوانم گر آبی اکنون	ای کامده بطعن مجنون
می خند کفون ولیک بر خویش	وی دشمن خنده زن ز جد پیش
مگری بغم که شادمانیست	وی دوست کت اشک در روی است

۳۴ ج ۵۵: بتنگ ۳۵ ج ۵۵: گر (ه: تا) جعه خاک تنگ پایه ست.

و: گرجه خاک تنگ مایه ست. ز: گرجه خاک تنگ پایست

۳۵ و: سانست، ز: مایست ۳۶ ب و: سور ۳۶ ج: نلوتکه، ۵: خواه تکه، ولی از روی

نقطه اضافی تم کشیده شده است ۳۷ ز: نه؛ ۵: سراجمان خواش؛ و: مزاحمان؛ آ: حوش

۳۷ ز: نه ۳۸ ب ج ۵۵ و ز ج: نی (ز: نه) عربده

۳۸ ز: نه ۳۹ ز: نه؛ ه: دیدبان

۳۹ ه: نی دیده کس ز زخم جاسوس؛ ز: نه؛ ج ۵۵ و: دیده کشتی زخم

۴۰-وز: ج ۵۵-زین؛ و: وز زخم اجل؛ ز: اجل

۴۱ ج ۵۵ و ز: ای ۴۳ و ز: ای؛ کت: ج ۵۵-که؛ ح: روانی است

۴۳ ه: گویی بغی که؛ ج ۵۵: بغی که؛ ح: بغی که شادمانی است

چندانک ز بهر من زنی وای  
 ۴۵ هرگریه که بهر من کنی ساز  
 مویی که کنی بمویه من  
 در ما تمم اربسر کنی خاک  
 بر من چو دعا می درین غم  
 عفو می که بخوایم ز درگاه  
 ۵۰ در توشه من که نمک بیز  
 حلوا که فرستیم پیاپی  
 زن بوسه بخاکش از حد افزون  
 راه ارچه قیامتست سوش  
 در فوحه لیلی اندر افزای  
 موج گهرش بلیلی انداز  
 بر یاد کمند زلف او کن  
 از شارع آن جنازه پاک  
 نی آن سوی من که سوی او دم  
 نی از پی من که بهر او خواه  
 از چاشنی غمش نمک ریز  
 نام لب او نویس بروی  
 گو کین برسان بروج مجنون  
 در دم زدنی رسم بکوشش

۴۴ و: زنی ز بهر من ۴۷ - جنازه: ح - جنازه کن  
 ۴۸ ج ۵۵ و: بر من چو (ه: چه) دی دی (و: دعا) درین دم:  
 ز: در بیدم: غم: ح - ۴۵  
 ۴۸ ز: نه: آن: ج ۵۵ و ز - ان: ه: از سوی، ح: برسوی  
 ۴۹ ه: نخواهیم ۴۹ ز: نه: که: ب - ز  
 ۵۰: و - خفته شده ۵۰ - که نمک بیز: ج ۵۵ ز - مکن نمک تیز  
 ۵۵ ه: بیاجی ۵۵ ه: باوی  
 ۵۲ - زن: ج - زن، ولی از روی - الف - تم کشیده شده است، ح: زنان  
 ۵۳ و: گوا این: آ ز: بروی  
 ۵۴ ح: قیامتست

۵۵ ی جان عزیز دل میدان  
 زین پا حد راه در نیابم  
 زین سان همه ره ترانه میزد  
 کان جان عزیز یافتی باز  
 رقص خوش عاشقانه میزد  
 زین زمزمه فراق خوش بود  
 در گریه زار خنده میکرد  
 از بیخودی آمد دست در جوش  
 افسانه گفته را کند راست  
 تا خوابگاه نگار خوش خواب  
 در خاک نهاد و دیت خاک  
 وان کان نمک درو نهادند  
 ۶. وین درد دل کس نه کو بصدخواست  
 میرفت بدان ترنم و تاب  
 چون شد که آنک دور افلاک  
 گریان جگر زمین گشادند

۵۴: وز - مدن شده. آن - حد: ج ۵۵ - چه که: د: ح - را

۵۴: برو: ج - برون، ۵۵: بدو

۵۵ ح: یا تم ۵۶ - که: د - کو

۵۶: و: زان

۵۸: زار: ب - زار، ممکن است این علامتی باشد که در اکثر حالات برای کشا کردن - الف - روی

آن گذارده میشود ۵۹ ح: آمده است

۶: نه کو: ۵۹ - نکو ۶: گفته را: ۵ - راز را

۶۱ ج ۵۵ ز: دران ۶۱ - تا: و - با: ب: خوانکه

۶۲ - چون شد: و - باشد

۶۲ و: کند ۶۳ و: دران

وافتاد بدخمه لحد پست	مجنون ز میان انجمن جست
رو داشت بروی و دوش بردوش	۶۵ بگرفت عروس را در آغوش
افتاد قران بپسج خاکی	د و اختر سعد را بیپاکی
جستند بغیرت اندران غار	خویشان صنم ز شرم آن کار
بر کشته ز نند خنجر تیز	تا ساز کنند خشم و خون ریز
پیچاک غضب بسر ز ندش	چون دست به پنجه در زدندش
پنجش بشکنجه دگر بود	۷۰ او از سر و پنجه بیخبر بود
پرواز نموده دوست بادوست	با هم شده بود پوست با پوست
از جان رمقی نداشت خوش	کردند بجنبش آزمونش
از هم نگشاد بس که خم گشت	بازو که حمایل صنم گشت

۶۴ و: افتاد بدخمه؛ ج: بزخمه، ه: بزخمه  
 ۶۵ و: ۶۵، ۶۶، ۶۷-ه: ۶۵، ۶۶، ۶۷ ج: در آغوش  
 ۶۵-ر: ه: ز: برو، ج: افتاده  
 ۶۷-ز: ه: ز: زخم، ج: ۶۷، د: کار، ه: مار  
 ۶۸-و: ج: ۵-و: حذف شده؛ ه: چشم، ج: ۶۹، پ: پیرده؛ و: برزدندش  
 ۶۹ ج: ۵-ز: و: ز: بس (سر) ز ندش؛ و: بی خاک خصب  
 ۷۰ ج: ۵-و: او را سر پنجه؛ و: ز: حذف شده، ج: ۷۰، پ: پنجه اش، ه: پنجه اش  
 و: پنجه، آ: ۷۰، ه: نمود، آ: ۷۲-کردند: ب: کرد؛ آ: بجکش  
 ۷۳-ز: حذف شده، آ: ۷۳-بازو که: ج: ۵-بازوش؛  
 ۵: بازوش حمایل صنم داشت، آ: ۷۳-از هم: ه: از بس؛ د: داشت

افتاد بمغز شان غباری  
 ۷۵ پیری دوسه از بزرگواران  
 کین کار نه شهوت هوا نیست  
 ورنه بهوس کسی نجوید  
 خوش وقت کسی که از دل پاک  
 وصل ارچه بر اهل دل و بالست  
 ۸۰ نفسی که نباشدش هوارام  
 گر عاشقی این مقام دارد  
 تا هر دو نه درم خاک بودند  
 و امروز که شهر بند خاکند  
 کز یار جدا کنند یاری  
 گفتند بچشم سیل باران  
 ستری ز خزینه خدایست  
 کز جان عزیز دست شوید  
 در راه وفا چنین شود خاک  
 وصلی که چنین بود حلاست  
 رامش ز کجا شود دودام  
 تقوی بجهان چه نام دارد  
 زالایش نفس پاک بودند  
 پیداست که خود چگونه پاکند

۷۵- سیل باران : و- اشکباران  
 ۷۶ج ۵: نه شهوت و : ه: الهی است  
 ۷۶ه: قرینه ، ز : خزانه  
 ۷۷ج ۵۵: فی ۷۷ه: از جان  
 ۷۸- وفا : و- کسی ۷۹ج : باهل  
 ۸۰ب: نیایش ۸۰- شود دودام : و- بود دودام  
 ۸۱- نه در : ج ۵۵- درین  
 ۸۲ه: خاک ۸۳آج: خاک اند ، ه: خاکست  
 ۸۳و: پنداشت که : آج : پاک اند ، ج : پاکند ،  
 ه: خاکست

اولی بود از چنین نشانی	پاکیزه تنی بپاک جانی
۱۵ درهم مکنید حال ایشان	در گردن ما وبال ایشان
از سوز دل آن حکایت زار	کرد آن همه را درون دل کار
کردند بد زرد اشک ریزی	بر هر دو فتاده خاک بیزی
زان روضه که در گذشتند	گریان سوی خانه باز گشتند
ز افسوس زدند نعره چون کوس	خود حاصل عمر چیست افسوس
۹۰ با آنک دهد جهان بقای	هیچست چو نیستش وفای
عمر ارچه بر آدمی عزیزست	عمری که چنین بود چه چیزست
این عمر که روی کس نبیند	چون باد رود که کس نبیند
نقد شده چون توان ستد باز	ما ساده دل و فلک دغا باز

۱۴ ج ۵: اول؛ ه: اول نبود چنین؛ از چنین: و- از جهان

۱۴- تنی: ج- ترین ۱۵- مکنید: ه- نکنیم

۱۵- ما: ج ۵۵ و- من ۱۶ ج ۵۵ وز: در و نه افکار

۱۷ آب: بدر و ۱۷ ه: فتاد

۱۸- در: و ج- دل؛ آ ز: گزار، ه: گدار

۱۹: و- حذف شده ۱۹- چون: ه- بر

۹۰- بجان دهد؛ آ: بقای، و: نقای؛ ج: بقای، ه: بهایی

۹۱- برآدی: و- ترادی، زح: بادی ۹۲: چون با نرود که بس نه ببیند؛

ب ج و: پس، ه: بس ۹۳- توان: ج- بجز ریز در بالای مصرع نوشته شده است

۹۳ ه: دلی؛ ج: دعا بان

تیری کشد آسمان بدکیش	هر دم بکمان کینه خوشیش
کز وی چو گذشت بر تو آید	۹۵ منگر که بدگیری کشاید
دو زد همه خلق را بیک تیر	از وی که جهد که گاه نخجیر
از مرگ کسی چرا شود شاد	آنرا که بود بمرگ بنیاد
این کار بنو بتست خوش باش	در نوبت کس مکن خوشی فاش
گر ره ندھی بخود تو دانی	گیرد ره تو اجل نهانی
میترس ز خصم جانی خوشیش	۱۰۰ غافل مشو از جوانی خوشیش
از عاریت زمانه رنگیست	موی سیهت که تیره رنگیست
کز زیور عاریت کند ناز	ناخوش بود آن عروس طناز
از موی سیه خضاب شویست	این چشمه خور که آب جویست

۵۹۴: بکال ۹۴- کشد: ب ج ۵۵ و- زند  
 ۵۹۵: برتر ۹۶: ز- حذف شده ۹۶ ج ۵۵: از وی نهجد (ه: بجهد) که  
 سید نخجیر؛ که جهد: و- بجهی؛ که: ح- به  
 ۹۷- چرا: ج ۵۵ ح- کجا  
 ۹۸: نوح: کین ۹۹: و- حذف شده  
 ۹۹- تو دانی: د- توانی  
 ۱۰۰- ز خصم: و- زوهم ۱۰۰ ج ۵۵ و: رنگیست  
 ۱۰۱ ج ۵۵ و: زمان دورنگیست، ز: زمان درنگیست؛ ح: سنگیست  
 ۱۰۲ و: کوزیور عاریت کند ساز؛ آ: ساز، ه: بان  
 ۱۰۳: سوییست



این شب که تراست عشرت آموز  
 ۱۰۵ هر مه مه نو بر آسمان هست  
 تا چشم بهم زنی شود روز  
 از نیمه و تمام و هر چه هستند  
 ماهی گیری به نیمه شست  
 چه کهنه چه نو در آسیا جو  
 چرخست خراس آسیا رو  
 هم پخته فتد ز شاخ و هم خام  
 صرصر چو زند بوستان گام  
 چه هیزم خشک و چه گل تر  
 آتش چو بشعله بر کشد سر  
 کان جمله متاع رستخیزست  
 ۱۱۰ بازار جهان مبین که تیزست  
 با شد دم گرگ دام رو باه  
 کان تیغ نمایند نه دندان  
 شامش منگر که هست خندان  
 بس خنده که آن ز خشمنا کیست  
 خندیدن آسمان هلاکیست

۱۰۴- شب: ز- حذف شده ۱۰۴- زنی: ج ۵۵ و ز- نمنی

۱۰۵: و- پس از بیت شماره ۱۰۸ نوشته شده ۱۰۵- هر: ه- سر: ج: بر آسمانست

۱۰۵- گیری به نیمه: ج- تو ملکی بنجه، ۵۵: تو بگیر نیمه؛ و: گیر ۵ ۱۰۶: حذف شده

۱۰۶: اب ج ۵۵ زح: تمام هر چه ۱۰۶: ه: بجستند

۱۰۷: و: خراس؛ ز: آسیا فارس ۱۰۷: تا چشم بهم زنی کند ترا

۱۰۸: و: بشاخ، ولی در بالای همین کلمه خطریز- مز- علاوه شده؛ و: باه ز- حذف شده

۱۰۹: ه: در کشد ۱۰۹- و: ح- حذف شده

۱۱۰: و: کین، ح: کاین ۱۱۳ ج ۵۵ زح: گرگ و: دام: و- دم

۱۱۲: ج: بنگ ۱۱۲: و: کین؛ ب: به دندان، ج ۵۵: بدندان

۱۱۳، ۱۱۴: و- حذف شده ۱۱۳- آن: ج ۵- او، ه: رو



چون شد بده تو شیر بدخوی  
 ۱۱۵ نجم که رقیب جمله چیزند  
 دزدی که زکوٰه توال باشد  
 خازن چو کند خزینه تاراج  
 این کهنه بساط عبرت اندوز  
 هر دم که زخی تو گاه و بیگاه  
 ۱۲۰ با تاختی بدین روانی  
 بس خرصفان که در اقامت  
 زمین مرحله چون برون جهیدند  
 خامست که در سرای پرسوز  
 دست از ده خود بخون خود شوی  
 غارتگر جمله چیز نیزند  
 در قلعه درون چه حال باشد  
 گنجینه بنقب زن چه محتاج  
 راهیست که می رود شب و روز  
 گامیست که میزنی درین راه  
 پیداست که چند زنده مانی  
 بستند طویله بر قیامت  
 رفتند چنانک پس ندیدند  
 جاگرم کند ز بهر ده روز

۱۱۴ - شد بده : ج ۵۵ - شیر بدی ؛ ح : بره تو ۱۱۴ - ده : ج ۵۵ - بد ؛ ح : ره  
 ۱۱۵ آ : چیزند ، ه : خیزند  
 ۱۱۷ - چو ؛ و - که  
 ۱۱۷ ه : گنجینه هفت نیست محتاج ؛ آ : بنقبه زن ؛ بنقبه زن چه ؛ ج ۵۵ - بنقب نیست  
 ۱۱۸ ج ۵۵ و : عشرت ۱۱۹ - درین ؛ ب - تودر  
 ۱۲۰ ه : با تاختی درین روانی ، و : با تاخت چینی روانی  
 ۱۲۰ - پیداست ؛ ب ج ۵۵ - سهلست  
 ۱۲۱ ه : بر اقامت ، ز : تا قیامت  
 ۱۲۲ - مرحله ؛ ج - مزیه ؛ آ ه : حمیدند ، ب : حمیدند ، ج ۵۵ - خمیدند  
 ۱۲۳ ه و ج : خامیست ۱۲۳ و : جاگرم کنند بهر ده روز ؛  
 ز بهر ؛ ب - برای ، ج ۵۵ : ز بعد ، ح : بهر

طوفان بتنور در نلنجد	در پخته غرور در نلنجد
کو بچه خویش را خورد پاک	۱۲۵ بگسل زوفاء مادر خاک
نیکست گر آیدت بدنبال	گفتی که مراست این زر و مال
بین تا چو تو چند یاد دارد	گنجی که دل تو متاد دارد
زین مرده مرد ریگ تا چند	خوشدل شدنت چو کودک از <sup>قند</sup>
وان زر بکسان رسیده گیرت	از لب قنسی رمیده گیرت
بر هیچ مبند دل که هیچست	۱۳۰ هیچست دمی که پیچ پیچست
گر باز کنی چه یا بیش هیچ	چون برگره تھی دهی پیچ
چندین چه دوی ز بهر خاکی	خاکیست خزینه در مغاکی
زانکس شکند که سنگ دارد	این شیشه کمی شرنک دارد

۱۲۴: ۹- خذ شده ۱۲۴- در پخته: آ- در بخته، ه: در بخت، ز: در بخت، ح: در سینه  
 ۱۲۶ آب: اگر ۱۲۷- بین تا چو تو: و- بنگر تو که  
 ۱۲۸- کودک: ز- کوک ۱۲۸ ح: زین صرة مرده ریگ تا چند؛ مرد: ۵۵- مرده  
 ۱۲۹ ج ۵۵: از لب چو قنسی رمیده گردد؛ ز: گردد  
 ۱۲۹ ج ۵۵: آن زر بکسان رسیده گردد؛ ز: گردد  
 ۱۳۰- پیچ: ه- هیچ ۱۳۱، ۱۳۲- ۵: ۱۳۱، ۱۳۲  
 ۱۳۱ ه: چون برگره تھی دهی خویش؛ ز: برگره تھی؛ ح: تھی  
 ۱۳۱- هیچ: ه- بیش ۱۳۲ ب ج د ز ح: خاکست  
 ۱۳۲- چندین چه: آ- تا چند ۱۳۳ آ: می شریک، ج ۵۵ و: می بزرگ ح: میش رنگ  
 ۱۳۳ ج ۵۵ و: آنکس

این مویهای بیجان بگیسوی منور مادر  
 مغفوره خوشیش که تاب الشیب نوری  
 داشت راست افتاد و بین نالهای  
 سوزان نفس حسن را خاکستر کرده شد  
 و گوهر پاک برادر حسام الدین را که در  
 میان خاک خورد مورچه گشت روشن  
 گردانیده آمد تغمده الله بغفرانه \*

ما تمکده شد جهان نهان بنسبت ما تمزده کیست کز جهان نسبت

بچه آو: حذف شده ، ب: ... نوری داشت برپشت افتاد ... در میان چو بر خورد مورچه ... ،

د: از جمله « این سر سخن مقدم است » که در حاشیه ورق تید گردیده چنین برسیاید که سر سخن موجود در همین

سختو ، بجای سر سخن آئینه نوشته شده است . ... مغفور مادر مادر مغفوره ... نفس خوش ... ،

ه: ... خوشیش راست و گوهر پاک ... ،

ز: در وفات مادر مغفور و برادر مخوم خوشیش گوید ،

ح: این مویها پیچیدن بگیسونی ... داشت و برپشت افتاد ... نفس را حسن

و خاکستر ... در میان خواب خورد ...

... تغمده لهما الله بغفرانه

ا - ما تمکده شد : ب ج : ما تمکده

آو : ما تم کده

از روزی نوشتن بدین روز	زان جمله یکی منم درین سوز
هم مادر و هم برادرم رفت	کامسال دو نور از اختتام رفت
گم شد دو مه دو هفته من	یک هفته ز بخت تفته من
دهرم بدو دهره خست سینه	۵ هجرم زدو سوکشید کینه
چرخ از دو طپانچه کرد هیچم	بخت از دو شکنجه داد بچم
فریاد که ماتم دو افتاد	ماتم دو شد و غم دو افتاد
یک شعله بس است خرمی را	حیف است دو داغ چون منی را
یک سرد و خمار بر نگیرد	یک سینه دو بار بر نگیرد
دوم ز نیش چگونه خیزد	۱۰ از یک گلد آنک رخت ریزد
گر شد زمین دو نیمه شاید	این دل که دو سوی میگرداید

آ و : زین جمله منم یکی ؛ د ه ح : منم یکی

آ و : از دوری

آ ج د ه و ز ح : ز اختتام

آ ج د ه ه : خفته آ - مه : آ - م

آ - د ه م : ز - هر دم ؛ خست : و - سفت

آ - طپانچه : د - شکنجه - نوشته شده ولی بعداً اصلاح شده است

آ ح : بیست

آ ه : یکسر

آ : د ه و ح : دویم ۱۱ : و - حذف شده

آ ا ح : دو نیم

خون شد دلم از دینغ خوردن  
 چون مادر من بزیر خاکست  
 ای مادر من کجایی آخر  
 ۱۵ خندان زد دل زمین برون آی  
 راندی بهیشت کشتی خویش  
 هر جا که ز پای تو غباریست  
 شیرازه جزو من ز تقدیر  
 مهری که بشیر شد فراهم  
 ۲۰ گیرم که شدی ز دیده مستور  
 زانجا که نوازشت فزون بود  
 آزرده دلم ز کرده خویش  
 با این خجلی که روسیاهم  
 وز ناله همچو تیغ خوردن  
 گر خاک بسر کنم چه باکست  
 روی از چه نمی نمایی آخر  
 برگریه زار من ببخشای  
 رو تافتی از بهشتی خویش  
 ما را ز بهشت یادگار نیست  
 آمیخته خون تست با شیر  
 تا جان نزود کجا شود کم  
 از سینه من کجا شوی دور  
 گستاخی من ز حد برون بود  
 کا زرده شدی ز من ز حد بیش  
 عذرت بکدام روی خواهم

۱۳ - ناله : ه - ناکه

۱۳ب : کنم بسر

۱۴ ه : رخ ، وح : و

۱۵ ، ۱۵ : ه - ۱۵ ، ۱۵

۱۶ - جا : ه - چه

۱۸ و : بتقدیر ۱۹ و : و

۲۲ ز : زگریه

۲۳ - خجلی که : و - که زکره

اینک ز فراق زخم خوردم ❖	زان بی ادبی که بیش کردم
زخمی ز فراق صعب تر نیست	۲۵ بر دل که صبوریش سپرنیست
غافل بدم از چنین سعادت	در زندگیت ز روی عادت
میدانم کز چه مانده ام باز	هین کایت هجر خوانده ام باز
قدرش نشناسد آدمی زاد	تا خانه بود ز دولت آباد
مالیدن دست کی کند سود	دولت چو عنان زد دست بر بود
هر که که زد دست شد عزیزست	۳۰ نعمت بحضور سهل چیزست
کی داند قدر تندرستی	مردم که نیوفتد بسبستی
تا دور نیوفتد از ایشان	نشناسد مرد قدر خویشان

۲۴ - نهم : ج ۵۵ - زهر  
❖ آ: پس از بیت شماره ۲۴ بیت شماره ۲۳ تکرار گردد با ذوق اینک نقطه بجای - با - ملز - یا - نژت شده است  
۲۵ - سپر : ۵۵ - بسر ۲۵ - زخمی : ح - تیری ۲۶، ۲۷ : و - حزن شده  
۲۶، ۲۸، ۲۹ : ح - ۲۲، ۲۹، ۲۸  
۲۷ ج ۵۵ : آن کایت عشق خوانده ام (ه : خوانده) بان ؛ هین : ح - من  
۲۷ ج ۵ : میدانم از چه ؛ ه : میدانم ؛ ح : گرچه  
۲۸ ج : قدرش نشناسد ؛ ح : نشناسد  
۲۹ - عنان : آب ز - جهان  
۲۹ و : خابیدن ؛ کند : ز - دهد ۳۰ ه : بحصول  
۳۱ - مردم : و - آنکس ؛ ه : بیوفتد ز سبستی  
۳۲ ب ه : ز ایشان

آنکس شرف حضور داند	آنکس که عزیز تر غمش بیش
آید چو غم عزیز در پیش	۳۵ هر بقمه که خوشترست و دلکش
نبود بخورش چو میل چندان	حلوا خشک است ز یزدندان
ذات تو که حصن جان من بود	پشت من و پشتبان من بود
رفتی و ز پشت من توان رفت	بی پشت شدم چو پشتبان رفت
نام تو ز نقش دولت انباز	هم دولت بنده بود و هم ناز
۴۰ با ناز نماند دولت جفت	ناز از که کنم چو دولت جفت
نی نی که ترا چو نام زنده ست	خود دولت من همان پسند است

۳۳- آنکس: ج- آنکس که ۳۳- ذوق: ه- ذوق و: باز ماند:

و ح- دو (ح: دور) ماند ۳۴ و: غمی

۳۴- آنکس: ب- هر کس ۳۵ و: هر بقمه که آن خوشترست و دلکش

۳۵- آرزو: ج ۵ ه- آدی ۳۶ و: حسن است

۳۷ و: پس از بیت شماره ۴۳ نوشته شده است ۳۷- حصن: ج- خط، ح: حسن

۳۷- پشتبان، ه: پشتبان ۳۸ و: ح- حذف شده

۳۸- بسبان، ه: پشتبان ۳۹- دولت انباز: ج ۵ ه- دولت من

۴۰ و: ح- حذف شده ۴۰- باناز: ج ۵ ه- مانا چو

۴۰ ح: از چه

۴۱ و: ناز دست

۴۱- خود: ج- هم، ۵ و: هم دولت من همان پسند است: آ: پسند است

تعوید کلاه خویش سازم	نام تو پناه خویش سازم
بل نایب اسم اعظمست آن	نی نام که مونس غمست آن
پند تو صلاح کار من بود	روزی که لب تو در سخن بود
خاموشی تو همی دهد پند	۴۵ امروز همم بهر و پیوند
از هوش تو ان شنیدنه ز گوش	لیکن سخن تو گر بود هوش
کی پند تو ره برد بگوشم	ناطل چو منی که نیست هوشم
بودی رقی ز غیر مغضوب	ز آنجا که بزنگانی خوب
در خورد عمل بود سرانجام	الکونت گمان برم که ناکام
در پرده قدس بار یابی	۵. کز هیچ رواج کار یابی
خشنودی خویش کن شفیع	یاد آر بحضرت رفیع

۴۳ آب ه ز: تعوید

۴۳ - غمست: و - منست؛ ۵: این ۴۳ ب: نایب؛ ۵: این

۴۵ - بهرو: ج ۵ ه - زده

۴۵ ز: بند ۴۶ - یکن: ز - اما ۴۶ - توان شنیدنه ز:

ج ۵ ه - توان (ه: تو آن) سندنه از؛ بوز: نر، ح: نه از

۴۷ - چو: ۵ - ن

۴۸ ج ۵ ه: بودی رقم هزار معصوب؛ ح: بردی

۵: ، ۵: ه - ۵: ، ۵:

۵: آب ج ۵ و: کر ۵: رفیع

۵: شفیع، ز: سفیع



رخشنده تری ز ماه و خورشید	دانم که تو در بهشت جاوید
فرزند تو و برادر من	چونست بر تو همسر من
بودست چون نام خود مبارک	قتلخ که مرا زحق تبارک
هم کابک من ز برج افلاک	۵۵ از اوج وفا کبوتر پاک
شاهین دلاور شکاری	نی فی غلطم که در سواری
در مستی باده شیرگیری	در معرکه از دها نظیری
تیغ از همه رو چو برق در میغ	روی از همه سو بزم چون تیغ
دولت لقبش حسام کرده	آیین غزا تمام کرده
نی همچو من شکسته شمشیر	۶۰ در حمله درست چون پدر شیر
هم عزم ولایت پدر کرد	چون حرف پدر همه زبر کرد

آ۵۳ ج ۵۵ : تابنده تری

آ۵۴ ه : همسر

آ۵۴ ج ۵۵ وز : قتلخ ، آ : قتلخ ، ب : قتلخ

آ۵۴ ح : بوده است ؛ ب : خودا

آ۵۵ و : هم کاوک آشیان افلاک ؛ ز : ببرج

آ۵۶ - ۵۵ - ۵ : از

آ۵۸ ه : روزی همه روز بزم چون تیغ ؛ روی : ز - روز ، ح : رو

آ۶۰ : درست و

آ۶۰ ز : نه ؛ ج : منی ؛ ه : شکستم آ۶۱ و : همی

آ۶۱ - هم عزم : ج ۵۵ - آهنگ ؛ پدر : وزح - دگر

شد جان پدر زجان او شاد      لیکن غم او بجانم افتاد  
 ای مونس و یا ورم غم تو      نزد دل که زجان خورم غم تو  
 بی مونس و بی رفیق و بی یار      چونی و چه میکنی در آن غار  
 ۶۵ بودی زتوان بی تر از تو      بازوی من و توان بازو  
 رفتی و توان ز بازوم رفت      نقد شرف از تر ازوم رفت  
 خواهم که بجستنت شتابم      جویم ولی از کجاست یابم  
 بسیار شبت بشادمانی      آمد بصبح کامرانی  
 تا عاقبت آنی طرب زای      یکباره درو فکندت از پای

آ ۶۲ : بجان ۶۳ - یا ورم : ه - یار در  
 ۶۳ ج ۵ ح : نه ان ؛ نزد دل : و - ندی ۶۴ : ه - حذف شده  
 ۶۴ و : ای مونس و ای رفیق و ای یار      ۶۴ ج ۵ و : چونی (ن : خونجی، و : خونجی)  
 و چه میکنی درین غار ؛ ز : درین ۶۲ - ۶۵ : ز حذف شده  
 ۶۵ و : بردی تو ز خواب بی تر از تو ؛ بی : ه - بس  
 ۶۵ ه : بازوی من و توان بیازو      ۶۶ - ز بازوم : ج ۵ ه - بازوم (ه : بازوم)  
 و ز : ز بازوم ۶۶ ج ۵ و ز : تر ازوم  
 ۶۷ - بجستنت : ه - بجستت و جو ، و : بخدمت  
 ۶۷ و : هر چند طلب کنم نیابم ۶۸ و : بصبح و  
 ۶۹ - آن : ج ۵ ه - از ؛ ز : طربزا ۶۹ ب : یکبار در او ؛  
 ج ۵ ه : یکبار دیگر فکندت از پای ، ز : یکبار در او فکندت از پای ؛  
 درو : و - در ان ، ح : در او

۷۰ دوران که قدح لبالب دادا  
 چت شده که تنک شراب گشتی  
 خویشان که ز خویش سیر کردند  
 کوشند اگر چه در جدائی  
 بنمای رخ این چه روی تابست  
 ۷۵ گرننگری این تن خرابم  
 از خواب تو در برادران تاب  
 دوری همه گرچه کوب پشتت  
 فریاد کنم ز جان ناشاد  
 هر دم خورم از فسوس خاری  
 در خوردنشستن شبت داد  
 پیش از دگران خراب گشتی  
 لختی بکشش دلیر گردند  
 زینسان نبرند آشنائی  
 بیدار شو این چه دیر خوابست  
 باری رخ خود نما بخوابم  
 خوش کرده تو با برادران خواب  
 دوری ز برادران درشتت  
 فریاد که نشنوی تو فریاد  
 خود نیست چو من فسوس خواری

۷۰: ۷۰ - حذف شده ۲۰ - که قدح: ۵ - که قدح که ۲۰: درخرد: ج: نسبت  
 ۷۱، ۷۱: ۵ - ۲۱، ۲۱ - ۲۱ - چت: زح - چه ۲۲: و: زککش  
 ۷۳: ز: اما نبرد آشنائی؛ نبرند: و - و نبرند: ح: نه نبرند  
 ۷۴ - روی تابست: و - دور یا بست ۲۴: و: خوابست  
 ۷۵: و: خرابم ۲۵ - باری: و - آخر ۲۶: ج: ۵۵: و: این  
 ۷۶: آب ج: ۵۵: و: خوش خفته تو با برادران خواب ۷۷: ۵: و: ز - حذف شده  
 ۷۷ - کوب پشتت: ح - نادرست است ۲۸ - نشنوی تو: ج - ناخوانات  
 ۷۹: و: هر دم خوری از فسوس و خواری؛ خورم: آ - خوری؛  
 هر دم خورم از فسوس: ج - ناخوانات، و بیای - خاری - کز - خواری - نوشته شده است  
 ۷۹: ۵ - حذف شده، ج: ۵: و: چون من نبود فسوس خواری

۸. هر نیم شبی و صبحگاه می  
 چون تو نکتی بسوی من راه  
 دانم که بدین شغب فزایی  
 لیکن چه کنم که ناشکیم  
 ای درد تو هم طویله من  
 ۱۵ در خاک نه زان نمط شدی گم  
 غریبیل دل ارچه خاک بیزست  
 نایی چو بکوشتم فرا چنگ  
 سنگین کنم این دل پر آتش  
 در سینه نمم بسوگواری  
 ۹. نام تو بصبر کردن دل  
 از حسرت تو برانم آهی  
 از آه چه خیزدم همان آه  
 زانجا که تورفته نیایی  
 خود را بیهاده می فریسم  
 حال تو برون زحیله من  
 کآیی بنظر زجهد مردم  
 دریافتت برستخیزست  
 از بی گهری بدل نمم سنگ  
 کاتش باشد بسنگ درخوش  
 غمها را ترا بغمگساری  
 طومار کنم بگردن دل

۸۱ ح: چونتو ۸۲: ز- حذف شده.

۸۲ ه: بدان ؛ ج: خرابی ۸۳ و: نیایی

۸۳- ک: ح- چو ۸۴ آ: ای در قه همه ؛ د: ب- با- در

۱۵ ن: ح: بجهد ۱۶ ج: د: و: ح: غریبال

۸۷ و: از بی گهری بدل ز نم سنگ

۱۸- این: ۵- از ۱۸- د: ج- دل

۸۹- بسوگواری: د- بکمل- بسوگواری- نوشته شده ، ح: ز بسوگواری

۸۹- بغمگساری: د- بغمگساری ، ولی در بالای حرف - هم ، حرف - ک- علاوه شده و آخر این حرف

افزائی بجز نامبرده پسیده است و کلمه حاصل از ترکیب آنها نمانده معنای لفظی میباشد .

نقش تو بدل نگار سازم	وز یاد تو یادگار سازم
آیم بتو چون شکسته رانی	خوانم بشکستگی دعای
دعوت چو در امید گیرد	امید پذیر در پذیرد
تو هم ز نصیب آن جهانی	بفرست نصیم آنچه دانی
۹۵ روح تو که باد دور از آذر	باشد چو رفیق روح مادر
شاید که با تفاق فرخ	آرید برحمت خدا رخ
گویند بهر سکون و سیری	ایمان مرا دعاء خیری
تا چون بسوی شما کم راه	مومن چو شما روم الی الله
یارب که برحمت گنه شوی	از گرد گنه بشویشان روی
۱۰۰ آمرزش خویش یارشان کن	بخشایش خود نثارشان کن
میدار بغلشان فراهم	نوبت چو بمن رسد فراهم

۹۱ و : بکار ۹۴ ح : هم تو

۹۴ ز : بفرست هر آنچه می توانی ؛ نصیم : ج ۵۵ - نصیب ، و : بمن هر

۹۵ ه : آذر ، ۹۵ - رفیق روح : ج - ناخواناست ؛ روح : ه - جان

۹۶ - با تفاق : ج - ناخواناست

۹۶ - برحمت : ب - بعظرت

۹۷ آ : گویند ، ب ۵۵ و ز : گویند

۹۸ ب : شوم ۹۹ ز : شو

۹۹ ز : از گرد گنه بشویشان رو ۱۰۰ آ : خوش

۱۰۰ آ : بخشایش شان نثارشان کن ۱۰۱ ج : شان بغل

در ختم این نامه مسلسل مجنون لیلی  
 که هر قمش مقر قلب است و خط کشید  
 بر خطای حرف گیران که صحیفه مردمان  
 انگشت پیچ کند و چون نامه ایشان  
 گشایی بر پیچند از پیچ پیچ مشتی  
 آثار حس التفات کند انشاء الله که  
 کرام الکاتبین این نامه را سیاه نه پچاند  
 یوم تطوی السماء کطی السجل للکتب \*

چون گنج هنرگشاد بختم نو باوۀ غیب گشت رختم

آ: ناخواناست ، ب: ... مجنون که هر... برخطای... صحیفه مردمان را انگشت... ایشان

بازگشایی بر پیچند انشاء الله که کراماً کاتبین این نامه سیاه را بر من نه پچاند یوم ...

ج: ... برخطای... آثار حس التفات انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را سیاه نه پچاند ،

د: همین سرخ بجای سرخ قلمی است ولی در حاشیه ورق « این سرخ موخر است » نرفته شده... انشاء الله که کرام الکاتبین...<sup>تسین...</sup>

ه: ... بر پیچند انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را سیاه نه پچاند ، و: حذف شده ، ز: در ختم نامه مسلسل

مجنون و لیلی و چند جوهر شاهانه از کان شوق و مکان ذوق بیرون آوردن و در اطراف عالم عشق منتشر گردانید

تا هر کس از آن بهره رسد و خط بطلان برخطای خرد گیران کشید ، ح: مجنون که هر... مردمان را انگشت... ایشان

بازگشاده پیچید... مشتی الیام چه التفات - انشاء الله کراماً کاتبین این نامه سیاه را بر من نه پچاند ...

آ - هنر: ب ج ه و گهر آ - گشت: ح - بست

ارزانی گوهر گران خیز  
 آمد فلک آستین گشاده  
 انجم که کساد تحفه دیدند  
 باقی که نداشت قیمت ایام  
 از غلغل این سرود بی لحن  
 میخواست بسی دل هوس باز  
 بیرون دهم از دم درونی  
 پی بر پی او چنانک دانم  
 از شیوه خود رمیده گشتم  
 ۱.

کرد از همه سو خرنده را تیز  
 نه بحر در آستین نهاده  
 درّی بستاره خریدند  
 دادم قدری بمشتری وام  
 پاکوفت فرشته بر نهم صحن  
 کز سحر قدیم تو کنم ساز  
 با جادوی رفته هم فسونی  
 گفتم قدمی زدن تو انم  
 تسلیم همان جریده گشتم

۲- گوهر: ه- کوهر: آوز: جریده: آ: ح: گشاده: ۳- نه: ه- کو: و: به  
 ۴- ج: ه: گشاده، وز: گشاد: آ: د: د: ج: بیخواره: خرید: ه: و: در: بستاره: ج: بسیار  
 ۵: ز- حذف شده. ه- که نداشت: ج: ه- نگذاشت  
 ۵- وام: ه- نام، و: ح: دام. ۶- جی: ح- و این: جی لحن: ه- پرجم  
 ۶- آب: با: بر: ج: ه: ز- در  
 ۷- بسی: و- حذف شده: د: دلی. ۸- ج: ه: کز گفت قدیم تو کند ساز،  
 و: کز گفت قدیم تو کنم ساز: سحر: ب- بحر، ز: گفت  
 ۸- از دم: ب- از دم: د: از دم برونی. ۸- جادوی: د- جان دوی:  
 رفته: ب- فتنه  
 ۹- ه: چنانچه. ۹- زدن: ه- روان  
 ۱۰: ب- حذف شده. آ: از: خو



چیزم بقلم نمونه بیش	بردم زمین تکلف خویش
آرایش پیکر معانی	شستم سلامت و روانی
کان مایه که صنعتی بود خام	از شیوه من برون برد نام
چشمی که دلی برد بتاراج	دانی که بسرمه نیست محتاج
۱۵ و روسمه کنی برابر وی زشت	چون سبزه تر بود برانگشت
زان سگه که مرد پرهیز داشت	زین به نتوان نمونه برداشت
گر خود بزلال من شدی غرق	ممکن نشدیش در میان فرق
زین بیش تفاوتی ندانم	کان از دل اوست وین زجانم

۱۱۵ و: چندم بقلم نمونه خویش (و: بلس) ؛ ج: خویش ؛ ح: پیش ؛ د: چندم بقلم

نمونه خویش - در نحو زبور کاتب بجای - پیش - اول کلمه خویش - را نوشته بعد بروی قسمت اول

کلمه یعنی خو - تم زده و دومین قسمت کلمه را - بلس - تصحیح نموده است .

بجای ۱۱: ۵ - در حاشیه درج نوشته شده ؛ خویش ؛ ج - پیش ، و : اربلس

۱۲: ۱۲ - حذف شده ۱۱۲: آرایش ، ج ۵۵: از آتش

۱۲ ح: بستم بسلاست روانی ؛ ب: بسلاست ؛ و: ج ۵۵ - از

۱۳ - خام ؛ ج - کام ، ولی در بالای - کام - با خط کاتب کلمه خام - اضافه شده است

۱۳ - برد نام ؛ ج ۵۵ - نزد کام ؛ ز: کام ۱۵ ج ۵۵: ز: گر

۱۵ از: چون سبزه بود بروی انگشت ؛ ۵: بانگشت ، ح: در انگشت

۱۶: ۵: برهنه ؛ ۱۶ ج ۵۵ و ح: به زین

۱۷ ج ۵۵: کر (د: کن) خط بزلال می شدی غرق ۱۱۲: نشدین چو در ، و: مسدود است

۵: مصرع در حاشیه درج نوشته شده ۱۱: کان را اول اوست این ترخاتم ؛ وین: ج ۵۵ - این



هم هر دو بیکدگر نمایند	مردم که بزاد تو امانند
هم نوع تفاوتی در وهست	۲۰ دو خط که نویسی از یکی دست
هم بیش و کمی بود بمقدار	کلک ارچه کند دو نقطه بر کار
دیگر نتواند آنچنان کرد	نقاش که پیکری نشان کرد
مانند نبشتنش محالست	مانی که قلم زن خیالست
طرز سخنست و صرفه صرف	مقصود من از بیان این حرف
به زین نتوان ستد بشمشیر	۲۵ کا قبال کسان بزهره شیر
موی نبرد ز حرف اول	هر چند که این خط مسلسل
پشمینه رقم کند بر اطلس	دانم بیقین که حاسد خس
وز غوره خوشیش خوش کنی کام	ای آنک به مرا نهی نام

آ ۱۹: نمایند، د: نمانید، ه: ندانند، و: ۲۰: دران، ج: ۲۱: کرد ارچه کند نقطه بر کار،

د: کرد ارچه کند زغب بر کار، ه: کند ز نقطه بر کار، گ: کشد، و: بر کار

آ ۲۰: کمی، د: یکی، ۲۱: نقاشی، ه: آئی که قلم زن جنانست، ج: خیالی است

ج: ۲۳: مانند نوشته محالی است، ه: امانست، ۲۵: ج: ۲۵: وز: کا قلم کسان

آ ۲۵: ج: ۲۵: وز: زینسان نسد کسی بشمشیر (د: ز شمشیر)، ۲۶: ج: ۲۶: در بر مع بجز از لیلی مجنون لیل - زنده

ج: ۲۶: نبود، در بر مع بجز از لیلی مجنون - زنده، ۲۷: خس، ه: چین

ه: ۲۷: پشمینه کند رقم باهین، ج: ۲۸: ای آنکه مرا به بد نهی نام،

د: ای آنکه مرا لقب نهی خام، ه: ای آنکه مرا دهی سر انجام،

و: ای آنکه بهی مرا نهی خام، ز: ای آنکه تو به نهی مرا نام، ب: خام

۲۸- خوشیش: ج- خوش، خوش: و- بر



۴۰ دانم که بچاشنی این شهد  
 لیکن ندود جنیبت لنگ  
 زان کرده ام این نوای خوش ساز  
 ذوقی که درین دم حیات است  
 زنده ست بمعنی اوستادم  
 ۴۵ احسنت وزهی سخنور چیست  
 میداد چون نظم نامه را پیچ  
 بحری که بر آب او خسی نیست  
 آنکس که قدم چنان سپرده ست  
 گویی صد و پنجهی بصد جهد  
 پویان و دوان هزار فرسنگ  
 تا گوش زمانه را کنم باز  
 همشیره اولین بنات است  
 ورنیست منش حیات دادم  
 کز نکته دهان عالمی شست  
 باقی نگذاشت بهر ماهیچ  
 محتاج ستایش کسی نیست  
 انصاف خود آنچه بود برده ست

آ۴۰ ز: اما نرود ؛ ب ح: نرود ، و: نبود

آ۴۲ ب: بخوش      آ۴۳ ب: کند

آ۴۳ ح: در پائین کلمه - درین - بخاریز - مجنون لیلی - نوشته شده است

آ۴۳ ح: در پائین کلمه - اولین - بخاریز - لیلی مجنون - نوشته شده است

آ۴۴ و: زنده ست      آ۴۴ و: وز

آ۴۵ - وزهی سخنور: ب ج و - زهی سخن وری (ج: هنرور)؛ و: ۵۵ زج - حن شده

آ۴۵ آ: رست      آ۴۶ ه: نامه نظم را

آ۴۶ - بهر ما: د - بهره      ۴۷، ۴۸ ج: ۵۵ - ۴۷، ۴۸

آ۴۷ ح: آن بحر که بر لبش خسی نیست      آ۴۸ ج: ۵۵ و: چنان قدم سپردست ؛

ب ه ز: سپردست      آ۴۸ ج ز: انصاف ده (ز: که) آنچه

بود بر دست ؛ ب ۵۵ و: بر دست

انصاف مراسم است باری  
 ۵۰ و زمان همه فکر گوهر آمای  
 کز هیچ کس چنین نگاری  
 صد طرز سخن چو شکر و شهد  
 نهاد ز یک روش برون پای  
 نو کرد بیک فنی نشانه  
 نمود مگر بمشغولی جهد  
 چون یک فنه بود شد یگان  
 آنا که در خرد گشاید  
 آن کار کند که نیکش آید  
 گازر که بکار خود تمامست  
 بهتر ز حریر باف خامست  
 ۵۵ لنگی که برقص شد سبک خیز  
 هنگامه خنده را کند تیز  
 بازی خورد از دم قیاسی  
 کوری که کند گهر شناسی  
 بود ست بدین متاع در خورد  
 آن گنج فشان گنجه پرورد

۵۰ ج ده وز: آری ۵۵: بنهاد ز یک نوشتش پای: و: نهاده؛

ب: برون ز یک روش؛ روش: ز- تکرار گیرد

۵۱- چو: ب ۵ و- ز

۵۲ آ: بمشغولی ۵۲- نو کرد: ح- او بود

۵۲- شد: ج- شان

۵۳ و: دری؛ خرد: ز- سخن؛ ح: کشاید ۵۳ و: نیک

۵۴ آ: جبریران

۵۵- لنگی: و- کبکی

۵۶- گهر: و- بره ۵۶- خورد: ح- کند

۵۷ آ: این؛ فشان: ح- نشان و

۵۷ ح: بوده است درین؛ و: باین

وز شغل زمانه دست شسته	وانگه ز جهان فراغ جسته
کاری نه دگر مگر همین کار	باری نه بدل مگر همین بار
خاطر زهر التفات خالی	۶۰ کوشش همه بر سخن سگالی
آسودگی تمام بنیاد	کنجی و دلی ز محنت آزاد
اسباب معاش را نظامی	از هر ملکی و نیک نای
می گوی سخن چو کام دل هست	بی جنبش پای کام دردست
چون نایدش آن سخن فراهم	چندین سبب مراد باهم
از سوختگی چو دیک در جوش	۶۵ مسکین من مستمند بی توش
در گوشه غم نگیرم آرام	شب تا سحر و ز صبح تا شام

۵۹، ۵۸ - ج ۵۵ وز - ۵۸، ۵۹

۵۸ - دست : ۵ - مار

۵۹ - مگر : آ - در بالای کُر - همین - بجز از نوشته شده است.

۶۰ - همه بر : و - ز همه : ب ج ۵۵ زح : در سخن

۶۱ - ز محنت : آز - ز وحشت ، ب : ز محنت ، ج ۵۵ : ز هر بد

۶۳ ج ۵۵ ز : می گو سخنی

۶۴ : سببی

۶۴ و ح : این

۶۵ ج ۵۵ وزح : بی هوش

۶۶ - وز صبح : ح - از صبح

۶۶ و : نگیرد

باشم ز برای نفس خود رای      پیش چو خودی ستاده بر پای  
 تا خون نرود ز پای بر سر      دستم نشود ز آب کس تر  
 مزدی که دهند منت داد      وان رنج که من برم همه باد  
 چون خرکه علف کشد بزاری      ریزند جوش ولی بخواری  
 گراز پس هفته زمانی      یابم ز فراغ دل نشانی  
 سهلست بفرستی چنان تنگ      کاونده چه زر بر آرد از سنگ  
 ممدوح خجسته را کنم یاد      یا رغبت سینه را دهم داد  
 بخت این که سخن سبک عنانست      کان در دل و گنج بر زبانست  
 کلکم که سرش زبان غیب است      گنجینه گشای کان غیب است  
 آواز دهد چو در روانی      لبیک زنان دود معانی

۶۸ ح: تاخونی نرود ز پائی تاسر؛ ج ۵۵ و: تاسر، ز: باسر

۶۸ ز: نرود ۶۹- مزدی: آرزو مردی، و: جزوی

۶۹- همه باد: ج ۵۵- همان داد

۷۰ ج: کشد علف؛ آ: بخواری آ ۷۱ و: انپی

۷۲ ج: ز: بفرست؛ و: بفرست چنین

۷۲ آ: کاوند؛ ب: کاوند چه زر بر آید؛ و: کاورده چه در؛ ه: چو

۷۴ و: عیانست ۷۴ ب و: بردل؛ و گنج بر: ه- کنج بد؛

ز: در زبانست

۷۶ و: آواز دهم چو در جوانی؛ ح: دهم

۷۶- دود: ه- نرند

از جنبش نظم گرم رفتار	دلالة فکر مانده بیکار
با چندان شغل خاطر آشوب	چندین بر نودهم ز یک چوب
گر از تک و پوی آب و نام	بودی قدری خلاص جانم
۸۰ روشن گشتی که از چنین در	آفاق چگونه کرد می پر
با این همه هر که بید این گنج	معلوم کند حد سخن سنج
انصاف من ارتقوناهی ای دست	خود نافه کند حکایت از پوست
ورتو بیها نهی سپاسم	من قیمت لعل خود شناسم
ورتو نکیم ز آفرین شاد	من خود کنم آفرین خود یاد
۱۵ هر کس ز برای نیک و بد را	لیسد بزبان خویش خود را
گر به بزبان نه خار دارد	گو شانه سینه خار دارد
مرد ارچه بعقل نا تواناست	در شستن عیب خویش داناست
گاوی که زبان او در شست	سوهان در شتها پشست

۷۷- نظم : و - کلک

۷۸- نو: ج ۵۵ - تر: ح: بیک ۸۲: ۵ - در حاشیه ورق نوشته شده است

۸۳- بیها نهی : و - ندهی بسی : ح : ندهی بجان : ج : دهی

۸۳- لعل : و - در : ج : شناسیم

۸۴ب : ورتو نکیم آفرین باد : ج ۵۵ و ح : نکلی : ز : از آفرین

۸۵ ج ۵۵ و ز : هر سگ ۸۵ : آکسد : ه : لیسید بزبان

۸۶ و : نه بزبان ۸۶ - شانه سینه : ه - شانه سپید : و : خوار

۸۷ب : جیب : ز : سناست ۸۸ و : درشت سای : ه : سستست



سگ نیز برای راحت خویش  
 ۹۰ چون من بسگی نمودم اقرار  
 فی فی نه سگم که شیر مردم  
 این آهو شیرگیر من باد  
 از شکر خدای خوش کنم کام  
 نامش که ز غیب شد مسجل  
 شوید بزبان جراحی خویش  
 تو شیری خوشتن نکه دار  
 خاصه که چنین شکار کردم  
 ز آهوگیران عالم آزاد  
 کاغاز صحیفه شد بانجام  
 مجنون لیلی بعکس اول

۸۹- برای : ز- زبهر

۹۰: ۵- در حاشیه ورق نوشته شده است؛ خوشتن : ج ۵ هـ- خویش را؛ ح: نگه دار

۹۱- نه: ج ۵- که، ه: چه؛ که: و- نه ۹۲ ب ج دهوز: آهوی

۹۲ ج: از ۹۳ هـ: کند

۹۴، ۹۵، ۹۴: ج ۵ ز- ۹۵، ۹۴، ۹۶

۹۴، ۹۵، ۹۴: ه- ۹۶، ۹۴ نوشته شده و بیت شماره ۹۵ پس از شش بیت زیرین که در این

نسخه مخفی علاوه گردیده نوشته شده است:

امید که هر که خواند این حرف در بر چینه دلجی شرف

هر کس مر این حدیث خواند دانم که معانیش بداند

وانکو ز معانیش شود شاد سازد نزد عای خود مرا یاد

مقصودم ازین سواد خامه بنوشتن این سخن بنامه

آنست که بعد سال بسیار باشند بروج من مددکار

وقتی که سخن تمام کردم وین نامه عشق نام کردم

۹۴ هـ: غیب ۹۴ و: لیلی مجنون



سالش نودست و ششصد و هشت	۹۵ تا نخ ز هجرت آنچه برشت
جمله دو هزار و ششصد و شصت	بیتش بشمار راستی هست
از بعد نبشتنش مقابل	هر کون کند بطبع قابل
کم باد گهی خلاصش از غم	یا بیتی ازین عدد کند کم
از چشم رضا کند نگاهی	امید که هر خرد پناهی
انصاف طلب کنم نه تحسین	۱۰۰ ز آنکس که نگه کند بتکمین
کاراستم این ورق بخامه	یارب چو من سیاه نامه
چشم از تو بجز بهی ندارم	هر چند بد آمد این شمارم

۲۹۵: آنکه

۹۵- هشت: ج ۵۵- شست

۹۶: و- هفت شده

۲۹۶: هشتصد

۹۷- هرک: ج ۵۵- هرکس، ز: آنکو

۹۷- از بعد: ح- ما بعد؛ ب: به نستش

۹۸ و: تابیت؛ عدد: ج- میان، ۵۵: میان

۹۸ و: ح: کم باد و را خلاصی از غم ۹۹ ج ۵۵ و: و امید

۱۰۰ و: ز آنکه که ۱۰۰ ب: کند

۱۰۰- چو: ب ج ۵۵ ح- که؛ چو من: و- که منی

۱۰۰ و: کاراستم

۱۰۲- بد آمد: ج ۵۵- بر آید، و: بد آید

شعراچه صلاح کار دین نیست بروی ز شریعت آفرین نیست  
 این نامه سزای آفرین باد انشاء الله که همچین باد \*

آب: شعراچه همه صلاح دین است ، و: شعراچه دهرین صلاح دینست ؛

آج ۵۵: دین است

آب ج ۵۵ و: آفرین است

۱۰۴- که همچین: و- این چنین: که: زح- حذف شده

\* آ: برتیب زیر افزوده:

اشی علی الله واهب العقول علی ما وهب لی عقلاً یعقل  
 عقایل لافکار و یعقد العقاید بالاشعار حتی طبعت سلاسل  
 هذه المخطوط بسلاسة العبارة وسلسلت فیها مجنون لیلی عقل الله  
 تعالی قلوب عقلاء المجانین بها مادام تسلسل الطر علی الغر.

ج: برتیب زیر افزوده:

تممت هذا المجنون لیلی فی تاریخ شهر صفر سنه اثنی عشرین  
 وتسعمائة من هجرة السو به اللهم اغفر لی ولوالدی ولمصنفه ولصاحبه  
 ولکاتبه ولناظره والجمع المومین والمومنات والمسلمین والمسلمات تم.

د: برتیب زیر افزوده:

تممت هذا الكتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غره ذی حجه سنه ثلاث عشرین وتسعمائة.

ه: افزوده - تمت ۲۴۲

ز: افزوده - وتمت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی

ح: افزوده - تاختر

# فهرست

صفحه  
۷

مقدمه

باسم الملك الوهاب

۱

مناجات در حضرت و اهب منی و نجات

۸

نعت خاتم انبیا که لوح محفوظ نکلین راستین او است و کلام الله نقش

۱۴

نکلین او زین الله خاتم امورنا با یادیه

در طیران آن سیمرخ قاف قران سوی سواد مانراغ با طاوس سدره

۱۷

بمد الله ظلها علينا

مدح شیخ الطریقه نظام الحق و الحقیقه محمدی که عیسی آخر الزمانش

فرستادند تا دم جان بخش او اسلام محمدی را از سر زنده گردانید

۲۲

و عمر جاوید بخشید متع الله المسلمین بطول بقایه

فی الحمدة الحمدیة وهو ختم خلفاء العرب و المعجم و ارث الخلافة من

آدم علاء الدنيا و الدین ناصر امیر المومنین المستنصر برب العالمین

المستعصم بحبل الله المتین رفع الله فی الخلافة درجاته و جعل

۲۴

اخلافه خلفاء الاقالیم فی حیاته

در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و سد عصمت مسلمان فی

۳۱

ایده الله ارکان سریره علی قوایم التایید و ابد بنیان سریره بقواعد التایید

در سبب نظم این جوهر و سر رشته دقت را در و کشیدن

۳۶

و در نظر جوهریان مبصر داشتن و قیمت عدل خواستن

حکایت دو دیو که از خوی پیشانی دریا را در بیابان ریختند

۴۳

و از بریدن زمین بیابان را در دریا انداختند

2461

21

راه نمودن فرزند قره العین عین الدین خضرا که از ظلمات دنیا  
سوی روشنائی گراید رواه الله من عین الحیوة عمره کالمحضر

۴۸

بصحة الذات

حکایت شبانی که از قایت همت تیغ را آیینۀ و جاہت و قلم را

۶۸

عمدۀ دولت خود ساخت

۷۱

آغاز سلسلہ جنابیندن مجنون و لیلی

پرده برداشتن دمهاء سرد از روی لیلی و دیدن مادر پڑمردگی

آن گل و شمشۀ از آن پرده دریدگی در دماغ پدرش دمیدن و روان

کردن پیر آب از دو دیده و لیلی را چون ریحان سفالین در گوشۀ

۸۳

محنت پای در گل کردن

خراب شدن مجنون با قول دور عشق و از مستی در پایہا کوه

افتادن و خبر یافتن پدر و سوی آن بیخبر دویدن و از آب

دیده و باد سینه سلسلہ در پای مجنون کردن و نخبیر کشانش

۸۹

پیش مادر آوردن

تفہیہ کردن مادر دماغ مجنون را بداروی تلخ نصیحت و از

۱۰۴

در لفظہ و شیرینی زبان مفرح سودا او ساختن

توجہ نمودن سید عامریان سوی دار و خانہ دارالشفاء محنت

و اندوہ تا طلب شربت وصال خستہ هجران کند و تلخ کام

۱۰۹

بازگشتن

شمشیر کشیدن نوفل از جهت جفت مجنون و در سواد لیلی

۱۱۴

کوکبہ آراستن و در قتال مردان حی کوشیدن

۱۲۲

مهمان خواندن مجنون ز افغان را در خانه چشم تا مردمان فتنه  
انگیزا بکا و بکا و از خانه بیرون کنند

۱۳۰

در آن شدن ظلم گیسوی لیلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون  
شبها فراق را بخیا لیلی و روشن شدن مهر نوقل در آفاق بر  
تیرگی روز مجنون و لرزیدن پدر پیر مجنون از دمه‌ها سر و پسر و سو  
گرم مهر نوقل گر بخت و گرم روی کردن آن مهربان و گر ما گرم شمس  
نسبت خود را که در پرده حیا آفتابی بود سایه پرورد با مجنون  
تا ربیک اختر قران دادن و محترق شدن ستاره مجنون و پیش از  
استقامت رجعت کردن

۱۴۳

شکستیدن لیلی آوازها و دف تزیین مجنون و از آن حرارت سوخته  
شدن

۱۴۶

نامه نبشتن لیلی از دودها و دل سوی مجنون و ماجرای دل  
دزدیده بران آشنا عرضه کردن

۱۵۵

جواب نبشتن مجنون مرفوع القلم از سیاهی آبناک دیده جراحت  
نامه لیلی را و ریشها و سر بسته از نوک قلم خاریدن و خون سوخته  
بر ورق چکانیدن و دهانه جراحت را بکاغذ لیلی بستن

۱۶۶

عزیمت دوستان جانی سوی مجنون و او را از دیو لایخ کوه بافزون  
در حلقه مردمان در آوردن و سایه گرفتن او از درختان سایه دار  
و چون باد سوی باغ دویدن و آهنگ مرغان باغ کردن و بالبل گلبانگ زدن  
دل دادن مجنون سگی را که در کوی دلدار دیده بود و باز وی  
خود را طوق گردن او ساختن و تن استخوان شده را گزیندهان

و مزه دندان او کردن و بزبان چربش نواختن

غنودن زگس لیلی از بیماری و مجنون بیخواب را در خواب

دیدن و بنفس تندخویش از جای جستن و بیرون پریدن

و کمر کوه گرفتن و مجنون را بر تیغ کوه خراشیده و حسنه در

یافتن و دست سلوت بر خستگی او سودن و مرهم راحت رسانیدن

بازگشتن کبک خرامان از کوه و شتر پرنده را بر جناح رفتن رشته

دران دادن و کبوتر دیوانه را پرگم گذاشتن

گریستن لیلی در هواء آشنا و موج درونه را بدین غزل آبدار

بر روی آب آوردن

حاضر شدن مجنون غایب در عنایت لیلی و بحضور خیال از

خیال بحضور آمدن و سرود حسرت گفتن و دست بردست زدن

آه کردن مجنون از درونه پرسوز و این غزل دود اندود از

دودکش دهان بیرون دادن

خراמש کردن سرو لیلی با سرو قدان همسایه سوی بوستان

و شناختن آزاده آن نوبرانرا و زبان سوسنی کشیدن و غزلی

جگر دوز از یک انداز هاء مجنون با و از نرم روان کردن و بردل

لیلی زدن و کاری آمدن و باز جستن کردن لیلی طیرگی بلبل خار

نشین خود را و آزمودن آن را وی تعطش لیلی را سوی خونابه

مجنون و مرگ مجنون بقبله گرم کردن و سوخته شدن لیلی و بگری

در خانه بان آمدن و بتب اجل گرفتار شدن

صفت برگ ریز و دوداد و باد خزان و از آسیب صدمات حوادث

۲۴۷

سر نهادن سر و لیلی در خاک و بی بالش ماندن  
خبر یافتن مجنون دردمند از بیماری لیلی و از حلقهٔ سگان  
بیابان زنجیر گسستن و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش  
جنازهٔ لیلی را در حلقهٔ رحیل دیدن و نثار شاهانه از دیده  
ریختن و بموافقت محققه عروس سوی شبستان لحد

۲۴۹

بر عزم خلوت صحیحه روان شدن  
این مویهای بیجان بگیسوی منور مادر مغفورهٔ خویش  
که تاب الشیب نوری داشت راست افتاد و بدین ناله‌های  
سوزان نفس حسن را خاکستر کرده شد و گوهر پاک برادر  
حسام الدین را که در میان خاک خورد مورچه گشت روشن

۲۶۳

گردانیده آمد تمجده الله بفرمانه  
در ختم این نامهٔ مسلسل مجنون لیلی که هر قلمش مقر قلب است  
و خط کشیدن بر خطایی حرف گیران که صحیفه مردمان انگشت  
پیچ کنند و چون نامهٔ ایشان گشایی بر پیچند از پیچ پیچ مشتی  
آنام حس التفات کنند انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را

۲۷۴

سیاه نه پیچاند یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب

Т Е К С Т



шествует б.31 (стр. 28), и *мисра'* б.32 рукописи  $\approx$  переставлены местами (стр. 28). Это указывается следующим образом: ۳۲۷، ۳۲۲ آ هـ: ۳۲ آ ۳۲۷، ۳۲ ۳۱-ح: ۳۱ ۳۲

11. В тексте имеются обозначения в виде звездочки, они используются тогда, когда дается различение названий глав или дополнительных бейтов, а также в случаях, когда требуется пояснение. Многоточие в различениях названий глав означает, что далее текст различения совпадает с текстом настоящего издания.

\* \* \*

Считаю своим долгом выразить глубокую благодарность академику А. А. Ализаде, давшему ряд ценных советов в ходе составления критического текста, научному руководителю А. А. Алескерзаде, взявшему на себя труд отредактировать текст, а также товарищам по работе Али Минни, Акраму Джафарову и Хидаяту Хатемни, которые помогли в деле подготовки текста к печати.

Т. А. Маггеррамов

2. Первое *мисра'* бейта обозначено буквой  $\bar{a}$  (а), второе — буквой  $b$  (б).
3. Рукописи в пределах одного разночтения приводятся в хронологической последовательности. Древнейшая из них дана вначале. Каждая рукопись имеет свое условное буквенное обозначение (по *абджаду*).
4. В разночтениях вместо слова *барāбар* (т. е. «равно») ставится двоеточие (:). Например, второе *мисра'* б.17 (стр. 19)<sup>10</sup> рукописи  $\text{ج}$  дает слово  $\text{تخت}$  вместо  $\text{مهد}$  настоящего издания. В разночтении это указывается следующим образом: —  $\text{ج} - \text{تخت}$   
 $\text{مهد} : \text{ج} - \text{تخت}$
5. Если разночтение относится ко всему бейту (или *мисра'*), то вариант дается полностью после указания номера бейта, условного обозначения *мисра'* и рукописи, в которой имеется разночтение. Например, рукопись  $\ast$  дает отличный от нашего текста вариант первого *мисра'* б.15 (стр. 33). Разночтение приводится так:  
 $\text{آ} 15 \text{ ه} : \text{پنداشت که عمت معانی}$
6. Если в рукописях имеются внешне схожие слова, в разночтениях указывается номер бейта, условное буквенное обозначение *мисра'*, рукописи, а затем дается вариант. Например, в первом *мисра'* б.25 (стр. 11) имеются разные варианты слов  $\text{چشمه}$   $\text{شبهه}$ . Это в разночтении указывается так:  
 $\text{آ} 25 \text{ آج دز} : \text{چشمه ده}$   
 $\text{ب} : \text{چشم بدہ}$
7. При наличии несхожих слов в разночтении указывается номер бейта, условное обозначение *мисра'*, слово, к которому дается разночтение, далее указывается рукопись, содержащая вариант, и приводится сам вариант. В разночтении один вариант отделяется от другого запятой. Например, разночтения к слову *تحریم* (второе *мисра'* б.10, стр. 18) указываются следующим образом:  
 $\text{ب} 10 \text{ تحریم} : \text{ج دزح} -$   
 $\text{تحریمه، ه} : \text{تحریر، و} : \text{احرام}$
8. Если в *мисра'* имеются два одинаковых или внешне схожих слова, то наряду с указанием разночитаемых слов даются и соседние с ними слова. Например, текст второго *мисра'* б.4 (стр. 122) нашего издания следующий:  
 $\text{هر خسته}$ . Рукописи содержат разночтения к слову  $\text{جسته}$ . Это указывается так:  
 $\text{ب} : \text{ب} : \text{زنده بود، ج ده وح} : \text{رسته بود}$
9. Если в *мисра'* имеются разночтения в нескольких словах, то каждое из них отделяется точкой с запятой (;). Например, во втором *мисра'* б.74 (стр. 78) имеются различные чтения слова  $\text{زدیده}$  в рукописях  $\text{و}$ ,  $\text{د}$ ,  $\text{ه}$  и слова  $\text{میریخت}$  в рукописях  $\text{ز}$ ,  $\text{ج}$ ,  $\text{آ}$ ,  $\text{ب}$ ,  $\text{ه}$ . Разночтения эти указываются так:  
 $\text{ب} 74 \text{ ده و} : \text{بدیده} : \text{آ ب ج ز} : \text{بگریخت}$
10. Если порядок бейтов в рукописях не соответствует порядку, принятому в настоящем издании, в разночтении дается сначала порядок бейтов настоящего издания, а затем приводится условное обозначение рукописи и далее тот порядок бейтов, который имеется в данной рукописи. Например, в рукописи  $\text{ج}$  б.32 пред-

<sup>10</sup> Страницы даются по тексту настоящего издания.

Несмотря на эти недостатки, рукопись нередко содержит хороший текст там, где в других рукописях он искажен или неясен.

5. ЛИТОГРАФИРОВАННОЕ ИЗДАНИЕ АЛИГАРХСКОГО УНИВЕРСИТЕТА (далее — *ж*)

Поэма «Маджнун и Лайли» Амир Хусрау трижды издавалась в Индии (в 1244/1828 г. в Калькутте, в 1286/1869 г. в Лакнау и в 1917 г. в Алигархе).

При составлении настоящего критического текста мы пользовались алигархским изданием поэмы<sup>8</sup>.

Текст поэмы подготовил к изданию преподаватель Алигархского мусульманского университета мавлана Мухаммад Хабиб ар-Рахман-хан Сахиб Хазрат Ширвани, редакция Мухаммад Муктади-хана Ширвани.

Текст поэмы разделен на 33 главы и содержит 2612 бейтов. В поэме имеется пространное предисловие на языке урду, написанное составителем.

Несомненно, это издание имеет большое значение как первая попытка ознакомить читательские круги с поэмой. Однако, как отмечает советский востоковед Г. Ю. Алиев, «алигархское издание „Пятерицы“ (Амир Хусрау. — *Т. М.*) нельзя признать удовлетворительным»<sup>9</sup>.

Из предисловия к поэме явствует, что она издана на основе нескольких рукописей, имеющих в Индии. К сожалению, описание этих рукописей не дано. Различия приводятся лишь в редких случаях, без указания на рукописи, из которых они взяты. По-видимому, это происходит потому, что составитель сомневается в подлинности тех или иных различий. В тексте поэмы встречаются явные искажения.

Несмотря на недостатки, это издание оказало нам определенную помощь при подготовке критического текста. Оно помогло устранить ряд неясных мест, содержащихся в тексте наших рукописей.

При подготовке критического текста мы старались восстановить бейты и пропущенные, опущенные слова, удалить из текста позднее добавленные части, дать правильное чтение и ударение искаженных слов, определить место бейтов с точки зрения их логической последовательности. Приводя различия использованных рукописей (даже явно бессмысленные), мы старались показать состояние текста рукописей и дать специалистам возможность их сопоставить.

При подготовке критического текста была принята следующая система различий.

1. Различия даны под соответствующим номером бейта (внутри глав бейты пронумерованы).

<sup>8</sup> مثنوی مجنون لیلی حضرت امیر خسرو دهلوی، به تصحیح و تنقید جناب مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حضرت شروانی، باہتمام محمد مقتدی خان شروانی، علی گڑھ، ۱۹۱۷.  
<sup>9</sup> امیر خسرو دهلوی، شیرین و خسرو، متن انتقادی و مقدمه بقلم غضنفر علی یف، مسکو، ۱۹۶۱ (предисловие, стр. 5).

гах 26 и 3а текст расположен в две колонки по пять бейтов, поля украшены орнаментами. Орнаментами украшены также листы, содержащие названия поэм.

Названия глав поэм *Матла' ал-анвар* и *А'йна-йи Искандарй* (до л. 2276) написаны красными чернилами. Названия глав остальных поэм, в том числе «Маджнун и Лайля», не вписаны, хотя для них оставлены специальные рамки.

Текст поэмы «Маджнун и Лайля» близок к тексту литографированного издания Алигархского университета. В тексте пропущен ряд бейтов и имеются искажения. Количество бейтов поэмы 2474. Текст разделен на 35 глав, названия глав не вписаны.

7. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ ИМ. САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА.  
DORN 394 (далее — )

Рукопись поэмы «Маджнун и Лайля». Формат 26×18 см. Количество листов 34. Бумага плотная, красного, синего, зеленого и желтого цветов. Текст написан обычными чернилами, название поэмы — белыми, названия глав — золотом, красной или синей краской. Почерк *наста'лиқ*. Переплет твердый, обе части его украшены позолотой.

Текст расположен в четырехцветной рамке в четыре колонки. На странице 38 бейтов. Листы покрыты золотистым крапом. В рукописи пять миниатюр, изображающих разные эпизоды поэмы, 26 глав и 2173 бейта. На первом и последнем листах две миниатюры с изображением животных и растений.

На титульном листе стоит круглая печать с надписью: وقف آستانه متبرکه صفيه «Вақф святого и чистого порога сефевидского».

Под этой печатью помещена следующая запись: وقف نمود این کتاب را کتب آستانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عباس الصفوی برآستانه متبرکه ساد صنی علیه الرحمة که هرکه خواهد بخواند مشروط آنکه از آن آستانه بیرون نبرند و هر کس بیرون برد شریک خون حضرت امام حسین علیه السلام بوده باشد ۱۰۲۲.

«Эту книгу принес в вакф к порогу шаха Сафи — мир праху его — пес порога 'Али ибн Абу Талиба 'Аббаса Сафави, чтобы тот, кто пожелает, прочел ее, но при условии не уносить из гробницы. Унесший же ее из гробницы да будет в числе убийц имама Хусайна. 1022».

Дата переписки поэмы не указана. Однако на основании приведенной выше даты (1022) можно заключить, что рукопись переписана не позднее 1613 г.

Переписчик в конце рукописи сообщает о себе следующее: تمت علی يد احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی.

«Завершена рукой Султан-Мухаммада ал-Харави, самого ничтожного среди переписчиков».

В рукописи имеется множество пропусков: от отдельных бейтов до целых страниц. Рукопись не свободна от орфографических ошибок.

5. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ  
им. САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА, DORN 387 (далее — 5)

Рукопись *куллийата* Амир Хусрау. Формат 28 × 18 см, количество листов 785. Бумага шелковистая, переплет твердый, покрыт кожей и украшен орнаментами.

Пагинация по листам и по страницам. Текст написан черными чернилами, одним переписчиком, названия глав — красными чернилами. Почерк *наста'лиқ*. В середине страницы в две колонки расположен текст *ойнанов*, на полях — текст *Хамса* и других *маснави* поэта.

Поэма «Маджнун и Лайли» помещена на страницах 396—535 (листы 199а—268б). Название поэмы опущено. На странице 19 бейтов.

На титульном листе *куллийата* имеется следующая запись:

صاحبه خليل الله الحسيني بتاريخ سه شنبه غره شهر شوال ۹۹۱ در باغ كوشك موقع تفت من اعمال دار العباد يزد كه از شهرت احتياج تعريف نيست مرقوم قلم شكسته شد.

«Владелец сего Халилаллах ал-Хусайни. [Эта книга] написана в 991 г. в начале месяца шаввал во вторник (в среду 18 октября 1583 г.) в саду Кушк в местечке Тафт из окрестностей дома поклонения Йезда, который по [своей] славе не нуждается в восхвалении».

Имя бывшего владельца рукописи содержит также маленькая круглая печать: «Халилаллах слуга шаха Хамзы». Имеются еще две записи, свидетельствующие о том, что рукопись принадлежала библиотеке мавзолея шейха Сафи ад-Дина в Ардебиле.

В поэме «Маджнун и Лайли» 33 главы, 2556 бейтов и одно подустишише. В тексте пропущено значительное число бейтов, имеются и другие дефекты.

6. РУКОПИСЬ РЕСПУБЛИКАНСКОГО РУКОПИСНОГО ФОНДА АН Д АССР,  
инв. № М 248/11543 (далее — 6)

Рукопись *Хамса* Амир Хусрау. Формат 28 × 18 см. Количество листов 243. Переплет кожаный, украшенный прекрасным орнаментом. Бумага желтая, плотная, блестящая. Текст написан черными чернилами. Почерк четкий *наста'лиқ*. На странице 36 бейтов. На последнем листе (243б) указано имя переписчика и дата завершения переписки *Хамса*:  
فی تاریخ شهر رجب المرجب سنه خمس ثمانین تسعمائة و ۸۵۰

«Эту [книгу] написал в 985 г. в месяце раджаб ал-мурадждаб (сентябрь 1557 г.) ничтожный Халил ибн Дарвиш Мухаммад ал-Джами».

Текст на страницах заключен в рамки из синих и золотистых линий. На лис-

См. В. Догд, № 387; М. Бақоев, *Хусрави Деҳлави ва ҷостони у „Дуағраи ча Хизрхон“*, Сталинобод, 1958, сах. 68.



3. РУКОПИСЬ БРИТАНСКОГО МУЗЕЯ<sup>4</sup> (далее — *ж*)

Рукопись *кулшйātā* Амир Хусрау. Так как мы располагаем лишь фотокопией поэмы «Маджнун и Лайли», то не можем дать о рукописи каких-либо исчерпывающих сведений.

Текст *дйвāнов* Амир Хусрау дан в два столбца. Текст поэмы расположен на полях и занимает 80 листов рукописи. На странице 17 бейтов поэмы. Почерк *наста'лйк*. В тексте имеется множество повторений и интерполяций, ряд бейтов опущен. Поэма разделена на 32 главы, содержит вместе с повторениями и интерполяциями всего 2567 бейтов и одно полустушие. Две миниатюры.

В конце поэмы приводится дата переписки:

تمت هذا المجنون ليلي في تاريخ شهر صفر سنة اثني عشرين و تسعمائه من هجرة النبوية...

«Эту [поэму] «Маджнун Лайли» я окончил в месяце сафар 922 г. (март 1516 г.) после переселения пророка...»

4. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ им. САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА. DORN 386<sup>5</sup> (далее — *д*)

*Кулшйāt* Амир Хусрау Дихлавй. Формат 25×18 см. Количество листов 899. Сохранность хорошая. На титульном листе три круглые печати библиотеки мавзолея шейха Сафй ад-Дина. Текст написан черными чернилами, почерком *наста'лйк*. Бумага тонкая, гладкая. Перешлет кожаный, украшен орнаментами.

*Кулшйāt* содержит следующие произведения поэта: *дйвāн*, *Хамса*, газели, *Кирāн ас-са'дайн*, *Нух синахр*, *Хизр-хāн*<sup>6</sup>, *Фатх ал-футух*<sup>6</sup>.

Текст *дйвāна* и газелей написан в две колонки в рамках, текст поэм написан на полях.

Поэма «Маджнун и Лайли» помещена на листах 2196—2946 и озаглавлена *كتاب ليلي و مجنون*. На странице 18 бейтов поэмы. Название поэмы написано белыми на синем фоне в ромбовидной рамке и украшено орнаментами.

Названия глав написаны одной краской (например, золотом) или несколькими (например, первая строка темно-красная, вторая — позолоченная, третья — светло-красная и т. д.). На последнем листе (2946) указана дата переписки поэмы:

تمت هذا الكتاب الموسوم بمجنون ليلي في غره ذي حجة سنة ثلاث وعشرين و تسعمائه.

«Эту книгу с названием *Маджнун Лайли* я окончил в 923 г., в начале месяца зу-л-хиджжа (15 декабря 1517 г.)».

В поэме 33 главы и 2586 бейтов. Отдельные бейты опущены, имеются и другие дефекты.

<sup>4</sup> Подробное описание ее см.: Ch. Riou, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, vol. II, London, 1881, 233в.

<sup>5</sup> В. Dorn, *Catalogue des manuscrits et xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Petersbourg*, 1852, № 386 (далее — В. Dorn).

<sup>6</sup> Названия этих произведений приводятся так, как они даны в рукописи.

В конце списка вв листах 698а—700б приложена касыда.

Приведенные ниже бейты из этой касыды помогли нам установить имя переписчика *Хамса*, а также дату переписки:

از دعای دولتش تاریخ را کرده حساب  
تا مهندس پیشه بیرون آورد از عنجار خویش  
مطلعی دیگر یگو داودیا بهر غزل  
تا تمایی شاعرانرا صنعت اشعار خویش

«Его дату я исчислял по словам *دعای دولتش*, чтобы тот, кто разбирается в инженерном деле, определял бы ее своим методом. Давуди, сочини (букв. скажи. — *Т. М.*) другое '*матла*' (т. е. вступление к газелям. — *Т. М.*) и чтоб этими ты продемонстрировал силу «своего поэтического мастерства перед другими поэтами».

Из этого следует, что касыда принадлежит некоему Давуди. Текст ее, как и вся рукопись, переписан одним и тем же почерком. Отсюда можно сделать вывод, что переписчиком всей рукописи является Давуди.

Время переписки *Хамса* в касыде обозначено словами: *دعای دولتی*. Если эти слова считать по *абджаду*, то получается дата 825/1421-22 г.

К числу признаков, позволяющих датировать эту рукопись началом XV в., относятся ее графические особенности: частичное сохранение *двали манжута*  $\frac{۱}{۲}$ , пропуск диакритических точек, архаичное написание многих слов и т. д. Эти особенности письма, как известно, характерны для рукописей до XV в.

Формат 28×18 см, количество листов 700. Текст *Хамса* Низами помещен на середине страницы в две колонки, текст поэм Амир Хусрау, а также *Наббат-наме* Низами дан по полях.

Текст написан черными чернилами, одним и тем же переписчиком, почерком *часта'лику*, на желтой баястиной бумаге. Сохранность хорошая. На странице содержится 19 бейтов из *Хамса* Низами и 18 бейтов из *Хамса* Амир Хусрау.

Текст заключен в рамки из золотистых и голубых линий. Углы отдельных страниц и титульные листы украшены орнаментами. Названия поэм Низами написаны белыми на золотом фоне и заключены в четырехугольные рамки, заполненные орнаментом; названия глав написаны золотом.

Названия поэм Амир Хусрау вписаны белыми в орнаментированные ромбовидные рамки, названия глав написаны красными чернилами.

Поэма «Маджнун и Лайли» разделена на 30 глав и содержит 2589 бейтов.

Текст рукописи хороший, малонескаженный, во многих случаях сходен с текстом рукописи, хранящейся в Институте востоковедения АН УзССР. После ташкентской рукописи текст ее является наиболее надежным, и ее разночтения указаны вслед за основным вариантом.

1. РУКОПИСЬ ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ  
АН УЗССР, 1011 (далее — I)

Рукопись *Хамса* Амйр Хусрау Дихлавй. Описана в каталоге восточных рукописей АН УЗССР<sup>1</sup>, составленном под редакцией и при участии проф. А. А. Семенова.

Текст поэмы «Маджнун и Лайли» занимает листы 130а—159а списка. На странице 25 бейтов. Почерк — смесь *сулса* и *насха*. Имя переписчика и дата переписки поэмы не отмечены. Однако в колофонах остальных поэм, входящих в *Хамса*, указана дата переписки: март—май 1355 г. и имя переписчика<sup>2</sup>. Исходя из этого, можно заключить, что поэма «Маджнун и Лайли» переписана в том же году.

Список является древнейшим и самым надежным из имеющихся в нашем распоряжении. Поэтому, несмотря на ряд недостатков, отмеченных в разнотечниках к тексту, при подготовке критического текста он был взят нами за основу.

Текст поэмы разделен на 31 главу и содержит 2607 бейтов, включая повторные. Орфографические особенности рукописи:

1. Буквы *пй*, *чйм*, *жй*, *гаф* не встречаются.

2. Союзы *که* и *کی* в рукописи употреблены только в форме *ئه*, такая форма сохранена нами в критическом тексте.

3. В рукописях часто после *алифа* вместо *йй* следует хамза. Например: вместо *نواى*, *ندای*, *نواى* значится *نواء*, *نداء*, *نواء*. Последняя форма сохранена и в критическом тексте.

4. В большинстве случаев такие слова, как *سنيد، نويشتن، هرچه، چنانکه، آنچه، آنکه*, сохраняют архаичное написание: *سنيده، نوشتن، هرچ، چنانک، آنچه، آنک*. В критическом тексте сохранена архаичная форма.

5. Диакритические знаки часто не проставлены. В критическом тексте точки восстановлены.

6. *Дал-и манкута* *ذ* встречается довольно часто. В критическом тексте отсутствует.

7. Под буквой *йй* проставлены две точки, под буквой *сйн* три точки.

2. РУКОПИСЬ МУЗЕЯ  
АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ЛИТЕРАТУРЫ им. НИЗАМИ  
инв. № 2 (далее — б)

Рукопись содержит *Хамса* Низами Ганджави и *Хамса* Амир Хусрау Дихлавй. Описана М. С. Султановым. По его мнению, «рукопись переписана 200—400 лет назад»<sup>3</sup>.

<sup>1</sup> См. «Собрание восточных рукописей АН УЗССР», т. II, Ташкент, 1974, стр. 119—125 (далее — *Собрание...*).

<sup>2</sup> По мнению проф. А. А. Семенова, «Шаран и Хусрау», *А'йне-йи Искандарй* и *Хашт бихишт* переписаны рукой знаменитого поэта Хафиза Шаррази (см. *Собрание...*, стр. 119).

<sup>3</sup> М. С. Султанов. *Г алъазмасы*. — «Азербайжан ССР ЕА Хэбэрлери», 1954, № 2, сәһ. 12.



## ПРЕДИСЛОВИЕ

Амир Хусрау Дихлави (1253—1325) является крупнейшим представителем индийской персоязычной литературы и первым продолжателем литературной школы выдающегося азербайджанского поэта Низами Ганджави (1141—1209).

Его *Хамса*, написанная на основе *Хамсы* Низами, справедливо считается одной из ярких жемчужин литературы Востока.

Автограф *Хамсы* поэта до нас не дошел. Рукописи его произведений, начиная с XIV в., хранятся во многих библиотеках и музеях мира.

При сооставлении рукописей, имеющихся в нашем распоряжении, бросаются в глаза различные искажения текста, неясные места и т. п., а также интерполяции, допущенные переписчиками.

Все это обусловило необходимость создания критического текста произведений поэта.

Учеными Востока и Запада, а также советскими востоковедами проведена определенная исследовательская работа по изучению жизни и творчества Амир Хусрау Дихлави, в том числе его отдельных произведений. Однако эти работы не охватывают все стороны богатого наследия поэта.

Недостаточно изучен ряд произведений Амир Хусрау, в том числе поэма «Маджнун и Лайли», занимающая одно из видных мест в его творчестве.

Представленный вниманию читателей критический текст поэмы является попыткой восполнить пробел в этой области.

«Маджнун и Лайли», третья поэма *Хамсы*, завершена поэтом в 1299 г. Являясь первым откликом на бессмертное творение «Лайли и Маджнун» Низами, она по своим художественным достоинствам, по изяществу и певучести языка считается одним из лучших произведений, написанных на данный сюжет.

Критический текст поэмы составлен на основе семи рукописей и одного литографированного издания. Каждой из них даны условные обозначения по *абджаду*. Приводим характеристику использованных списков.

ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

Ответственный редактор

А. А. АЛЕСКЕР-ЗАДЕ

АМИР ХУСРАУ ДИХЛАВИ  
МАДЖНУНИ ЛАЙЛИ

*Утверждено к печати*

*Редакционно-издательским советом Академии наук Азербайджанской ССР*

Редактор *В. В. Волгина*

Технический редактор *С. В. Изеткова*    Корректор *О. Л. Щигорева*

---

Сдано в набор 28/1 1964 г. Подписано к печати 23/IV 1964 г.

Формат 84×108<sup>1/4</sup>. Печ. л. 23,25. Мол. п. л. 33,21. Уч.-изд. л. 19,10

Тираж 8370 экз. Зак. 166. Цена 1 р. 20 к.

---

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука»  
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

Типография издательства «Наука». Москва К-45, Б. Кисельный пер., 4

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР  
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

АМИР ХУСРАУ ДИХЛАВИ

МАДЖНУН и ЛАЙЛИ

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ И ПРЕДИСЛОВИЕ  
Т. А. МАГЕРРАМОВА

МОСКВА • 1964

АКАДЕМИЯ НАУК СССР  
ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

# ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ НАРОДОВ ВОСТОКА

Т Е К С Т Ы

*Большая серия*

VII



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»

АМІР ХУСРАУ ДИХЛАВІ

МАДЖНУН И ЛАЙЛІ